

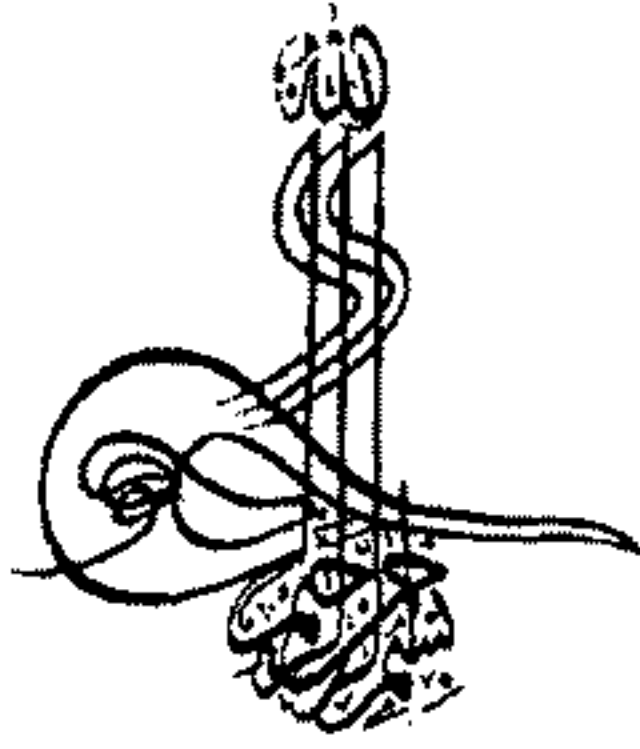
جزیره خضراء

تحریر نفی در تاریخ ششم

مؤلف

غلامرضا نظری





جزیره خضراء

جلد اوّل:

تحریر فی در تاریخ شیعہ

غلامرضا نظری

نظری، غلامرضا

جزیره خضراء: تحریفی در تاریخ شیعه / نویسنده
غلامرضا نظری. - قم: طلیعه نور، ۱۳۷۸.
۲۵۲ ص.

ISBN: 964-90114-9-8

فهرست‌نوسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. جزیره خضراء. ۲. مثلث برمودا. ۳. محمد بن حسن
(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - - مهدویت.
۴. شیعه - - تاریخ. الف. عنوان. ب. عنوان: تحریفی
در تاریخ شیعه.

۲۹۷ / ۴۶۲

BP ۲۲۴ / ۴ / ۶ ج ۴

۱۴۷۳۷ - ۷۸ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات طلیعه نور

صندوق پستی: ۱۴۷ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۷۴۰۴۴۹ - ۲۵۱

شناسنامه کتاب:

نام کتاب: جزیره خضراء (تحریفی در تاریخ شیعه)

مؤلف: غلامرضا نظری

ناشر: انتشارات طلیعه نور

حروفچینی: رضا

چاپ: سپهر

تاریخ نشر: پائیز ۱۳۷۸

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

مقدمه	۷
بخش اول: سیمای مهدی <small>علیه السلام</small> در تاریخ و ادیان	۱۵
بخش دوم: هراس از منجی عالم	۴۵
بخش سوم: تحریف، سلاح دفاعی	۵۳
عوامل تحریف	۵۸
بخش چهارم: تحریف در عقاید شیعه	۶۹
بخش پنجم: جزیره خضراء، تحریفی دیگر	۸۵
روایت انباری	۱۱۶
بخش ششم: بررسی موضوعی داستان جزیره خضراء	۱۲۱
شام کانون خصومت با اسلام و شیعه	۱۲۴
فاضل مازندرانی - شیعه یا نفوذی	۱۲۸
بخش هفتم: نگاهی به اوضاع شیعه در طول تاریخ	۱۳۱
بخش هشتم: نگاهی به تاریخ اسپانیا (اندلس مسلمان) محل وقوع داستان جزیره خضراء	۱۶۳
□ نگاهی به اندلس مسلمان	۱۶۶
□ حکومت عبدالعزیز بن موسی بن نصیر	۱۷۴
□ حکومت ایوب بن حبیب لخمی	۱۷۴
□ حکومت حارث بن عبدالرحمن بن عثمان ثقفی	۱۷۵
□ حکومت ستمج بن مالک خولانی	۱۷۵
□ حکومت عبدالرحمن بن عبدالله غافقی	۱۷۷

- ۱۷۷ □ حکومت عنبسة بن سحيم کلبی قحطانی.
- ۱۷۸ □ حکومت عبدالرحمن بن عبدالله غافقی در نوبت دوم.
- ۱۸۰ □ حکومت عبدالملک بن قطن بن نفیل بن عبدالله فهري.
- ۱۸۱ □ حکومت عقبه بن حجاج سلولی قیسی.
- ۱۸۲ □ حکومت عبدالملک بن قطن در نوبت دوم.
- ۱۸۲ □ حکومت ثعلبة بن سلاله عاملی.
- ۱۸۳ □ حکومت ابوالخطار حسام بن ضرار کلبی یمنی.
- ۱۸۶ □ سرنگونی دولت اموی و قیام دولت عباسی.
- ۱۸۹ □ آغاز دولت اموی در اندلس.
- ۱۹۳ □ حکومت هشام بن عبدالرحمن اموی.
- ۱۹۵ □ حکومت حکم بن هشام بن عبدالرحمن.
- ۱۹۶ □ حکومت عبدالرحمن بن حکم.
- ۱۹۸ □ حکومت محمد بن عبدالرحمن.
- ۱۹۹ □ حکومت منذر بن محمد.
- ۱۹۹ □ حکومت عبدالله بن محمد.
- ۲۰۰ □ حکومت عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن محمد.
- ۲۰۲ □ حکومت حکم بن عبدالرحمن.
- ۲۰۳ □ شهر قرطبه در زمان عبدالرحمن و حکم.
- ۲۰۴ □ حکومت هشام بن حکم.
- ۲۰۶ □ حکومت محمد بن هشام المهدی.
- ۲۰۷ □ حکومت سلیمان بن حکم بن سلیمان بن عبدالرحمن سوم.
- ۲۰۸ □ حکومت محمد بن هشام (مهدی) در نوبت دوم.

۲۰۸	□ حکومت هشام بن حکم در نوبت دوم
۲۰۹	□ حکومت مستعین در نوبت دوم
۲۰۹	□ دولت بنی حمود (علوتین) در قرطبه
۲۱۰	□ آغاز دوران ملوک الطوائفی در اندلس
۲۱۱	□ ملوک الطوائف و قلمرو حکومت آنها در دوره اول
۲۲۰	□ اندلس در سرانشیب افول
۲۳۱	بخش نهم: قیامهایی که تحت عنوان تشیع در اندلس مسلمان بوقوع پیوسته
۲۳۳	الف) قیام شقتای بربری
۲۳۸	ب) قیام بنی حمود و حکومت آنها در اندلس
۲۵۸	ج) قیام موحدین
۲۵۹	بخش ۱۰: مهدی دروغین و افکار و تعالیم و آثارش
۲۶۱	محمد بن تومرت (مهدی دروغین)
۲۷۳	تومرت و مهدویت
۲۸۱	بخش ۱۱: جزیره خضراء در لابلاي برگهای تاریخ
۲۹۷	بخش ۱۲: اوضاع اقلیمی و اقتصادی و شهرهای اندلس مسلمان
۳۰۳	بخش ۱۳: اوضاع سیاسی و فرهنگی شهرهای اندلس مسلمان
۳۰۹	بخش ۱۴: بررسی علل و انگیزه‌های ساخته‌شدن داستان جزیره خضراء
۳۲۵	بخش ۱۵: نقدی بر یک توطئه ۷۲۰ سال
۳۳۳	بخش ۱۶: آثار و عواقب شوم توطئه
۳۴۳	بخش ۱۷: پایان سخن
۳۴۷	منابع و مأخذ
۳۴۹	ضمیمه (نقشه‌ها)

مقدمه

تحقیق و قلمفرسایی پیرامون حضرت مهدی (عج) از جمله موارد بارزی است که در طی قرون و اعصار و به طور مشخصی به آن اهتمام ورزیده شده است و صاحبان فکر و اندیشه و اصحاب قلم، در این راه زحمات طاقت فرسایی را متحمل گردیده‌اند. بلحاظ قرار گرفتن مهدویت در بطن و قلب اعتقادات تشیع، پرداختن به این موضوع از دو جنبه کاملاً متقابل انجام شده است، از یک سو علمای شیعی و نواب عام امام زمان در مسیر ادای تکلیف و وظیفه بیدار ساختن ملل مسلمان و آگاه ساختن ایشان به اوضاع زمان و تعیین شرایط عصر غیبت، مشخص ساختن وظایف مردم در دوران غیبت را سرلوحه عملکرد خویش قرار داده و الحق کار بزرگی را در این راستا ترتیب

دادند که آثار بجا مانده از علمای سلف خود، بیانگر میزان اهتمام ایشان به این امر و حساسیت موضوع و نیز حاکی از تعصب و غیرتی است که در این راستا از خود نشان داده‌اند؛ در خلال این اوضاع عده‌ای دیگر نیز که با ایجاد مرزبندی‌های مذهبی و اعتقادی رو در روی اعتقاد ناب شیعه صف آرایی کردند از قافله عقب نمانده و با دستبرد به متون اصیل و تحریف مانی برخی اعتقادات به زعم خود مبارزه‌ای را بر علیه طرف مقابل ترتیب دادند که آثار آن را به خوبی می‌توان در عصر حاضر مشاهده کرد.

جریان موج‌زایی تشیع را دو بال سترگ در مسیر زمان به پیش برده است، قیام خونین امام حسین علیه السلام و شهادت مظلومانه آن حضرت و یار و انصارش حرکت در بلندای معنویت را برای شیعه ممکن ساخت و امید به آینده‌ای روشن و پایان ظلم و سرآمدن دوران ستمکاران و درخشش نور عظمت بنیان تشیع و اختصاص زمین به وارثان حقیقی آن را اعتقاد به مصلح آخر الزمان و ظهور مکمل سلسله امامت الهی، شیعه را در تحمل ناگواریهای روزگار و نامردمی‌های حکام جور استوارتر ساخته و این حرکت رو به کمال را دارای مفهومی عالی و پذیرفته نموده است.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی علیرغم اینکه ایران کشوری

مسلمان و شیعه‌نشین بود یاد امام حسین علیه السلام فقط در دهه اول محرم و نام امام زمان فقط در روز نیمه شعبان بر زبانها جاری می‌شد. غیر از این ایام گویانه حسینی در کار بود و نه مهدی متعلق به این ملت است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی خون تازه‌ای در رگهای رو به زوال اعتقاد شیعه جاری شد، امام خمینی رهبر از همان آغاز قیام خونین، محور تمام سخنانش را نام و یاد این دو بزرگوار تشکیل می‌داد، زمانی که مردم خود متوجه کار عظیمی که کرده بودند، شدند تازه فهمیدند حسین که بود و مهدی کیست، امامشان بارها و بارها خطوطی را که قیام ابا عبدالله علیه السلام ترسیم کرده بود بر ایشان تبیین کرد و به این مردم آموخت که این سرزمین «کشور امام زمان است» و این قیام امانتی است که بایستی به صاحبش تحویل شود.

همانگونه که گذشت انحرافاتى که مستقیماً این دو بال حرکت نهضت شیعه را هدف‌گیری کرده است، آثار آن در دورانهای گذشته هر چه بوده می‌توان توجیهی برای ظهور برخی تحریفات در آن دوران یافت، ولی در عصر حاضر خصوصاً پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی زمانی که شاهدیم موضوعاتی چون جزیره خضراء و حضور امام زمان و اولاد و خانواده آن حضرت در آن سرزمین توسط برخی افراد معلوم‌الحال از دل تحریفات تاریخی

عقاید شیعه بیرون کشیده شده و بالعیابی تازه و جذّاب و رنگ و بویی فریبنده به خورد تشنگان معرفت داده می شود، دیگر جای هیچ گونه توجیهی باقی نمی ماند.

کسانی که مدّعی تحقیق بوده و می توانند به روایت فردی مدّعی شیعه به نام فاضل مازندرانی که تحت تعلیم مخالفین متعصّبی که در مرکز عداوت با شیعه و تشیع پرورش یافته، استناد کرده و داستان جزیره خضراء را بازسازی می کنند و مثلث برمودا را همان جزیره خضراء و بشقاب پرنده ها را یاران امام زمان می دانند، چگونه به روایاتی که دال بر کذاب بودن مدّعی روایت آن حضرت هستند و نیز روایاتی که سرزمین امام زمان را غیر قابل دسترسی و دور از جماعت معرفی کرده اند و شیعه و سنی به اعتبار این روایات تأکید دارند، بی اعتنا بوده اند؟

در جلد سیزدهم بحار الانوار در خبر ابراهیم بن مهزیار به نقل از خود حضرت بقیه الله الاعظم آمده است: «پدرم با من پیمان بست که جز در پنهان ترین و دورترین نقاط زمین مسکن نکنم تا اسرار وجودم مخفی شود و جایم از نقشه های گمراهان محفوظ بماند و از خطرات مردم سرکش بداندیش در امان باشم، از این رو مرا به طرف تل های شن زار و بیابانهای خشک و ریگزار رهنمون شد و به من فرمود:

همیشه در جاهای پنهان و دور بگذران و ...»

با وجود چنین روایت صریح و روشنگری که مستقیماً از زبان خود آن حضرت جاری شده، بیراه نگفته‌ایم اگر بگوئیم که تحریفی دیگر و توطئه‌ای نوین در شرف تکوین است که امروز می‌بینیم داستان جزیره خضراء را علم کرده و برایش شعر و قصیده هم می‌سازند!

در غیبت طوسی به روایت ابوبصیر از امام باقر علیه السلام آورده که فرموده است: «صاحب این امر را چاره‌ای جز کناره‌گیری نیست و در این کناره‌گیری و پنهانی دارای نیرویی است و سی نفر را دلتنگی نخواهد بود و طیبه جایگاه خوبی است». در کجای این روایت به دهها هزار نیروی مسلح که هر روز جمعه صف‌آرایی کرده و منتظر فرمان فتح جهان رژه می‌روند، اشاره‌ای شده است؟

آیا روایتی از قول یک دانش‌آموخته متعصبین و اخلاف غاصبان خلافت حقه اهل بیت، آن قدر به کام کسانی که به موضوع صحت جزیره خضراء دامن می‌زنند، شیرین آمده که نقض صریح گفتار فرزند رسول خدا را که اطرافیان آن حضرت را در سی نفر ملازمان خلاصه کرده‌اند، بی‌اعتبار می‌سازند و سخن معصوم را در برابر چرندیات یک توطئه‌گر نفوذی به سُخره می‌گیرند؟

افرادی که مدعی علم بوده و با قلم لوح سفید احساسات تشیع را

سیاه می‌کنند، هرگز به خود زحمتی داده‌اند تا سری به تاریخ و اوضاع جغرافیائی مناطقی که در قصه‌هایشان از آنان نام برده‌اند، زده و در لابلاهای برگهای تاریخ به دنبال سندی برای اثبات ادعای خویش باشند؟ واضح است که هرگز چنین فکری به مغزشان خطور نکرده، چون اگر واقعاً به معنای واقعی کلمه تفکر را محور حرکت خویش قرار می‌دادند هرگز آثارشان به چاپ نمی‌رسید! به قول یکی از اساتید کسانی که از تفکر فقط لفظ آن را یاد گرفته‌اند پس از حصول نتیجه آنچه به دست می‌آید چیزی جز تخیل، آن هم از نوع منفی آن، روی دستشان نمی‌ماند و واقعاً هم تمام کتبی که در تأیید و دامن زدن به داستان جزیره خضراء نگاشته شده منحصرأ فرآورده تخیل نگارندگان آن بوده است، وگرنه نص صریح معصومین علیهم‌السلام کجا و توطئه فاضل مازندرانی کجا و مثلث برمودا کجا؟ امام زمان (عج) کجا و بشقاب پرنده و موجودات وحشتناکی که سفاین خود را به آزمایشگاهی برای شناخت و انهدام نوع بشر بدل کرده‌اند کجا؟

این‌گونه است که تخیل منفی چونان سمی مهلک القائاتی را در جامعه تزریق می‌کند که به راحتی نمی‌توان آثار آن را شناخت و مبادرت به پالایش و زدودن فساد از اندیشه‌ها نمود.

در این نوشتار مختصر محور بررسی موضوع جزیره خضراء تاریخ

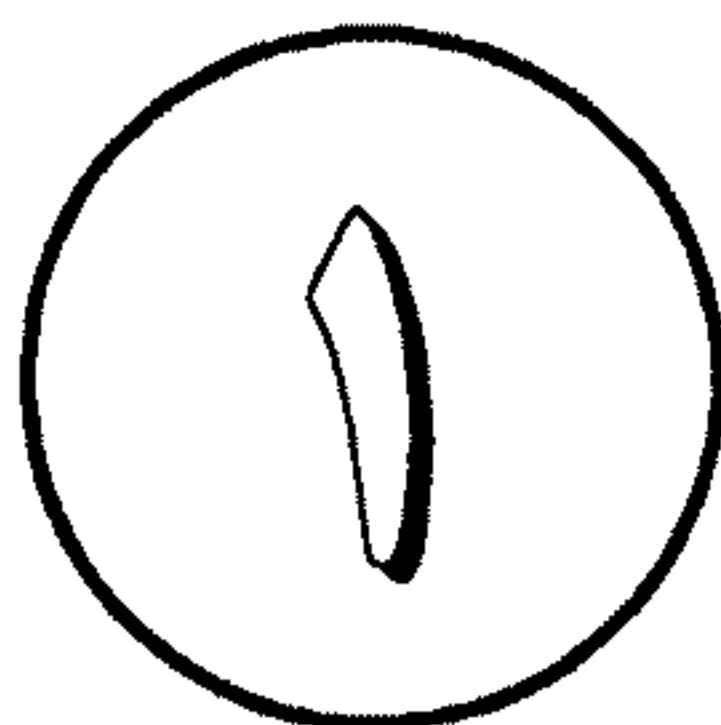
سرزمینی است که وقایع داستان به قول راویان در آن منطقه از زمین اتفاق افتاده، لذا در یک بررسی کلی سعی بر این شده که عمومیت اعتقاد به مهدی در همه ادیان و به مقتضای آن دسترسی اهل و نااهل به منابع و متون مرتبط بررسی شده و تحریفاتی را که در طول تاریخ بر عقاید ناب شیعه تحمیل کرده‌اند را نظاره می‌کنیم، همچنین سرزمینی به نام اندلس مسلمان یا همان اسپانیای فعلی را مورد کاوش قرار داده و نهضتهایی را که تحت عنوان تشیع در آن مملکت اسلامی ایجاد شده و نهایتاً به ابزاری در راستای طراحی توطئه بر علیه تشیع بدل گردیده‌اند را از نظر خواهیم گذراند، لذا جا دارد به این نکته اساسی نیز اشاره کنیم که پیرامون سند این روایت و صحت و سقم آن در کتاب «جزیره خضراء افسانه یا واقعیت»، توسط نویسنده محترم کتاب بررسی جامعی انجام شده و نیازی به تکرار این بررسی را مشاهده نکردیم و تنها نگاهی مستند خواهیم داشت به تاریخ جزیره خضراء و توطئه‌ای را که از هفتصد سال پیش طراحی شده و تاکنون نیز متأسفانه ادامه دارد، آشکارا از نظر خواننده محترم خواهیم گذراند.

حقیر بنا به تکلیف پس از علم به ماهیت این توطئه و شناخت این واقعیت و تفکیک آن از اوراق تاریخ مبادرت به نگارش و انتشار این مطلب نموده و مدعی هیچ امتیازی نیز نیستم، لذا از صاحب نظران و

اهل فکر و قلم انتظار یاری و راهنمایی پیرامون این موضوع داشته و تمام انتقادات و پیشنهادات دوستان را به دیده منت پذیرفته و التماس دعا دارم.

غلامرضا نظری

بخش



سپه‌ای مهدی علیه السلام
در تاریخ و ادیان

اعتقاد به منجی و مصلح آخرالزمان را می‌توان گفت که نقطه مشترک تمامی مذاهب و اعتقادات موجود در روی زمین است، از ادیان صاحب کتاب گرفته تا مذاهب و فرق ضاله‌ای که در سرتاسر عالم پراکنده‌اند همگی به نوعی در متون و اخبار خویش نام و یادی از نجات دهنده‌ای که در دوران آخرالزمان آمده و دنیا را از عدل و داد سرشار خواهد کرد ذکر کرده‌اند، که به نوعی می‌توان این عامل را یکی از عوامل پیوند میان ملل و از علل تفاهم بین آنها نام برد، ریشه این اعتقاد در امیدواری است که نبودش مساوی مرگ است، خصوصاً در آئین مقدس تشیع این امیدواری با اعتقاد به عدالت خداوندی پیوند خورده و تصویری فوق‌العاده زیبا و فرح‌بخش از دوران آخرالزمان و روزهای پس از ظهور حضرت بقیةالله (عج) به دست داده است، در

باب عقاید ملل مختلف به مهدی و منجی آخرالزمان کامل‌ترین و سلیس و خلاصه‌ترین متنی که نگارنده سراغ داشتم باب چهاردهم از کتاب تذکرة الائمة شیخ العلماء والمحدثین علامه شهیر مجلسی (ره) بوده که این کتاب در احوالات چهارده معصوم علیهم‌السلام می‌باشد. علامه بزرگوار سخن را به این‌گونه آغاز می‌کند که: «تمامی اقوام و امتهای بنی آدم خصوصاً اهل کتاب به وجود شریف امام زمان (عج) قائلند». سپس نام اقوام و ملل جامعه بشری را بدین شرح بیان می‌نماید: «یهود، نصارا، مجوس، کافران حربی، مرتاضان هند، براهمه (برهمنیان)، جوکیان، ساسانیان، اهل ختا و صرصر، خانباتغ و چین، حکمای یونانی، فلاسفه، سوفسطائیان، اهل نجوم، تناسخیه، جمیع هفتاد و سه فرقه مسلمین، قاطبه اهل سنت و ...».

وی پس از شرح اسامی امام عصر (عج) ادامه می‌دهد: «نام مبارک آن حضرت در بسیاری از آیات قرآن مذکور است که خداوند متعال به صورت رمز و کنایه بدان مردم را خطاب فرموده، مانند: نجم، عصر و فجر که در اول سور قرآن در قالب قسم و سوگند آمده است و همچنین در آیات اول سورة بقره منظور از غیب، آن حضرت می‌باشند، نام مبارک آن حضرت در صحف ابراهیم «صاحب»، می‌باشد، در زبور «قائم»، در تورات ترکوم «قیدمو» و در تورات عبرانی «ماشع»، در انجیل «ممهید آخر»، در کتاب فرنگان «مسیح الزمان»، در

کتاب زمزم زرتشت «سروش ایزد»، در کتاب السباع که تفسیر آن زند و پازند است «بهرام» و به روایت دیگر بنده یزدان که همان «عبدالله» است، در کتب اهل سنت «مهدی»، در کتاب ارماتس «شماطیل»، در کتاب هزارنامه هندوان «لندیطارا»، در کتاب جاودان «خوراز»، در کتاب قبروس رومیان «فردوس الأكبر»، در صحیفه آسمانی «کلمة الحق و لسان الصدق»، در کتاب کندوال «صمصام الأكبر» و گبران عجم «کیقباد دوم» می گویند؛ در کشکول، شیخ بهائی علیه الرحمه می گوید که فارسیان او را «ایزدشناس و ایزد نشان» می گویند، و در کتاب ماریاقین «زندد فریس»، در کتاب شاکمون «ایستاده و خداشناس»، در کتاب بختاور «کوکما» و در کتاب دیدبراهمه «منصور»، در کتاب کندوال فرنگان «خجسته»، در کتاب پرلیومپو «قائم»، در کتاب اشعیای نبی «فرخنده»، در کتاب ذوهر «بقیة الله»، در کتاب انکلیون «برهان الله» و در کتاب قنطره «قاطع».

علامه مجلسی (ره) در ادامه اوضاع و احوالات آن حضرت را که در کیش برهمنیان هند آمده چنین بیان می نماید: «صاحب کتاب «پانتکل» که از اعظم کتب برهمنیان هند است در بیان طول عمر عالم چنین گفته است که عمر دنیا چهار «طور» است و هر طوری متشکل از چهار «کور» بوده و هر کور چهار «دور» تشکیل می یابد و هر «دور» چهار هزار سال است که مجموع این مراحل کلاً سیصد و هشتاد

و چهار هزار سال را تشکیل می دهند که هنگام اتمام دور، دنیای با این سن و سال دوباره نو می شود، زنده می گردد و آنگاه صاحب این دوران تازه آشکار می گردد و این کسی است که فرزند دو پیشوای جهان هستند، یکی ناموس آخرالزمان است که مراد از ناموس، پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد و دیگری صدیق اکبر یعنی وصی اولی بوده که «بش» نام دارد و بش نام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

نام صاحب این ملک به زبان هندی راهنماست، بحق پادشا شود و خلیفه رام گردد که در لغت ایشان رام به معنی خداست و آن پادشا به جای پیامبرانی چون ابراهیم و خضر حکم براند و معجزه های فراوانی دارد و هر که به او پناه برد و دین پدران وی را اختیار کند در نزد رام (خداوند) سرخرو باشد و دولت او بسیار به درازا کشیده خواهد شد، عمر وی از فرزندان ناموس اکبر (علی علیه السلام) بیشتر خواهد بود و آخر و پایان کار دنیا با او میسر خواهد بود و قسمتهای اعظم از کره خاکی را تسخیر خواهد کرد، بتخانه سومنات را خراب خواهد کرد، یا میان کابل و بتخانه آن را ویران خواهد ساخت و جگرنات به فرمان او به سخن درآمده و در خاک خواهد افتاد که او را کشته و به دریای کبیر خواهد انداخت و نیز هر بتی را در هر کجای جهان باشد، خواهد شکست.

شاکمونی که به اعتقاد هندوان پیغمبر صاحب کتاب است بر اهل

ختا و ختن مبعوث شده و مولدش شهر کیلوس است وی می گوید: دولت دنیا و حکومت آن به سلاله سید خلائق دو جهان «کشن» بزرگوار خواهد رسید، و کشن در قاموس ایشان نام مبارک حضرت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و اوست که بر کوههای مشرق و مغرب عالم حکم رانده و فرمان خواهد داد و بر ابرها سوار شده و فرشتگان ملازم او خواهند بود از سودان که زیر خط استواست تا عرض شصتیم مدار جغرافیائی که زیر قطب شمال است و همچنین بر ماوراء قاره هفتم و گلستان ارم که مراد کوه قاف باشد تصاحب و حکم خواهد راند و دین خدا را در یک دین خلاصه می نماید که نام او ایستاده و خداشناس است.

علامه بزرگوار در ادامه بیان متون و اسناد هندوان چنین می گوید: «در کتاب ناسک که یکی از صاحبان شریعت هندوست و اعتقاد ناسک و پیروانش این است که آدمی همچون گیاه می روید و خشک می شود و از هم متلاشی می گردد، گفته است: دور دنیا در آخرالزمان به پادشاهی ختم خواهد شد که پیشوای ملائکه و آدمیان است و از نسل پیامبر آخرالزمان می باشد و حق و صراط مستقیم تماماً در وجود او خلاصه شده است و آنچه در دل دریا و زمینها و کوهها از معدن و غیره وجود داشته باشد بیرون خواهد آورد و از مغیبات آسمانها و زمین خبر خواهد داد».

همچنین در کتاب «دید» که برهمائیان آن را کتاب آسمانی می‌شناسند و «ماهی شور» نام یکی از صاحب شریعتان هندو می‌باشد، پیروان این ملک گویند: «ماهی شور» را کسی نژائیده و نیز او هرگز نمی‌میرد و زن و فرزند دارد و در جزیره یاقوت مسکن دارد و خود او از آفتاب و ماه و آتش تشکیل یافته؛ ماهی شور در باب خرابی دنیا گفته است: پادشاهی در آخرالزمان پیدا شود که امام خلائق باشد و نام او منصور است و تمام عالم را به زیر سلطه قدرت خویش درآورده و دین خود را در همه جا جاری و ساری گرداند و او علم بازشناسی مؤمن و کافر را دارد و هر سؤالی از حضرت حق داشته باشد آنرا بدو ظاهر می‌گردد.

همچنین در کتاب «وشن» که هندوان او را پیامبر صاحب کتاب دانند و مترجم و راوی این کتاب «جوک» می‌باشد و همو از جمله پیران بزرگ هندوان است و پیروان جوک دعوی اسلام و تشیع او را می‌کنند و چنین گویند: که جوک به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام که در لغت آنها نام آن حضرت «کنکر» می‌باشد، می‌رسد و تمامی ضروریات درویشان مرتاضان را از عبادت و زهد و ترک دنیا و تجوید و قاعده زندگی و همه مسائل تا خداشناسی را از آن حضرت پرسیده و در کتابی به نام «فاروق» که بخط کوفی نگاشته شده گردآوری میکند. جوک در تفسیر کتاب وشن می‌گوید: در اواخر دنیا کار به کسی

می‌رسد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص اوست و نام او «فرخنده و خجسته» می‌باشد خلق را به حکم «جاتن» که خداوند است احیا می‌کند و تبه‌کاران را که در ادیان بدعت گذارده و حق خدا و پیغمبر را پایمال کرده‌اند همه را زنده کرده و خواهد سوزانید و عالم را حیاتی نوین خواهد بخشید و سزای هر نیکی و بدی را خواهد داد. همچنین «جی‌اذام» که عجم و کثیری از براهمه او را پیغمبر می‌دانند در کتاب دارنگ گفته است: «پس از آن که اسلام در دوران آخرالزمان رواج پیدا کرد در گذر زمان از ظلم ظالمان و فسق عالمان و تعدی و ستم حاکمان و ربای زاهدان و خیانت و بدبینی امینان و از حسد حسودان اسلام رنگ باخته و اصول آن از میان می‌رود دنیا مملو از ظلم و ستم گردیده و اسلام رو به نابودی می‌گراید جز نام اسلام چیزی از آن باقی نماند و پادشاهان ظلم را به حد اعلا رسانده و بی‌رحم شوند و رعیت بی‌انصاف گردیده و در اضمحلال و نابودی هم تلاش کنند و عالم را کفر و گمراهی و ضلالت فراگیرد، آنگاه است که دست قدرت الهی بدر آمده و جانشین آخر «ممتا» که محمد باشد ظهور می‌کند و مشرق و مغرب عالم را تسخیر می‌کند و تمام دنیا را زیر پا گذاشته و بسیاری را کشته و بسیاری دیگر را هدایت می‌نماید و آن واقعه در عصری خواهد بود که ترکان امیر مسلمانان خواهند بود».

علامه بزرگوار مجلسی (ره) در ادامه گفتار خویش اقوال
آتش پرستان (مجوس) را نیز پیرامون اوضاع و احوال حضرت
مهدی (عج) بدینسان آورده است:

«این طائفه کتاب زند و پازند را آسمانی دانسته و زرتشت را نبی
می شناسند، و این زرتشت پسر پورشب است و مادرش «وغد» نام
دارد و خود نیز از نسل فریدون است و اقوال حاکی از آن است که
حکیمی بوده از دست پروردگان و شاگردان «افلاوس» حکیم، وی
هنگامی که از آموختن علم فارغ گردید در حدود سبلان در کوهی
منزوی گردید و آذوقه فراوانی در آنجا گرد آورده و در آنجا ساکن
گردید، گویند وی خود را به مردن زد و قبلاً سفارش کرد که در آن
دخمه وی را دفن کنند و چون این کار را پس از مرگ کذائی او انجام
دادند از همانجا به محل انبار آذوقه خویش وارد شده و با خیالی
آسوده از گزند مزاحمین به ریاضت مشغول گردید و در همان دوران
کتابی را به رشته تحریر درآورده که آن را «زند» نام نهاد.

نیز در احوالات وی منقول است که: چون شنیده بود و از کتب و
اخبار انبیای گذشته دریافته بود که خداوند با پیامبری که در شجره اش
آتش داشته باشد تکلم می کند - که منظور حضرت موسی علیه السلام می باشد
- او پیوسته در کنار آتش آرزو می کرد که خداوند با وی سخن گوید تا
اینکه شیطان در آتشکده با وی سخن گفت که: منم خدا و تو را به مقام

نبوت رسانیدم و رو به سوی قوم خود کرده ایشان را ارشاد کن؛ از همین رو کتاب زند که القائنات و گفتار شیطان است شکل گرفته!»
 هنگامی که سی سال از پادشاهی گشتاسب می گذشت از کوه به زیر آمده و آئین آتش پرستی را ایجاد نموده، نزد گشتاسب رفت و ادّعی نبوت نمود.

بعضی گویند زرتشت آذربایجانی بوده و نام اصلی او ابراهیم است و شاگرد یکی از انبیا بوده که عده ای او را شاگرد ارمیای نبی می دانند، علم نجوم بخوبی می دانست و مدّتی نیز در سفر بود و با حکمای شام و روم و هند ارتباط داشت و از ایشان نیز نجات و طلسمات را فرا گرفت و کتابی ساخت به لغت فرس قدیم و آن را اوستا نام نهاد (ابستاغ)، کتاب وی لحاظ پیچیدگی و ابهام در حدّی بود که هیچکس چیزی از آن نمی فهمید حتی جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس بود و برخی او را پیغمبر می دانند نیز چیزی از آن سر در نمی آورد و زردشت مدّعی بود که کتاب خدا را کسی جز پیامبر خدا نمی فهمد، لذا تفسیری بر آن نوشت و آن را زند نام نهاد و بر همین تفسیر دیگر نگاشت بنام پازند و آخر الأمر به بلخ رفت و گشتاسب را به دین خود دعوت نمود؛ الغرض، در این کتب زند و پازند که فعلاً موجود می باشند و نیز در دیگر کتب گبران اسامی ائمه معصومین علیهم السلام و احوالات ایشان مذکور است، آنچه از اقوال گبران دست می دهد

حکایت از آن دارد که ابستاغ (اوستا) که اصل کتاب بوده بر بیست و یک «نسک» پایه گذاری گردیده که اسامی آن نسک بدین شرح است: فرنگان، وندیداد، پشت، اورنکی، جورا، وال مینوفر، خورده، اثنا، خشت، هارخست، زند، پازند، کاتوز، گوش، پوری، سیرسور، سفدروس، دی و زامیاد.

لیکن کتبی که مورد وثوق و اعتماد ایشان بوده در همه آنها احوالات حضرت ولیعصر (عج) وارد گردیده است هر چند مجوس از روی عناد و سرکشی منکر حقیقت دین مبین اسلام هستند، اما چون موضوع حضرت در زمره اخبار و وقایع آینده بوده است انبیاء ایشان و حکما و دانشمندانشان به حقیقت این موضوع خبر داده اند و در کتب خود مضبوط نموده اند و آن کتب به شرح زیر می باشند:

کتاب کومسب منسوب به کومسب پیامبر است که اصل آن در گذر زمان از میان رفته، لذا در اقوال و احادیث معتبر وارد است که اصل کتاب را بر دوازده هزار پوست گاو نوشته بودند و تنها چند صفحه ای از آن را در کتاب آزاد بخت نقل کرده اند.

کتاب جاودان، نگارش هوشنگ الملک که مجوس ویرا پیغمبر می شناسند.

کتاب پیمان فرهنگ که به زعم این قوم از آن مه آباد اولین پیغمبر عجم می باشد که پیروان او را مهابادیان می گویند.

کتاب ارژنگ مانی نقاش که در زمان اردشیر بابکانی می زیسته و آنچه صحیح به نظر می رسد آن است که هم عصر شاپور پسر اردشیر بوده است، این کتاب را ابن مقفع خراسانی ترجمه نموده و نام شرح آن را هبل هندسه گذاشته است.

کتاب تنکلوش لوقا حکیم رومی.

کتاب صدور که احکام دین زرتشت بوده که صد فصل دارد.

کتاب سندباد در زمینه حکمت علمی و عملی.

کتاب رساتیر که مهابادیان اعتقاد به آسمانی بودن آن دارند.

کتاب آراء بن دیرف که گویند بن دیرف مریدی بوده هم عصر

اردشیر بابکان و فارسیان معتقد به پیامبری اویند کتاب دبستان تحریر

مزدک که در عصر قباد می زیسته و موضوع کتاب در اثبات دین خود و

مذهب آتش پرستی بوده است.

کتاب ترخم از تصنیفات جاماسب حکیم.

کتاب زمزم از تصنیفات زرتشت که آن را سیاه نیز می گویند.

کتاب قسطا و قسطنطین که همانند لوقا پیرامون اثبات آئین

آتش پرستی نگارش یافته.

کتاب شارستان از تحریرات فرزانه بهرام که یکی از حکما و عقلای

عجم است.

در تمامی کتب فوق الذکر به اقوال مختلف و مفاهیم غامض

احوال حضرت قائم (عج) را بیان نموده‌اند که ظهور و خروج خواهد کرد.

جاماسب حکیم کتاب دیگری نیز دارد بنام فرهنگ الملوک که به آن اسرارالعجم نیز گفته‌اند و این کتاب در زمره کتب سرّی و مخفی مجوس می‌باشد تا حدی که آن را در رتبه «الیا» که همان صحف یا کتاب آسمانی باشد نیز دانسته‌اند و در اصطلاح گبران به آن جاماسب‌نامه اطلاق گردیده است و احکام زیج و ستارگان و حوادث و وقایع گذشته و آینده نیز در آن مرقوم است - در اینجا علامه فقید پیرامون این کتاب عنوان می‌دارند: «این کتاب را وزیر جلیل‌القدر کرمان برای فقیر فرستاد که نه جزو بود که بر پوست نوشته بودند و اکثر خطوط آن شبیه به خطوط یونانی و معقلی و داوودی و بخط فارسی بود و برخی قسمتهای صفحات آن مندرس بود و ظاهر می‌شد که در زمان شاپور ذوالاکتاف نوشته بودند و تا حال شنیده‌ام که کسی از عرب و عجم این کتاب را دیده یا نامی از آن شنیده باشند».

علامه پیرامون موضوع کتاب ادامه می‌دهند: «جاماسب در آن کتاب از زبان زرتشت نقل می‌کند که در فصل گاهنبارها و گاهبارها و گاهباران شش روزی وجود دارد که به زعم ایشان یزدان عالم را در آن روزها آفریده است ایشان هر روز را گاه می‌گفتند و گاهبار اول «میدبورزن» نام دارد که روز پانزدهم اردیبهشت ماه قدیم است گویند

که یزدان از این روز تا چهل روز آفرینش آسمانها را به اتمام رسانید.
و گاه گاهنبار سوم «بیتی سهیم» نام دارد و آن هشتاد روز است که
بیست و سوم شهریور ماه قدیم است. گویند یزدان از این روز تا هفتاد
و پنج روز آفرینش زمین را به اتمام رسانید.

و گاه گاهنبار چهارم «ایاسوم» نام دارد و آن هشتاد روز است که
بیست و ششم مهر ماه قدیم است، گویند یزدان از این روز تا سی روز
آفرینش نباتات و رستنیها را به اتمام رساند.

و گاه گاهنبار پنجم «مبدی بادیم» نام دارد و آن شانزده بهمن ماه
قدیم است گویند که یزدان از این روز تا هشتاد روز حیوانات را بیافرید
و حیوانات دویست و هشتاد و دو نوعند، صد و هفتاد چرنده و صد و
ده پرنده و گاه گاهنبار ششم «همنمیدیم» نام دارد و آن نود روز است
که اول روز خمسه مشرفه قدیم باشد و از این روز تا هفتاد و پنج روز
آفرینش آدم علیه السلام را به پایان برد که در اعتقاد ایشان کیومرث می باشد.

در آخر این فصل احوالات انبیا و ملوک را می گوید که چند نفرند و
در چه زمانی په به عرصه وجود می گذارند و دین و آئین ایشان
چیست؟ و محل و موضع جغرافیایی آنان را نیز مشخص می کنند و
همچنین آنچه بر آنها می گذرد، شرح حال و اوضاع و احوال آنها را
بیان می دارد تا اینکه به پیامبر ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
رسیده و می گوید: که این پیغمبر آخرین عرب بوده و در میان کوههای

مگه ظهور می کند و مرکب او شتر بوده و امت او بیشتر شترسواری را ترجیح خواهند داد، خصلت‌های نیکوئی از جمله با بندگان و طبقات پائین جامعه نشست و برخاست کرده و با ایشان بر سر یک سفره می نشیند و به شیوه و روش ایشان مجالست می نماید، او سایه ندارد و پشت سرش را به وضوح پیش رویش مشاهده می کند و دین و آئین او اشرف و اکمل تمام دینهاست، کتاب او همه کتب آسمانی را باطل می کند و دولت عجم را برچیده و دین مجوس و پهلوی را از میان ببرد، آتشکده‌ها را ویران کرده و با ظهور او دوران پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان به پایان می رسد؛ دختر آن پیغمبر خورشید جهان و سرور زنان تمام عالم نام دارد. از فرزندان این دختر به حکم یزدان کسی پادشاه شود که آخرین جانشین آن پیغمبر خواهد بود که محل ظهورش مگه خواهد بود، قیام او متصل به قیامت خواهد شد و پس از اتمام پادشاهی او عمر دنیا نیز رو به زوال بگذارد، در آن هنگام زمین و آسمان به هم رسیده و جفت خواهند گردید، تمام خشکی‌های زمین به زیر آبها فرو خواهد رفت و کوهها متلاشی خواهند شد، اهریمن بزرگ که ضد یزدان بوده و بنده طغیانگر اوست توسط وی گرفتار و زندانی خواهد شد و «سمندع» و «قزح» و «حبایل» و «قنقدر» که از سران و رؤسای اهریمنان هستند توسط او گرفتار خواهند شد.

و امشاسپند که از طائفه فرشتگان است بر او نازل شود و به یاری او بشتابد، وی جمیع خلق عالم را به یزدان دعوت می‌کند، نام مذهب او «برهان قاطع» است که مذهبی است در کمال حقیقت.

سه مقرب درگاه «بشتر»، «سروش» و «آسمان» که عبارت از جبرئیل، میکائیل و عزرائیل باشند در رکاب خدمت او حاضر گردند. «بهرام»، فرشته مؤکل مسافران، «قرح راد ملک» مؤکل زمین و «بهمن» مؤکل گاوان و گوسفندان و «ازمر» ملک مؤکل آتش و «روانبخش» که همان روح القدس است بر او نازل می‌گردند.

و او بسیاری از نیکان و بدان را پس از مرگشان زنده خواهد کرد و نیکان را جزا و بدان را سزای در خور خواهد داد. همچنین از خوبان و انبیا تعداد بی‌شماری زنده خواهند گشت که از آن جمله‌اند: ملکان پدر خضر، محراس پدر الیاس، لقوماس پدر ارسطاطالیس و آصف بن برخیا وزیر جمشاسب یا سلیمان نبی علیه السلام و ارسطو مقدونی و سام ابن نبی افریدون که نوح پیامبر باشد و شماسون عابد و سولان و شموئیل و شاوول پلناس و جاماس پیغمبران و عابدین شالخ و نیز سیمرغ از کوه قاف نزد او حاضر شود.

همچنین از بدان و افراد پلید عالم و دشمنان خدا و کافران را نیز احیا کند و مانند سوربوس یا نمرود که او را با برع و قرح بسوزاند که برع و قرح، فرعون و قارون هستند، همچنین هامان وزیر فرعون را نیز

زنده کرده و او را نیز خواهد سوزاند، همچنین ضحاک علوانی را از چاه دماوند بیرون آورده و او را دادگاهی خواهد کرد، سپس بخت النصر را که خراب کرد می سوزاند. همچنین شماس را که دین پهلوی را برچیده و آتش را شریک خالق گردانیده زنده کرده و اعلام می کند که برزخ میان خالق و خلق است نیز قاضی شهر لوط را که سدوم نام داشت همچنین اسقف قاضی ترسایان را زنده می کند، همچنین ذویباغ اهریمن را که عمل اغلام (لواط) را در میان قوم لوط ترویج کرده و خوبان بندگان یزدان را کشته بودند».

علامه فقید (ره) در این میان اعتقادش بر این است که پادشاهانی را که جاماسب در کتابش عنوان کرده بنی عباس، امویان و سلاطین ستمکار این قوم هستند و خوبان بندگان نیز شیعیان هستند.

در ادامه و در بیان شرح حال و مشخصات حضرت قائم (عج) که در جاماسب نامه مسطور است، آمده: «و نام این پادشاه بهرام باشد که از نسل خورشید جهان و شاه زنان به دنیا می آید، شاه زنان که همانا دختر «سین» است که سین در زبان پهلوی نام محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

ظهور بهرام در آخر دنیا خواهد بود و عمر هفت کرکس را خواهد کرد و سن او به هنگام خروج و ظهور سه هزار سال خواهد بود و دوران ظهور او برابر ایامی خواهد بود که اعراب بر ایرانیان مسلط بوده و بلاد ایشان را تسخیر خواهند نمود. با ظهور بهرام شهرهای

عمان خراب شده و اکثر آنها به دست وی می افتد، در دوران تثبیت حکومتش با دجال نیز جنگیده و او را به درک واصل می کند و می گویند: دجال فرد کوری است که سوار بر خری ظاهر شده و ادعای الوهیت خواهد کرد، از کرانه های دنیا که رودخانه گنگ و زرد چین بوده تا وژ هخت که همان بیت المقدس است همه در تسلط بهرام خواهد بود. او همچنین گشتاسب بن لهراسب را زنده کرده و به دار خواهد کشید.

صاحب صابی (عیسی مسیح علیه السلام) در کنار او خواهد بود، اسکندر بن داراب نیز در کنار او خواهد بود که وی را به فرنگ خواهد فرستاد و رستم را نیز که زنده کرده و در رکاب خویش آورده است به مصر خواهد فرستاد. در همان دوران سید بزرگواری که پدران او همه از پادشاهان بوده اند در حمله ای قسطنطنیه را مسخر خواهد شد، همچنین هندوستان را تسخیر کرده، پرچمهای ایمان و اسلام را در آن دیار به احتراز در می آورد، با اشاره ای هر مکان و درسته ای را که اراده کند می گشاید، زیرا انگشتر و دیهیم سلیمان نزد او خواهد بود که سلیمان پیغمبری بوده از اسرائیلیان، همچنین جنّ و انس و دیوان و مرغان و درندگان همه در فرمان او خواهند بود.

و این بهرام از ابنای فرزندان زردان بزرگ که حضرت ابراهیم علیه السلام است خواهد بود، و از القاب اوست: ایزد کشسب یعنی خداپرست،

اتابک بزرگ یعنی صاحب جبروت، او بزرگی است مثل جمشاسب و او کیارند یعنی پادشاه عظیم است که کیان یعنی بزرگ، جبار و شیرویه یعنی شکوهمند که دشمن دین یعنی شیطان از او گریزان است و کیهان خدیو است یعنی پادشاه دنیا و شهنشاه است یعنی بهتر از همه پادشاهان است و او از نسل دختر سین است.

در مدتی که زمان آن پانصد قرن می باشد او و یارانش امامت و رهبری خواهند کرد. او به مقدونیه که سرزمین ملک فیلقوس است رفته و در ساحل دریای اقصابوس خیمه خواهد زد که همانجا آخر دنیا است همه جهان را به دین واحدی درآورد و در دنیا اثری از کیش گبرا و دین زرتشتی و آئین ساسانی نماند و جمیع انبیاء خدا و مشاسندان و موبدان و حکیمان و پریزادان و دیوان و مرغان و همه انواع و اصناف جانوران و ابرها و بارها و مردان سفید رویان همه در رکاب او حاضر خواهند بود او از مغرب برگشته و داخل در ظلمات می گردد و جزیره نسناس را ویران می کند و بعد از آن اسرافیل صاحب بوق (صور) نزد او می آید.

در ادامه مجلسی (ره) می فرماید: «تا اینجا آنچه که مذکور گردید از جاماسب بود و تتمه آن در دسترس نبوده، همچنین در دیگر جزوات احوالات ملوک اسلام موجود بود از ترکان و اعاجم عباسیان و نیز وقایع هر سال که روی می دهد و سقوط و صعود پادشاهان و انقراض

ایشان در آن جزوات مذکور بود، اساس این کتاب و استخراج وقایع آینده از آن که در بعضی از فصلهای آن مسطور بود در دایره علم جفر می باشد و چون هم خود علم جفر از علوم خفیه بوده، لذا اظهار کردن بقیه احوالات آینده و گذشته زبانم را کوتاه می نماید «اگر دم می زنی سر می رود بر باد یا دین» علامه مجلسی در بیان اقوال و اعتقادات یهودیان در باب حضرت مهدی (عج) می فرماید:

«یهود می گویند که حق است و مهدی آخرالزمان خروج خواهد کرد اما مسلمانان می گویند از فرزندان اسماعیل است اشتباه است. او از فرزندان اسحاق است، که در استدلال آن در کتب ما نوشته که حضرت داوود بن ایشا دوازده پسر داشت که یکی از آنها سلیمان بود که پادشاه جن و انس بود در اول دنیا، او برادری داشت ماشع که به لغت عربی مهدی می باشد و در آخر کار دنیا او پادشاه خواهد شد. او در زمان حضرت داوود علیه السلام غایب شد و در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و مهدی همین ماشع مذکور است و حقتعالی این اخبار را در تورات به حضرت موسی خبر داد و سایر منادیان نیز خبر داده اند».

علامه مجلسی در توضیح قول مذکور یهودیان خود فرموده است: اما یهودیان دروغ می گویند، فقیر تورات را خوانده است این چنین که ایشان می گویند نیست، در سفر انبیاء نوشته است که ماشع از فرزندان مؤمؤد است. (محمد صلی الله علیه و آله) و او از اولاد شالون (اسماعیل) می باشد،

یهود به وجود حضرت مسیح قائلند که از آسمان نزول می کند و برخی از یهودیان مسیح را قطامه می دانند که همان دجال می باشد و قائلند که ماشع قطامه را خواهد کشت در حالی که او دعوی خدائی می کند و بعضی از یهود نیز قطامه را خدا می دانند.

اقوال و گفتار نصارا (مسیحیان) پیرامون مهدی (عج) این گونه است که: مراد از نصارا عیسویانند.

فرق اصلی مسیحی سه فرقه اند: ملکائی، نسطوری، یعقوبی و بعضی لوائی را نیز فرقه چهارم محسوب کرده اند، ملکائی و لوائی و فرق وابسته به ایشان به وجود آن حضرت قائلند و بعضی از ایشان می گویند: در انجیل و کتابهای ما چنین چیزی نیست اما از علما و اعظام قوم خود شنیده ایم که ایشان در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و ایشان نیز به نزول عیسی علیه السلام و کشته شدن دجال به دست ایشان و جنگیدن وی با لشکریان شیطان قائل هستند اما یعقوبی و نسطوری قائل به این امر نیستند.

اما فرقه داوودی یکی از انشعابات فرقه یعقوبی است که ایشان به نبوت حضرت عیسی علیه السلام قائلند ولی قائل به الوهیت و ولدیت آن جناب نیستند و همچنین به نبوت حضرت ختمی مرتبت نیز قائلند و می گویند: پیغمبر حق است و آن پیغمبر تنها بر اعراب مبعوث گردد نه بر عجم و بنی اسرائیل و همانند یهودیان می گویند: پیغمبر موعود

مهدی است که خواهد آمد و همچنین قائلند انجیل آسمانی است برخلاف همه نصارا که انجیل را آسمانی نمی دانند. داوودی گویند: «ماهدی» ظهور می کند و عالم را خواهد گرفت و عیسویان را می کشد و پادریان و کشیشان و خلیفه ها و آنانی که روغن بلسان بر پیشانیهایشان می مالند همگی را به عوض گاو بر خیشها می بندد که زمین را شخم زده شیار کنند و تخم بکارند و آن هنگام دیگر جزیه از نصارا قبول نمی کند الا اسلام یا کشتن. همچنین احوالات ائمه علیهم السلام در انجیل داوودی است.

و گفتنی است که اکثر علما و دانشمندان گرج وارس و بخارا و حبش و زنگ و فرنگان انگلیس و آلمان و ترتکال (پرتقال) به وجود شریف حضرت قائم (عج) قائلند.

متن زیرین در کتاب اثری پیغمبر و کتاب زکیال پیغمبر و کتاب کلوبین و کتاب سندره مسیحیان مسطور است که: چون ماه از فاران طلوع کند دوازده دانه و پیشنماز داشته باشد که بعد از او بجای او حکمرانی کنند و آن وقت روزذلت مسیحیان است و بر هم خوردن دین ایشان و مسیحیان به ایشان جزیه بدهند و خوار گردند و آواره شهر و دیار شوند، دوازدهم از ایشان صاحب عالم شود و پرچمش را بر بیت المقدس و ناصره بیافرازد و لشکر او تا دریای سوف گسترش یافته و یهودیان را گرفته و بردار زنند و مسیحیان را زیر پا گذاشته و

دالیان را و هیکل دالیان را ویران کند و پاپ را بکشد و پادشاه فرنگ را ذلیل کند.

آفتاب همیشه در پشت سرش در حرکت باشد و در آن هنگام دجال از کوه کرم‌لو خارج شود در حالی که بر خری سوار است و آن خری باشد بزرگ و دراز چون کوه ثور و با صاحب جنگ کند.

و در آن زمان سیتوس یا کرسیتوس که مراد مسیح باشد از «یرکهن» که آسمان باشد به زیر آمده و با حواریون خود پیشاپیش قائم خواهند جنگید و به روایت دیگر اشیوع ناصری فرود آید و بانگ ناقوس در عالم گاهش یافته و زنجیر در گردن مسیحیان کند. «ای قوم فکر خود کنید که جزا داده می‌شوید و بر دار خواهید شد و از دست لشگر اسلام گریزان شده و چاره‌ای جز شمشیر ایشان و گردن شما نخواهد بود».

نگارنده به خاطر اینکه تسلسل مطلب دچار وقفه نگردیده و خواننده محترم تصویر جامعی از اقوال و گفتار تمامی ادیان پیرامون وجود مقدس صاحب‌الزمان (عج) در ذهن خویش ذخیره داشته باشند از توضیح و تشریح و تذکر در میان مطالب اجتناب نمودم لذا پس از پایان بیانات جامع علامه مجلسی (ره) به اشاره در مورد نکات مورد لزوم که می‌توانند پایه‌های کلی بحث را تشکیل دهند مبادرت خواهم ورزید، حال می‌خوانیم گفتار محدث کبیر مجلسی را پیرامون

مقالات اهل سنت در اطراف وجود با برکت مهدی موعود (عج):
 «جمهور اهل سنت قائلند به وجود آن حضرت و می گویند: مهدی این امت حق است و ظهور خواهد کرد لیکن رافضیان او را امام مفترض الطاعه می دانند، که این چنین نیست، او از فرزندان رسول خداست اما پادشاهی خواهد بود که سرآمد همه پادشاهان خواهد بود». بعضی از اهل سنت قائلند که او هنوز متولد نگردیده است اما اکثر علمای اهل سنت و اکابرشان چون ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی در کتاب بیان و ابوالمظفر سبط جوزی در کتاب خصائص و خطیب دمشق و اسکندرانی و باقلانی و ابن ابی الشوارب قاضی عباسی بغدادی و احمد بن خلیل و مسند محی الدین حنبلی در کتاب فتوحات و در فصول المهمه و نیز حافظ ابونعیم و ظاهر قول ثعلبی که از رؤسای مفسرین ایشان است صریحاً مدعی تولد آن حضرت شده اند.

علاءالدین سمنانی که از اکابر اهل تصوف است و دراویش او را شیعه و اهل سنت او را از خود می دانند قول شیعه و سنی را در این باب رد کرده و برخلاف اجماع طرفین سخن رانده است وی در نوشتارهای خود گفته که جماعتی از اهل قبله که ایشان را روافض گویند، اعتقادشان بر این است که م ح م د بن حسن عسگری زنده است و مهدی است و خروج خواهد کرد و خدا می داند که او به

هنگام غیبت در طبقه ابدال درآمد و همچنان عمر یافت تا قطب شد و نوزده سال قطب بود و خدا می‌داند که او مرده است و در مدینه‌النبی او را دفن کردند».

علامه مجلسی در ادامه بحث چنین می‌گوید که: «درویشان نوربخشی با اینکه لاف تشیع می‌زنند، علاءالدین را با این اعتقاد پیر خود می‌دانند.

و قاضی زکریا کشیش بتکده استانبول که در زمان سلطان محمد فاتح قسطنطنیه بوده و سرآمد علمای اهل سنت روم می‌باشد در تفسیر آیه کریمه «فَنَفْسِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْمًا» حاشیه‌ای بر کشف نوشته که می‌گوید:

ائمه رافضه می‌گویند مراد از این آیه آن است که حضرت آدم فراموش کرد حضرت صاحب‌الأمر را به آنکه عزمی نداشت در اقرار کردن به وجود ظهور برای آن حضرت و این آیه را در خصوص مهدی می‌دانند^(۱) و حق این است که مراد از این آیه مهدی است و ایشان

۱- در کتاب سیمای مهدی در قرآن صفحه ۲۴۰ در مورد این آیه چند حدیث در تفسیر قرآن آورده که ذیلاً یکی از آن احادیث را که از بصائر الدرجات نقل شده جهت تفهیم بیشتر مطلب می‌آوریم. «شیخ مفید به سند خود از حمران بن اعین از ابو حمزه از امام ابو جعفر باقر علیه السلام آورده است که آن حضرت فرمود خداوند از پیغمبران پیمان گرفت و فرمود آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند چرا. و اینکه محمد رسول من است و علی امیرالمؤمنین و جانشینان پس از او و الیان امر من و گنجوران علم من هستند و اینکه مهدی علیه السلام کسی است که به وسیله او برای دینم یاری می‌گیرم و دینم را بوسیله او آشکار می‌سازم و توسط او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و به او طوعاً او کرهاً عبادت شوم. گفتند: ادامه پاورقی در صفحه بعد

صاحب الأمر را امام مفترض الطاعه می دانند و در این باب غلو بسیار دارند این را نمی دانم ولیکن بر من ثابت شده است که صاحب الأمر چهار نفر از صحابه کبار را چون خلفای ثلاثه و معاویه را زنده کند که امرای آن حضرت باشند و از پسینیان چهار نفر را که مساعی جمیله در دین به عمل آورده باشند نیز زنده می کند که مسلمانان را فرائض و مسائل تعلیم دهند و گمان دارم فقهای اربعه باشند: ابوحنیفه شافعی و مالک و احمد بن حنبل»

علامه مجلسی می فرماید: «قاضی سگ راست گفته است حضرت ۴ نفر را زنده می کند و هر کدام را رئیس طایفه ای کرده و به یکی از درکات جهنم می فرستد و چهار فقیه را با کتابها و تصانیفشان در مزبله خواهد انداخت.

از شاگردان قاضی حزم اوغلی که پسر قائم مقام سلطان روم است که به اصطلاح نایب بوده است که در پای این حاشیه گفته است که: اجماع جمیع مسلمانان و اهل حلّ و عقد بر آن است که شیخین افضل خلقند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کجا معلوم که مهدی صرفاً

ادامه پاورقی از صفحه قبل
 پروردگارا اقرار کردیم و شهادت دادیم
 ولی آدم نه انکار کرد و نه اقرار نمود پس منصب اوالعزمی برای آن پنج پیامبر از جهت شهادت ایشان بر مهدی (عج) ثابت شد و برای آدم عزمی بر اقرار نبود به آن و این است قول خدای تبارک و تعالی: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَفْسِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْمًا» (طه / ۱۱۵) که معنی آن این است: «براستی که ما از پیش به آدم سفارش کردیم و پس او فراموش کرد و برایش عزم و تصمیم و پایداری نیافتیم».

ایشان را زنده خواهد کرد و امیرالامرای خود خواهد گردانید؟ پس مهدی افضل از شیخین می باشد» و کلام او دلالت بر تشیع او می کند. مؤمنی از طایفه ارنادوست که از لشگریان سلطان روم بود و در بلاد روم به تشیع شهرت داشت، در بغداد به حقیر گفت: که در استنبول در زمان ایلدوم بایزید از ملکوک آل عثمان در مسجدی که اکنون به ایاصوفیه مشهور است و سابقاً بتکده و کلیسای اعظم نصارای روم بوده که پس از اسلام مسجد نموده اند و در ساختمانش تغییری ایجاد نکردند و همچنین یکطرف آن را از ته دریا بالا آورده اند که اکنون نصف آن روی دریاست و در دنیا مسجدی عظیم تر از آن وجود ندارد، در آن محل لوحی یافتند که سطوری چند روی آن لوح نقش بسته بود که مربوط به دوره ارماطیس پادشاه یونان بوده است که روی آن لوح اسامی چهارده معصوم علیهم السلام ثبت بود که یک سطر در آخر آن در تبرّای از خلیفه دوم و معاویه و دشمنان اهل بیت بود و در آنجا نوشته بود که مهدی آخرالزمان از امت مرحومه است و از فرزندان دختر احمد است که مسیح با حواریین آمده و به او اقتدا خواهند کرد در حالی که دنیا مملوّ از ظلم باشد او پر از عدالت کند که آن لوح را پس از ترجمه بر بایزید خواندند که از رسوائی سبّ عمر و معاویه آن لوح را در اسکودار به دریا انداختند».

علامه بزرگوار مجلسی (ره) در ادامه بحث اقوال ادیان و مذاهب

پیرامون وجود مقدس امام زمان (عج) گفتاری چند نیز از شیعه غیر اثناعشریه آورده است و مطلب را چنین ادامه می دهد:

«و مقالات غیر شیعه اثناعشریه از غلات و خوارج و ملاحده این امت و تناسخیه اهل اسلام در وجود آن حضرت خلاصی ندارند.

اما اسماعیلیه اسناد مهدویت را به مهدی از نوادگان اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام می دهند که این مهدی از سلاطین مصر و اسکندریه مغرب بود.

ناووسیّه از شیعه می گوید که حضرت صادق علیه السلام مهدی این امت است و نمرده و نمی میرد تا با لشگریان بسیار ظاهر شود. کیسانیّه گویند: امام بعد از امام حسین علیه السلام محمد حنفیه است و همو مهدی موعود است و او زنده است و در کوه رضوان از کوههای کهن عقیق غایب شده است و چون دجال بیاید او خروج کرده و دجال را خواهد کشت و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، قومی از ایشان می گویند: محمد حنفیه خداست، مختار و مسیب و سید بن اسماعیل حمیری او را مهدی دانند، از میان ایشان سید بن اسماعیل نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمده و توبه کرد و از ایشان اصول دین را فرا گرفت.

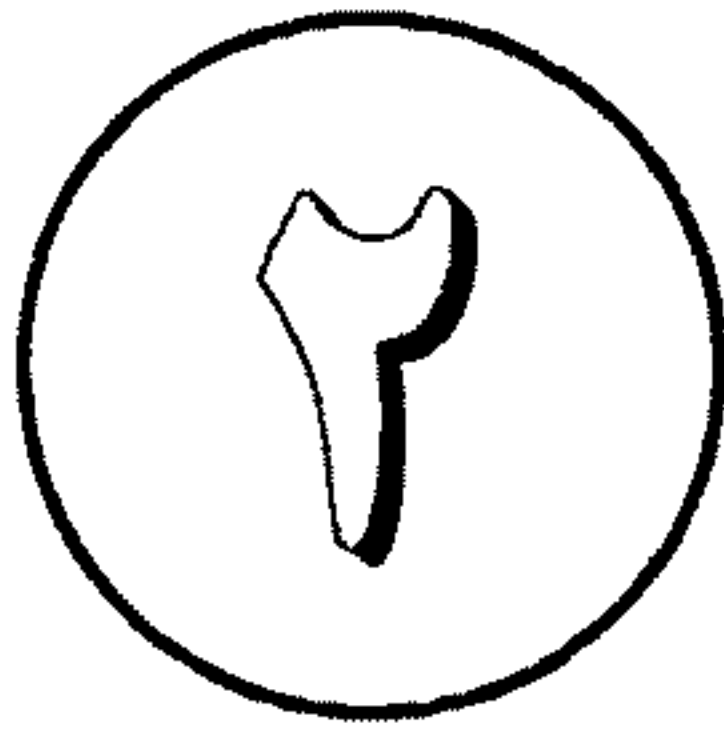
جارودیّه از زیدیه گویند که مهدی محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابیطالب است و او زنده است و در آخرالزمان خروج می کند.

زیدیّه گویند: مهدی این است محمد بن ابی القاسم بن عمر بن علی بن الحسین است، معتصم عباسی او را گرفته و حبس کرد تا مرد عباسیان این اسناد را به مهدی بن منصور دوانقی نسبت می دهند و او را هادی نیز می گفتند.

بطروسیّه از شیعه این اسناد را به اولاد حسن بن امیرالمؤمنین علیه السلام می دهند و بعضی از بطروسیّه ابن الحنفیه را امام می دانند.

و بعضی از سفهای شیعه و عباسیان قائل بودند که آن حضرت متولد شده و دو سال پیش از فوت پدر وفات یافت و عده ای نیز بر این عقیده اند که هنوز متولد نشده است و عده ای دیگر نیز گفته اند که یکسال پیش از فوت پدر فوت شد بعضی نیز گفته اند که متولد شده است و غیبت او از جانب خداست تا خلق به ظالمت افتد و ...»

بخش



هراس از منجی عالم

آنچه تا کنون خواندید گزیده‌ای از مجموعه گفتارهایی بود که طی ادوار گذشته پیرامون کلیات وجود حضرت قائم (عج) تدوین و گردآوری شده است و همان گونه که مشهود بود، دوست و دشمن هر یک پس از شرحی از احوال آن حضرت به تدوین و گوشه و کنایه زدن پرداخته و در برخی از موارد حتی اکابر قوم تأکید و هشدارهایی جدی برای اخلاف خویش بر جای نهاده‌اند و آنچنان تصویری از ویرانگریهای مهدی موعود در اذهان ایشان نقش کرده‌اند که هر رهرو عاقلی که پیرو یکی از این ادیان و مذاهب بوده و یا هست قطعاً در صدد یافتن راهکارهای جدی و عملی برای از بین بردن اثرات ظهور آن حضرت و یا حداقل کاستن از آثار ویرانگر آن برخواهند آمد و ای بسا که در طول تاریخ بارها و بارها از سوی انحصارطلبان عالم و

علی‌الخصوص از سوی ساکنان داخل خانه! این عمل به انحاء مختلف انجام و یا مورد بررسی و اجرا قرار گرفته است.

در گفتاری که گذشت سردمداران اقوام مسیح و سنیان هر یک در متن بیان اعتقادات بطور جدی امت خود را از پیامدهای ظهور مهدی موعود ترسانده و هشدارهایی در این زمینه داده‌اند که اگر بگوئیم حتی امروز در آغاز قرن بیست و یکم اخلاف این عالم نمایان در مورد حضرت دست به اقداماتی نیز زده‌اند بیراه نگفته‌ایم!!

نکته حائز اهمیت دیگری که در شکل‌گیری این متن بی‌تأثیر نبوده پراکندگی و سهل‌الوصول بودن اسناد و مدارک و متون مرتبط با احوال آخرالزمان و همچنین حالات حضرت قائم (عج) بوده است.

به لحاظ کثرت منابع و پراکندگی آن و همانگونه که ذکر شد سهل‌الوصول بودن منابع برای دوست و دشمن موضوعیت دست‌اندازی و تحریف منابع توسط خبرگان این اقوام جدی‌تر می‌شود بدین صورت که در طول تاریخ این منابع توسط اهالی فن دقیقاً مورد بررسی قرار می‌گیرد و همچنین با توجه به اوضاع کلی تشیع و بررسی اعتقادات ایشان و نظرات مختلفی که از سوی علماء تشیع پیرامون وجود مقدس حضرت قائم (عج) صادر شده است توانسته‌اند مواضعی را که به علت ضعف امکان نفوذ از آنها میسر بوده است شناسائی و اهداف پلیدشان را در مورد آن به اجرا بگذارند.

در بحث پیرامون مهدویت چندین موضوع بطور عموم مورد بررسی قرار گرفته که این بررسی خصوصاً در منابع شیعه از ظرافت و دقت بالائی نیز برخوردار می‌باشد. موضوع غیبت و پنهان از انظار بودن آن حضرت، موضوع طول عمر ایشان که به هر ترتیبی در حول و حوش آن، مطلب و سخن گفته شده باشد باز جای تردید و بررسی نقد باقی می‌ماند، یعنی این موضوعات جزو آن دسته از مطالبی هستند که به نوعی با ماوراء ماده و یا ساده‌تر بگوئیم با خارج از محدوده ماده و فیزیک سروکار دارد و هرگز نمی‌توان این موضوعات را در بوته آزمایش آزمایشگاههای فیزیک و لابراتوارهای شیمی قرار داده و حقایق آن را کشف نمود لذا اینجاست که تخیل و تصوّر در این میدان یگانه‌تازی می‌کنند علی‌الخصوص که زمینه این‌گونه بحثها در بلندای تاریخ خودنمایی کرده باشد که در این حالت بستری مناسب برای اعمال نظرات تنگ‌نظران و زیاده‌طلبان جوامع انسانی گشوده و مهیای سوء استفاده‌کنندگان از باورداشتهای و عقاید مردم خواهد شد.

لذا همین خصوصیت در مورد موضوعات مذکور همان نقطه ضعفی است که معاندین ورود از این نقاط را بداخل پیکره اعتقادات شیعه سهل‌تر از سایر مواضع دیده‌اند و همانگونه که بحث خواهد شد این عمل را انجام نیز داده‌اند چرا که موضوع داستان جزیره خضراء مستقیماً در ارتباط با محل زندگی امام عصر و ازدواج و

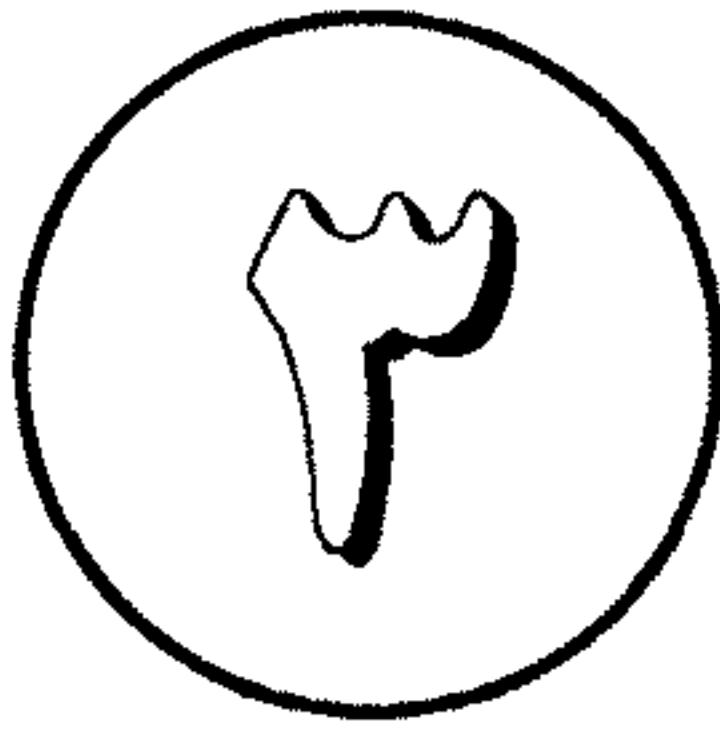
فرزندان ایشان است، که سازنده این داستان با اطمینان خاطر از مصونیت داستانش از خطر افشا شروع به ساختن آن کرده و ماهرانه موضوع را چنان جلوه و جذابیتی بخشیده که بی اختیار خواننده مشتاق وقایع خارق العاده را خصوصاً که مؤمن به وجود اقدس صاحب الأمر (عج) باشد در عالمی قرار می دهد که گوئی گمشده خویش را یافته، داستان جزیره خضراء چندین ویژگی را به همراه دارد که هر کدام از آنها در جای خود جای بحث و بررسی و تردید را دارد. عده ای از محققین با تلاشی که کرده اند در اثبات مجهول السند بودن داستان سعی نموده اند که کتاب «جزیره خضراء افسانه یا واقعیت» به پاره ای از شبهات موجود در داستان اشاره نموده ولی عمده توجه این کتاب به نقد کتاب دیگری به نام: «جزیره خضراء و تحقیقی پیرامون مثلث برمودا» بوده است که در این کتاب نویسنده سعی دارد به نوعی داستان جزیره خضراء را با وقایع و حوادثی که در قرن اخیر در منطقه ای از اقیانوس اطلس بوقوع پیوسته ارتباط دهد و به عبارت دیگر نویسنده با تأیید بی چون و چرای داستان بدنبال تطبیق ویژگیهای مشروح در متن داستان که برای جزیره خضراء عنوان گردیده با حوادث منطقه مزبور که مثلث برمودا نام گرفته، می باشد. حال از لحاظ قوه تخیل و به کار بردن قیاسات و فنون نوشتاری توانسته به این مهم دست یابد یا نه خود جای بحث دارد اما آنچه که در این میان به

عنوان زنگ خطری باید در گوش پاسداران حریم تشیع که همانا محققین و علمای فرهیخته و آگاه حوزه‌های علمیه می‌باشند، طنین‌انداز شود این است که امروز و در عصری که کتبی چون کتاب موهن آیات شیطانی در نقد اندیشه‌های اسلام و باز «تطبیق» آن و متفکران و سازندگان پیکره آن با ولنگاری از لطائلات تدوین و با هزینه مالی و پشتیبانی معنوی مفسده‌جویان عالم، در دنیا منتشر می‌شود و قطع یقین همچون موجی سهمگین ضربه‌ای هولناک بر ساحل امن اعتقاد مسلمانان وارد می‌کند که احتمال تضعیف پوسته‌های اعتقادی برخی را که در حال حاضر کم هم نیستند به بار می‌آورد، بر پرچمداران این مکتب ناب و الهی است که با نظری گسترده در ابواب جامعه‌شناسی و آسیب‌شناسی جوامع شیعه پای به میدان گذارده و عزم را جزم کنند برای نابودی هر چه خرافه‌پرستی است که در جامعه همچون علفهای هرز عطرگلهای محمدی را زایل می‌کنند، جای تعجب نیست اگر بگوئیم بسیاری از این ضربه‌ها را ما مستقیماً از داخل پیکره اسلام می‌خوریم، فهم غلط تعبیر و تفسیر ناصحیح و برداشتهای سطحی و عجولانه، خود چه ضرباتی را می‌تواند به پایه‌ها و ارکان رکن اسلام وارد کند که فقط خدا می‌داند. در عرصه‌های برخورد اعتقادات که زائیده تعدد ادیان آسمانی است می‌توان انواع سلاحهای را که در این برخورد مورد استفاده قرار

می‌گیرد مشاهده کرد، چیرگی و تکامل دین اسلام بر ادیان سابق فصل نوینی را در برخورد عقاید و اعتقادات گشود، جذبه و قدرت کمال در رویارویی با واپس ماندگی و واپس گرائی آنان را که حرف تازه‌ای برای گفتن نداشتند به عقب‌نشینی وا داشت لیکن این عقب‌نشینی چیزی نبود که بتوان با ابزار مادی آن هم از نوع امثال یهود بتوان آن را توجیه کرد، به عبارت دیگر ظهور اسلام با آن همه معارف و احکام و علوم جامع به خودی خود شکست سایر ادیان محسوب می‌گردد و چنانکه همین‌گونه نیز شد، زیرا اقتضای نظم دقیق حاکم بر عالم این بود که در آن برهه از زمان دینی نوین و با حرفی نو پا به عرصه بگذارد، آنانکه این ظهور مبارک را پذیرفتند به درستیکه پای در راه رستگاری گذاردند اما آنانکه نپذیرفتند به انواع حیل و مکرها قدم در راه مبارزه گذاشتند که مبارزه از نوع فیزیکی تا مبارزه فرهنگی در این کارزار آزموده شد. یکی از شوم‌ترین روشهای مبارزه فرهنگی که هر چه عمر آن می‌گذرد گویا هرگز قصد ترک میادین مخاصمه را ندارد «تحریف» است.



بخش



تعريف،
سلاح دفاعی

تحریف از همان دوران قبل از اسلام، در ظهور اسلام و پس از ظهور اسلام همیشه یاور مددکار کج اندیشان و مرتجعین بوده است. جهت تعیین موضوع اصلی کتاب حاضر سعی بر این شده که موضوعاتی که در طرح نظریه اصلی به نوعی دخیل هستند در حد توان شرح و بسط داده شوند که همانگونه که ملاحظه شد موضوع عمومیت اعتقاد به وجود مهدی در ادیان یکی از موضوعات بوده موضوع دیگر «تحریف» می باشد که به لحاظ قرار داشتن این موضوع در محور اصلی بحث شرحی اجمالی از تحریف و تاریخچه آن و همچنین بحثی پیرامون امکان وجود تحریف در اسلام از نظر آنان خواهد گذشت.

قبل از شروع به بحث تحریف، ذکر نکاتی چند خالی از لطف

نمی‌نماید، در موضوع رویارویی عقاید و ایدئولوژی‌ها که قبلاً گذشت، آنچه قابل اشاره است این است که رویارویی اسلام تنها با امثال یهودی و مسیحی و... نبوده بلکه پس از ظهور اسلام، حتی در زمان حیات پیامبر و پس از رحلت آن حضرت عمده‌ترین این مجادلات با خود مسلمانان بوده است که این مسلمانان تا آنجائی که در توان داشتند با تراوشات فکری خودشان خصومت با اسلام محمدی صلی الله علیه و آله و سلم را ادامه می‌دادند و گاهی نیز بدلیل اتمام به اصطلاح تیرهایشان به خودی خود مبدل به عنصری در دست خارجیان می‌گردیده‌اند و مدتی نیز با رقصیدن به ساز امثال یهود سعی در حفظ موجودیت خویش داشته‌اند و از اینجاست که نوع تحریفات خصوصاً در اسلام به دو نوع تحریف در کلیات دین و تحریف در شجره طیبه شیعه اثنی عشری، منقسم گردید که پس از شرح کلیات تحریف نوع دوم آن که منظور اصلی بکار رفته در این کتاب است تشریح خواهد شد.

در محیط بعثت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مسائل معنوی و مادی فردی و اجتماعی فراوانی وجود داشت که اسلام باید به همه آنها بپردازد و حل نهائی آنها را هدف خود قرار دهد یکی از این مسائل تحریف واقعیات دینی و تاریخی و اجتماعی بود که مخصوصاً تعالیم دینی اهل کتاب یعنی یهود و مسیحیان را مسخ و از صورت اصلی خارج کرده بود؛ برای نفوذ تعالیم اسلام در قلوب مردم لازم بود با این تعالیم وارونه که تحت عنوان «دین» در مردم رسوخ کرده بود مبارزه و برخی

از حساس‌ترین نمونه‌های آن معرفی شود زیرا تا پایه عقاید و تعالیم تحریف شده در قلوب مردم متزلزل نشود خلاء لازم برای پذیرش حقایق بوجود نمی‌آید. تحریف و انحراف و حرف از یک ریشه است حرف یعنی طرف و لبه حرف می‌یعنی لبه آن، می‌ز چهار حرف، یعنی چهار لبه دارد. هر جسمی که روی زمین قرار دهید چند حرف یعنی چند طرف، چند بر و چند لبه دارد. برای اینکه وضع قرار گرفتن جسم بر روی زمین متعادل باشد باید نسبت به همه اطراف و لبه‌های خود وضع متعادلی داشته باشد و اگر به یک حرف یعنی به یک طرف و لبه خود متمایل شود تعادل خود را از دست می‌دهد و می‌افتد. در این حالت می‌گوییم جسم دچار انحراف شده است، تحریف یعنی منحرف کردن.

یکی از واقعیات انکارناپذیر تاریخ بشر این است که هر دین، هر مذهب، هر مسلک فلسفی یا اخلاقی یا اجتماعی در پیچ و خم زمان دست خورده می‌شود و به صورت نخستین خود باقی نمی‌ماند. شما هیچ مسلکی را نمی‌یابید که به همان صورت و کیفیت که بنیانگذار اصلی آورده باقیمانده و دست‌خوش تغییر و تبدیل نشده باشد و این تغییر و تبدیل گاهی در جهت تکامل است یعنی دین یا مسلک را که در همان جهت اصلی است پیش می‌برد و کامل می‌کند این را می‌گوییم «تکمیل» و گاهی در جهت تکامل نیست بلکه بلعکس دین

یا مسلک را از جهت خود منحرف و از مسیر اصلی اش خارج می‌کند این را می‌گوییم «تحریف».

عوامل تحریف

عوامل تحریف یک دین و مذهب یا فکر و مسلک گوناگون است می‌توان آنها را در چهار قسمت زیر خلاصه کرد:

الف: تمایلات و عاداتی که مردم سالهای متمادی به آنها خو گرفته‌اند و نمی‌توانند به آسانی از آنها صرف‌نظر کنند:

مردمی که گرفتار این گونه تمایلات و عاداتند اگر به دین یا مسلکی بگردند گاهی به جای آنکه صد درصد تسلیم تعالیم و سنن و قوانین دین یا مسلک برگزیده خود شوند در صد بر می‌آیند که با استفاده از تأویل و تفسیر یا کم کردن و زیاد کردن قسمتی از آن تا آنجا که ممکن است آن را بر دلخواه خود منطبق کنند و عادات و تمایلات مأنوس خود را تا سرحد امکان نگه دارند.

ب: دخالت و اعمال نفوذ ارباب قدرت و ثروت و صاحبان زر و زور که برای حفظ یا توسعه قدرت و ثروت خود می‌خواهند از همه وسایل حتی از دین و مذهب استفاده کنند:

اینها برای رسیدن به مقصود خود از هیچ چیز مضایقه ندارند، هر جا لازم شود وسائلی برمی‌انگیزند تا حقایق دینی را تفسیر و تأویل یا

کم و زیاد کنند تا از قدرت خلاقه آنکه معمولاً سدی در راه مطامع آنها است بکاهند و در صورت امکان آن را به صورت وسیله‌ای برای خاضع ساختن زیردستان و تن در دادن آنان به تجاوزات ناروای خویش درآورند.

ج: برخورد با آراء و عقاید دیگر:

هر دین و مسلک در میدان نفوذ خود ناچار با ادیان و مسالک و آراء و عقاید دیگری برخورد می‌کند در این برخورد، خواه ناخواه برخی از آن آراء به آن دین می‌چسبند و به اصطلاح در آن نفوذ می‌کند حتی در مواردی که در این مواجهه، دین و مسلک جدید بر ادیان و مسالک دیگر غالب شود باز از نفوذ عقاید خارجی بکلی مصون نمی‌ماند.

د: برخورد با موضوعات و مسائل تازه که حکم آن به صراحت در دین یا مسلک بیان نشده است:

پس از استقرار یک دین یا مسلک پیروان آن با مسائل تازه‌ای روبرو می‌شوند که در زمات پیدایش آن نبوده و بعد پدید آمده است. هیچ دین و آئینی نیست که همه مسائل و موضوعات حال و آینده را یک یک طرح و حکم آنها را به صراحت بیان کند. حکم این گونه موضوعات باید از قوانین کلی یک دین یا آئین استنباط شود و همین جا است که زمینه مساعد برای تأثیر سلیقه‌های شخصی یا منفی

فراهم می شود و چه بسا که در دین یا مسلک مورد نظر تحریفی پیش آید.

در محیط پیدایش اسلام یعنی حجاز بخصوص مکه و طائف و مدینه و اطراف این بلاد دین قابل توجه همان دین اهل کتاب یعنی یهود و نصاری بود؛ عده معدودی هم خود را وارث دین ابراهیم می دانستند. بقیه پیرو آراء و نحله های مختلف بودند و قدر مشترک میان آنها بت پرستی بود. یهود و نصاری ارزش دینی قابل توجهی داشتند. ملاحی یهود و برخی از رهبانان مسیحی با اینکه طبق نقل مأخذ تاریخ یهود و نصاری؛ نسبت به ملاحی یهود عراق و شام و رهبانان و روحانیون مسیحی روم شرقی و غربی عوام و بیسواد بودند در حجاز تقریباً سر آمد باسوادها شمرده می شدند. ملاحی یهود و کشیش های مسیحی بر پیروان این دو کیش عقائد و احکامی را عرضه می داشتند که با حقایق آن دو دین آسمانی مغایرت بسیار داشت در برخی موارد حقایق دینی را به آنکه خود می دانستند کتمان می کردند و به مردم نمی گفتند و در دسترس عموم قرار نمی دادند.

با آنکه وظیفه آنها پرده برداری و اعلام به عموم بود. «وَ إِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَتَكْتُمُونَهُ فَنَبَذَهُ وَ رَأَى ظُهُورَهُمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ.» آن وقت که خدا از آنها که کتاب به دستشان داده شد پیمان گرفت که برای مردم کتاب را به روشنی و

صراحت خواهید گفت و پنهان نخواهید کرد، بعد پیمان را پشت سر انداختند و در برابر آن عوضی ناچیز خریدند، چه بد چیزی می‌خرند. کتمان حقائق دینی در آیات متعدد دیگر نیز از روحانیون یهود و نصاری نقل و نکوهش شده است گاه هم چیزهایی از پیش خود می‌ساختند و به حساب دین می‌گذاشتند «و مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَ إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹) وَ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ اتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰) بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَاطِبَةٌ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲)»^(۱).

ترجمه: و برخی از آنها بی‌سواد مادر زادند کتاب را جز به صورت آرزوها نمی‌پندارند و گمانی بیش ندارند (۷۸) پس وای بر آنها که با دست خود کتاب می‌نویسند و بعد می‌گویند این از جانب خداست تا در برابر آن عوضی ناچیز خرند وای بر آنها از آنچه دستشان نوشته و وای بر آنها از آنچه به دست می‌آورند (۷۹) در سه آیه بعد از ملامت‌های سود پرست و دروغ زن بر خدا ادعائی نقل می‌کنند که نمونه‌ای از

همان مطالب ساختگی آنها به نام دین است. «و گفتند آتش جز روزهایی چند هرگز به ما نرسد بگو آیا در پیشگاه خدا پیمانی برای خود گرفته‌اید تا خدا هرگز خلاف حرف خود نکند یا آنچه نمی‌دانید بر خدا می‌بندید (۸۰) «بلعکس» هر که خود کار بد کند و لغزش او وی را احاطه کند اهل آتش و در آن مخلد است (۸۱) و آنها که ایمان آورند و کارهای نیک کنند آنها اهل بهشت و در آن جاویدند (۸۲) گاه نیز به تفسیر و تأویل ناروا دست می‌زدند، آیات الهی را بر اغراض و اهواء خود تطبیق می‌کردند و از معنای اصلی و حقیقی اش منحرف می‌ساختند «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^(۱). باز هم طمع دارید به شما ایمان بیاورند با اینکه دسته‌ای از آنها کلام خدا را می‌شنیدند و بعد از آنکه خوب می‌فهمیدند، دانسته آن را تحریف می‌کردند. در موارد بسیار این تحریفهای گوناگون حاوی:

کتمان حقائق دین، جعل مطالب دین، تفسیر و تأویل ناروای آیات و روایات دینی؛ فقط به خاطر صاحبان قدرت یا ثروت انجام می‌گرفت که در ازاء خوش خدمتی این متجاوزین به دین هم به آنها پول می‌دادند و هم احترام می‌گذاشتند و هم بازار عوام‌فریبی آنان را در معابد گرم و آنان را برگردۀ مردم ساده‌لوح سوار می‌کردند. کار

تحریف و دست‌برد در کتب آسمانی به جایی رسیده بود که شناختن حق از باطل برای احدی میسر نبود. به متن کتابهای مذهبی دست‌برد زده شده بود. تفاسیر توراة و انجیل هم آن‌چنان را آن‌چنان‌تر می‌کرد. هر رطب و یابسی که یک ملای معروف به هم بافته بود به حساب و کلام خدا و وحی منزل معرفی می‌شد و سررشته حتی از دست ارباب تحقیق اهل نظر هم خارج شده بود. این تحریفهای گیج‌کننده در تعالیم یک دین خود منشأ اختلاف نظر شدید میان پیروان آن دین می‌شود رشته وحدت آنها را می‌گسلد و آنان را به صورت فرقه‌های متضاد در می‌آورد و همین تفرق از یک طرف آنها را خوار و زیون می‌سازد و فسادهای اجتماعی گوناگون به بار می‌آورد و از طرف دیگر زمینه را برای آیه و حدیث‌سازی و دروغ‌پردازی عالم‌نماهای سودپرست و پیدایش و رواج خرافات رنگارنگ به نام دین آماده می‌سازد. وقتی تحریف در دین رخنه کرد و اختلاف و کشمکش میان پیروان یک دین را پدید آورد؛ وسیله‌ای لازم است که پرده از روی حقائق دین بردارد. آن دسته از حقائق را که علمای دنیا دوست کتمان می‌کردند آشکارا بگوید، آنچه را از بین خود می‌ساختند و به خدا می‌بستند بشناساند و آنچه را به کمک تفسیر و تأویل ناروا از معنی اصلی‌اش منحرف می‌کردند به معنی واقعی خود برگردانده و بدینوسیله به بحثها و کشمکشهای بی‌اساس مذهبی که موجب

سرگردانی و گمراهی توده متدینین است خاتمه دهد. پیش از اسلام راه منحصر این بود که در چنین مواقعی خداوند پیامبری تازه مبعوث کند و به میان مردم بفرستد، تا مسائل مورد اختلاف را برای آنان بیان کند، زیرا تحریف به همه مأخذ اصلی دین راه یافته و حتی کتاب آسمانی دین هم از تحریف مصون نمانده بود.

قرآن کریم درباره بعثت عیسی بن مریم علیه السلام می فرماید: «وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لَآئِيْن لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُوْنَ فِيْهِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اطِيعُوْنَ» (۱)

یعنی: چون عیسی علیه السلام با دلائل آمد گفت: برای شما حکمت و دانش آورده‌ام و برای آن آمده‌ام که برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید برایتان روشن کنم، پس از خدا بترسید و فرمانبردار من باشید.

و درباره بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ» (۲)

یعنی: بر تو کتاب نفرستادیم جز برای اینکه در آن اختلاف کرده‌اند برایشان روشن کنی و نیز برای راهنمایی و رحمت بر مردمی که ایمان آورند. «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلٰى بَنِي إِسْرَائِيْلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ» (۳)

۱- سوره زخرف / آیه ۶۳.

۲- سوره نحل / آیه ۶۴.

۳- سوره نمل / آیه ۷۶.

یعنی: این قرآن بیشتر اموری را که بنی اسرائیل در آن اختلاف و کشمکش دارند برای آنها بازگو می‌کند.

پیامبر اسلام آیات بسیاری از جانب خدا آورده که بیشتر به تبیین تحریفاتی که اهل کتاب در مسائل اعتقادی و عملی به وجود آورده بودند توجه داشت.

علمای یهود بسیاری از محرمات از قبیل ربا و ... را با استفاده از کلاههای شرعی که به دین بسته بودند عملاً حلال و رایج کرده و بسیاری از کارهای حلال را به عناوین مختلف و با تشبث به عناوین ثانوی و نظائر آن بر خود یا بر مردم حرام کرده و دین خدا را که یک پایه‌اش ایجاد تسهیلات لازم و سودمند برای عموم است به صورت باری سنگین بر دوش مردم درآورده و آن را از راه فطرت منحرف ساخته بودند؛ پیغمبر اسلام همه این کجرویها را بیان کرده و راه راست را پیش پای مردم نهاد. اکنون این سؤال مطرح است که آیا در دین اسلام هم تحریف راه یافته است؟

همانگونه که گذشت تحریف آفت عمومی ادیان و مذاهب و مسالک است دین اسلام نیز از این آفت عمومی نمی‌توانست مصون بماند.

بلافاصله پس از وفات پیامبر ﷺ و حتی در زمان آن حضرت عده‌ای به جعل حدیث و روایت پرداختند، سخنانی از پیش خود بر طبق امیال و مقاصد خویش ساختند و به پیغمبر ﷺ نسبت دادند و بسیاری از مسائل حسّاس را از مجرای اصلی خود منحرف کردند.

شاید نخستین مسئله مهمی که در آن تحریف کار خود را کرد مسئله خلافت پیامبر ﷺ بود. در مجمع بزرگی که از صحابه پیامبر و بیشتر سران مسلمین در سقیفه بنی ساعده تشکیل شد، در تعیین قائد امت و رئیس حکومت و جانشین پیامبر ﷺ تردستی‌هایی به کار رفت و در یک موقعیت حسّاس که مسئله بر سر دو راهی قرار گرفت یک حدیث از قول پیغمبر ﷺ خوانده و تحریف شد و کار به نفع ابوبکر یکسره کرد.

حدیث آن طور که در کتب عامه و خاصّه از طرق مختلف نقل شده به این مضمون بوده:

«الْأئِمَّةُ بَعْدِي اثْنِي عَشَرَ كُلَّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» پس از من پیشوایان دوازده نفرند، همه آنها از قریش‌اند.

در برخی روایات همین باب این اضافه را هم دارد که: «تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَالْمَهْدِيِّ مِنْهُمْ»، نه تن آنها از نسل حسین‌اند و مهدی از آنهاست. (۱)

در سقیفه این قسمت‌ها که ائمه دوازده نفرند و نه نفر آنها از فرزندان حسین‌اند کنار گذاشته شد چون رؤیت با این ترتیب سند خلافت علی علیه السلام می‌شد که در سقیفه نبود و به کفن و دفن پیامبر اشتغال داشت، خلافت ابوبکر که عمر و یارانش برای آن تلاش می‌کردند تحریف را طلب می‌کرد لذا این قسمت از روایت کنار گذاشته شد و به

همان قسمت کلی که ائمه از قریشند و قابل تطبیق با ابوبکر، پرداخته شد.

برای رسیدن به این منظور آنچه را پیغمبر ﷺ در غدیر خم در موارد دیگر درباره شخص علی علیه السلام فرموده بود بدست غفلت و فراموشی سپرده شد و سنت و روش پیامبر را در اعطای مقام و منصب و مسؤولیت کنار گذاشتند. پیغمبر مقرر فرموده بود که ملاک بدست آوردن یک مقام و منصب کفایت، لیاقت، و کاردانی و درستی و امانت و علم و تقوی باشد، به امور دیگر مخصوصاً به انساب خانوداگی یا جوانی و پیری اهمیت داده نشود.

حضرت در آخرین روزهای حیات جوانی به نام اسامه فرزند زید را که غلامی آزاد شده بود به ریاست و فرماندهی یکی از مهمترین لشگرکشیهای سپاه اسلام گمارد و دستور داد همه حتی همان ابوبکر و عمر، تحت امر اسامه جوان و فرزند یک غلام آزاد شده به جنگ بروند.

در جریان سقیفه برخلاف موازین اسلام پای پیرمردی و نسب خانوداگی را پیش کشیدند و گفتند پیغمبر فرموده: امامت در خاندان قریش باشد. این تحریف آغاز یک فاجعه بود که تا حال حاضر هم ادامه دارد. پیامبر از جانب خدا دوازده نفر معین را که دارای علم و تقوای ممتازی بودند به امامت و رهبری امت معین فرموده بود این کجا و امتیاز قریش از غیر قریش کجا؟

بعدها بر همین اساس حکومتهای اشرافی بنی امیه و بنی عباس روی کار آمدند و با آنکه قلمرو اسلام را توسعه و تمدن اسلامی را

ترقی دادند اساس و ریشه اسلام، یعنی مساوات و برادری و برابری میان رئیس حکومت و مردم را از بین بردند، بساط عرب و عجم را به راه انداختند، برای خود دربارهای باشکوه ساختند و حکومت را از مردم جدا کردند، سلطنت و حکومت ثابت و موروثی را که با موازین اسلام سازگار نبود پایه گذاری کردند و روش حکومت اسلامی را به کلی منحرف ساختند.

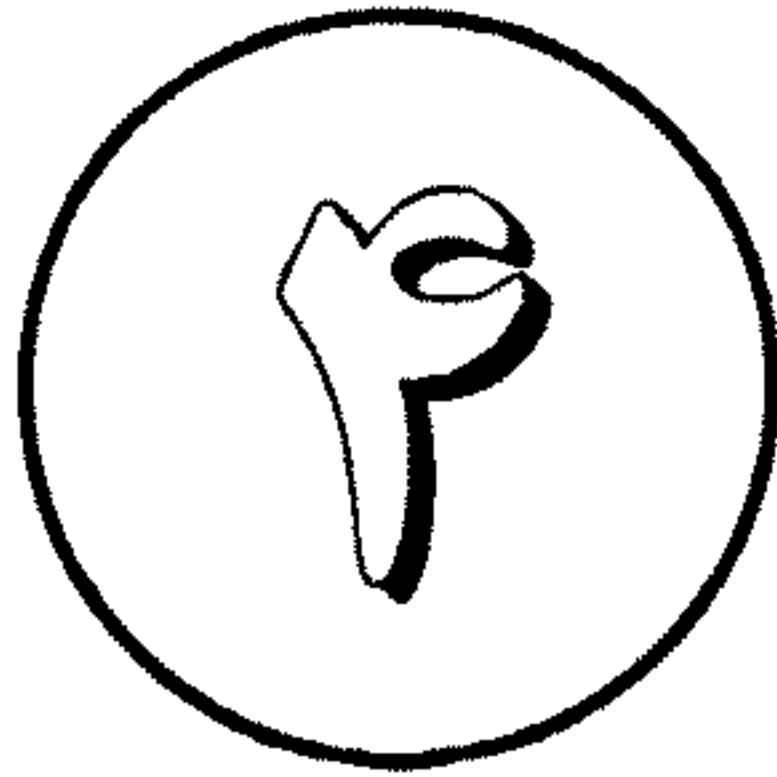
همانگونه که اشاره شد حدیث سازی و دروغ بستن به رسول خدا ﷺ از همان زمان حیات پیامبر شروع و بعد از وفات آن حضرت همچنان ادامه یافت.

دیری نگذشت که کار حدیث سازی و دروغ پردازی بر پیغمبر ﷺ بالا گرفت و در روایات مربوط با اعتقادات و احکام اسلامی تحریف سخت رخنه کرد.

در این تحریفات همه عواملی که قبلاً شمردیم مؤثر بود، هم عادات دیرینه ملل مسلمان، هم تمایلات و منافع شخصی، هم دخالت صاحبان ثروت و قدرت، هم برخورد با ادیان و مذاهب و مسالک دیگر و هم برخورد با موضوعات جدید که حکم آنها بصراحت در دین پیش بینی نشده بود.

این عوامل در طول چهارده قرن آن قدر ساز و برگ به دین اسلام بسته که امروز در عالم اسلام قریب صد فرقه به وجود آمده و اسلام در هر فرقه و هر محیط رنگ خاصی به خود گرفته است، بنابراین در اینکه تحریف در اسلام نیز رخنه کرده تردیدی نیست.

بخش



تحریر
در عقاید شیعه

نکته حائز اهمیت این است که تحریف خصوصاً در این عصر و در این کشور با این همه داعیه اسلام خواهی هنوز که هنوز است جدی گرفته نشده است.

اختلاف بین مذاهب و فرق مختلف اسلامی یا ثمره نحس تحریفات انجام شده در دین اسلام کماکان به قوت خود باقی است، و این در حالی است که افراد ضعیف و در کنارشان قلدران قدرت طلب نیز در تمامی جوامع این فرق وجود دارند و هر روز که می گذرد با بهره برداری از اصول منحرف ضعفاً دست قدرت طلبان قرار گرفته و آن گونه که شاهدیم افتضاحاتی چون وهابیت و طالبان را در جامعه جهانی چون لکه ننگی به دامان با عظمت اسلام وصله می زنند و هر قدمی که در دنیا در جهت اعتلا و

عظمت اسلام برداشته می شود با این گونه چالشها ده قدم به عقب گذاشته می شود.

حیله ها و دسیسه های متعفن استعمار هر روز در گوشه ای از عالم اسلام فاجعه ای را به بار می آورد و ثمربخش این حیل چیزی جز مسامحه و سهل انگاری مسلمانان نیست.

این موضوع خارج از حوزه بحث ماست و لیکن به لحاظ اهمیت همه جانبه آن کلامی چند نیز در باب توجه به کل عالم اسلام پیرامون تأثیرات تحریف نگاشته شد.

اکنون بیائید تا عمق فاجعه را بنگریم، فاجعه ای که هر روز در جامعه بارها و بارها تکرار می گردد ولی اعتماد به دشمن و دفع دوستان تلخی فاجعه را به کاممان شیرین کرده، شاید باور کردنی نباشد اگر بگوئیم بیش از پانصدسال است که در دایره اعتقادی تشیع خود ما شیعیان در حال بافتن اراجیف برای حادثه کربلا هستیم و هر سال با بستن زر و زیور و آرایش به این واقعه عظیم، مردم را و خودمان را از اصول انقلاب امام حسین علیه السلام دور می کنیم و رفته رفته کار را بدانجا رسانده ایم که دست و پای امام حسین و یارانش را بسته و دو دستی تقدیم یزید و یزیدیان کرده ایم. همانگونه که گذشت، نگاهی به تحریفات مذهب تشیع یکی دیگر از محورهای گفتار این کتاب است

که در اینجا استناد می‌کنیم به کلام گهربار استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب حماسه حسینی تا ببینیم که ما برای خود چه بوده‌ایم که از دیگران انتظار عدم مداخله و دست‌اندازی داشته و داریم.

شهید مطهری در نگاهی که به واقعه عاشورا داشته‌اند از تحریفاتی سخن به میان آورده‌اند که در طول عمر با برکت عزاداریهای سالار شهیدان در گستره این یادمانها خود را نشان داده‌اند که این تحریفات از حوزه نقل در مقاتل و کتب و متون، گذشته و وارد شورانگیزترین بخش از ابزار بیان عظمت واقعه کربلا یعنی اشعار و مرثی‌گردیده است. استاد پس از توضیحی پیرامون معنای لغوی تحریف (که در صفحه ۵۷ گذشت) در تقسیم‌بندی تحریفات عاشورا به دو دسته لفظی و معنوی پرداخته‌اند و همچنین عاملان تحریف را نیز جهالت دوستان و عداوت دشمنان ذکر کرده‌اند، شهید مطهری در باب تحریفات لفظی عاشورا نمونه‌های زیادی را ذکر کرده‌اند از جمله داستان شیر و فِضّه، عروسی قاسم که ظاهراً طول عمر داستان از زمان قاجاریه تجاوز نمی‌کند همچنین داستان فاطمه صغری در مدینه و خبر بردن مرغ به او، حضور لیلی در کربلا و تعداد سپاهیان لشکر عمر سعد و ... که ایشان در ادامه ذکر عناوین تحریفات پاسخهای مستدلی را دال بر بی‌پایه و اساس بودن اخبار مذکور آورده است.

یکی از عوامل عمومی ایجاد تحریف خصوصاً در حادثه کربلا این است که روضه خوان یا صاحب مجلس و یا ... به هر ترتیبی که شده می خواهند اشک مردم را در آورند تا بدین وسیله ثابت کنند که مجلسشان مجلس پرباری بوده در همین مورد مثالی را شهید مطهری از کتاب «لؤلؤ و مرجان» حاجی نوری آورده که جالب است: «حاجی نوری در کتابش نوشته است یکی از طلاب نجف که اهل یزد بود، برایم نقل کرد که: در جوانی سفری پیاده از راه کویر به خراسان می رفتم در یکی از دهات نیشابور مسجدی بود و من چون جایی را نداشتم به مسجد رفتم. پیش نماز مسجد آمد و بعد منبر رفت در این بین با کمال تعجب دیدم فراش مسجد مقداری سنگ آورد و تحویل پیش نماز داد. وقتی روضه را شروع کرد دستور داد چراغها را خاموش کردند، چراغها که خاموش شد، سنگها را به طرف مستمعین پرتاب کرد که صدای فریاد مردم بلند شد. چراغها را که روشن کردند دیدم سرهای مردم مجروح شده و در حالی که اشکشان می ریخت از مسجد بیرون رفتند. رفتم نزد پیش نماز و به او گفتم این چه کاری بود کردی؟ گفت من امتحان کرده ام که این مردم به هیچ روضه ای گریه نمی کنند، چون گریه کردن برای امام حسین علیه السلام اجر و ثواب زیادی دارد و من دیدم که راه گریاندن اینها منحصر است به اینکه سنگ به

کله‌شان بزنم، از این راه اینها را می‌گریانم!!!

آری این است یک نمونه عینی از کانالهای تحریف، تصور کنید چنین موجوداتی چگونه می‌توانند در برابر قدرتهای برتری که سعی در اخلال پایه‌های عقایدشان دارند مقاومت کنند و واقعاً هم هر انحرافی در چنین مواردی خصوصاً زندگی و سیره شخصیت‌های دینی و مذهبی مان به وقوع پیوسته از طریق استحمار چنین دین‌دارانی بوده که امروزه تحریفگران پای را فراتر گذاشته و دم از انحراف قرآن می‌زنند!؟؟!

همان‌گونه که مذکور گردید توطئه دشمنان چه از دایره خودی‌ها و چه غیرخودی‌ها اصلی‌ترین علت ایجاد تحریف در متون و کتب اعتقادی ما بوده که محور اصلی این کتاب نیز شناسائی توطئه و معرفی توطئه‌گرانی است که دست به قلب حقایق در مورد امام زمان (عج) زده‌اند که در فصول بعدی مفصلاً بحث خواهد شد لیکن نمونه‌ای بسیار مشابه با آنچه که در ادامه مطلب عنوان خواهیم کرد در انحرافات واقعه عاشورا رخ داده و شهید مطهری به صراحت به معرفی توطئه‌گر پرداخته است، استاد مطهری در صفحه ۵۳ جلد اول حماسه حسینی آورده است:

«کتاب معروفی است به نام «روضه الشهدا» که نویسنده آن

ملاحسین کاشفی است. حاجی نوری می گوید داستان زعفر جنی و عروسی قاسم اول بار در کتاب این مرد نوشته شده و من این کتاب را ندیده بودم و خیال می کردم در آن یکی دو تا از این حرفهاست، کتابش به فارسی بوده و تقریباً ۵۰۰ سال پیش تألیف شده است. (به تاریخ ذکر شده دقت شود که بحثی در زمینه تاریخ ورود و شاید تاریخ آغاز تحریفات هدفدار در عقاید شیعه در فصول بعدی کتاب خواهیم داشت انشاءالله).

ملاحسین مردی ملاً و با سواد بوده و کتابهایی هم دارد و صاحب انوار سهیلی است، تاریخش را که می خوانیم معلوم نیست شیعه بوده یا سنی!!! و اساساً مرد بوقلمون صفتی بوده است، بین شیعه ها که می رفته، خودش را شیعه صد درصد معرفی می کرده و بین سنیها که می رفته خودش را حنفی!!! نشان می داده است اهل سبزوار است و سبزوار مرکز تشیع بوده است!! و مردم هم متعصب در تشیع.^(۱)

در سبزوار شیعه صد درصد بوده و گاهی که به هرات می رفته در آنجا سنی بوده و در سیره و روش اهل تسنن. (وی شوهرخواهر و یا

۱- آنچه مشخصاً به نظر جالب توجه می رسد برنامه ریزی و هدف مندی این توطئه بوده است، که اقدامی شنیع علیه تشیع از سوی یک آدم ... آنها در قلب عقیده و اعتقاد و به تشیع و مردمی متعصب به انجام می رسد که همانگونه که مذکور شد این مورد نیز از موارد شکل گیری تحریف در پایه های اعتقادی شیعه بوده است که یکی دیگر از محورهای این کتاب است.

باجناق عبدالرحمن جامی بوده است).

واعظ هم بوده ولی تا در سبزوار بود ذکر مصیبت می کرد! وفاتش در حدود ۹۱۰ بوده است یعنی در اوایل قرن دهم.

اولین کتابی که در مرثیه سرایی به فارسی نوشته شده، همین کتاب است که در پانصدسال پیش نوشته شده است. قبل از این کتاب، مردم به منابع اصلی مراجعه می کردند، شیخ مفید (ره) ارشاد را نوشته است، ما اگر به «ارشاد» شیخ مفید خودمان مراجعه کنیم، احتیاج به جای دیگری نداریم. از اهل تسنن، طبری نوشته، ابن اثیر نوشته یعقوبی و ابن عساکر و خوارزمی نوشته اند. من نمی دانم این بی انصاف چه کرده است!

وقتی که این کتاب را خواندم دیدم حتی اسمها جعلی است! یعنی در اصحاب امام حسین علیه السلام اسمهایی را ذکر می کند که اصلاً وجود نداشته اند، در میان دشمن هم اسمهایی را می گوید که همه جعلی است. داستانها را به شکل افسانه در آورده است!

این کتاب چون اولین کتابی است که به زبان فارسی نوشته شد، لذا مرثیه خوانها که اغلب بی سواد بودند و به کتابهای عربی مراجعه نمی کردند، همین کتاب را می گرفتند و در مجالس از رو می خواندند این است که امروز مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام را «روضه» خوانی می گوئیم.

در زمان امام حسین علیه السلام و حضرت صادق و امام حسن عسگری علیه السلام اصطلاح روضه خوانی رایج نبوده و بعد زمان سید مرتضی و خواجه نصیرالدین طوسی هم روضه خوانی نمی گفتند از پانصدسال پیش به این طرف اسمش روضه خوانی شده، روضه خوانی یعنی خواندن کتاب «روضه الشهداء» یعنی خواندن همان کتاب دروغ، از وقتی که این کتاب به دست مردم افتاد، کسی تاریخ واقعی امام حسین را مطالعه نکرد.

شهید مطهری در ادامه آورده است: در شصت هفتاد سال پیش مرحوم ملا آقای دربندی پیدا شد. تمام حرفهای روضه الشهداء را به اضافه چیزهای دیگری پیدا کرد و همه را یک جا جمع کرد و کتابی نوشت به نام «اسرار الشهادة» واقعاً این کتاب انسان را وادار می کند که به اسلام بگرید.

آری این چنین اسلامی واقعاً گریه کردن دارد، از یک سو توطئه های دشمنان که در طول تاریخ خود را قوم ممتاز و برتر عالم حساب کرده و چه ناروایی در حق اسلام انجام ندادند و از سوی دیگر کسانی چون افراد مذکور با نام اسلام و عالم به اسلام چه مهملاتی را چون تار عنکبوت به دور اسلام که نتیده اند؟!!

تحریف اصول شناخته شده اعتقاد تشیع تنها به محتوای اصول و

باورداشته‌ها خلاصه نشده و همانطور که دیدیم شخصیت‌های عالم تشیع نیز هدف تیرهای زهرآگین کینه و حسد دشمنان قرار گرفته‌اند، آنچه که در مورد امام حسین علیه السلام و حادثه جانسوز کربلا اعمال شده و از نظرتان گذشت به یقین قطره‌ای ناچیزی بود از دریای بی‌کران عداوت دشمنان و جفاکاری دوستان نادان، و صد البته تنها امام حسین علیه السلام و نهضتش مورد تهاجم تحریف قرار نگرفتند، حتی قبل از دست‌اندازی به سرگذشت امام حسین و واقعه عاشورا، در مورد زندگی و شجاعت‌های امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز اعمال مشابهی به انجام رسیده که الحق هر کدام در جای خود ثلمه‌ای به عالم اسلام بوده که تا عصر حاضر آثار و تبعات آن باقی است. در مورد علی علیه السلام خیلی مسائل گفته شده که گفته‌های تحریف‌گرانه در مورد اسلام و شخصیت‌های شیعه هیچکدام به پای آنها نمی‌رسد تا آنجا که خود حضرت چندین نفر را به خاطر مبالغه‌هایی که در مورد آن حضرت روا می‌داشتند مجازات کرد.

در کتاب حماسه حسینی، شهید مطهری مثالی از این باب در مورد علی علیه السلام ذکر می‌کند که «مثلاً گفته‌اند علی علیه السلام در جنگ خیبر با «مرحَب» خیبری روبرو شد، مرحبی که چه فوق‌العادگی‌هایی داشت، مورخین هم نوشته‌اند که علی در آنجا ضربتش را که فرود آورد و این

مرد را دونیم کرد، ولی در این جا حرفها و افسانه‌هایی درست کردند که دین را خراب می‌کند، می‌گویند به جبرئیل وحی شد فوراً به زمین برو که اگر شمشیر علی فرود بیاید، زمین را دونیم کرده به گاو و ماهی^(۱) خواهد رسید، بال خود را زیر شمشیر علی بگیر! رفت گرفت، علی شمشیرش را آن چنان فرود آورد که مرحب دونیم شد و اگر آن دونیم را ترازو می‌گذاشتند با هم برابر بودند!

بال جبرئیل از شمشیر علی آسیب دید و مجروح شد، تا چهل روز نتوانست به آسمان برود، وقتی که به آسمان رفت خدا از او سؤال کرد این چهل روز کجا بودی؟؟! جواب داد: خدایا در زمین بودم. تو به من مأموریت داده بودی سؤال شد: چرا زود برنگشتی؟ جواب داد: خدایا شمشیر علی فرود آمد، بالم را مجروح کرد، این چهل روز مشغول پانسماں بال خود بودم!

دیگری در این مورد می‌گوید: شمشیر علی آن چنان نرم و سریع

۱- در ایام قدیم که عقاید و دستاوردهای علمی پیرامون حرکات و اوضاع زمین و سیارات وجود نداشت، عوام دنیا را روی یک شاخ گاو مستقر می‌دانستند که آن گاو هم پشت یک ماهی سوار است، و عقیده بر این بود که به هنگام حرکت‌های جزئی گاو، زمین لرزه و ... بوقوع می‌پیوندد همچنین عقیده داشتند که به هنگام قیامت گاو زمین را از این شاخ به شاخ دیگر پرتاب خواهد کرد که پس از آن قیامت حادث خواهد شد. حیف که کسی در آن زمان این سؤال را نکرد که به هنگام حرکت‌های این ماهی گرامی چه بلانی بر سر زمین می‌آید؟؟!

آمد که از فرق مرحب گذشت تا به نمد زین اسب رسید. علی که شمشیرش را بیرون کشید، خود مرحب هم نفهمید! گفت علی همه زور تو همین بود؟ (خیال کرد ضربت کاری نشده است) همه پهلوانی تو از این بود؟ علی گفت خودت را حرکت بده، مرحب خودش را حرکت داد، نصف بدنش از یک طرف افتاد و نصف دیگر از طرف دیگر!!!

حال این همه درستکاری در حقایق و وارونه جلوه دادن آنها چه خطرانی را که به دنبال ندارد. تحریف ضربه‌ای غیرمستقیم بر پیکره اعتقادات است که از ضربه مستقیم کاری تر است. کتابی که تحریف شود اگر کتاب هدایت باشد تبدیل به کتاب ضلالت می‌گردد، اگر کتاب سعادت باشد مبدل به کتاب شقاوت می‌گردد و اساس حقیقت را به کلی عوض می‌کند که گاهاً نه تنها بدون خاصیت می‌کند بلکه اثر معکوس نیز می‌دهد.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«آفَةُ الدِّينِ ثَلَاثَةٌ: فَاقِرٌ، فَاجِرٌ، إِمَامٌ جَائِرٌ، مُجْتَهِدٌ جَاهِلٌ»

سه چیز آفت دین است:

۱- دانشمند بدعمل، فاسق و فاجر.

۲- زعیم و پیشوا و رهبر ستمکار.

۳- مقدس نادان.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اینها را به عنوان آفتهای دین می شمارد، هر چیزی آفت متناسب با ماهیت خویش دارد، حیوان و نباتات و انسان و ... دین و آئین و مسلک هم آفت مخصوص و ویژه‌ای دارد. تحریف که بوسیله دو صنف از آن سه طبقه‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود، یعنی عالم بدعمل فاسق و مقدس نادان ایجاد می شود آفت دین است و دین را از بین می برد.

آری دوستان، دینی که امروز در دستان ماست کامل ترین ادیان است، دینی است که واسطه و دلال را در برقراری ارتباط با خداوند عالم از میان برداشته، و به حق دینی است که تمامی علوم هستی از ازل تا ابد در آن بودیعه گذارده شده، چه در قرآن آن و چه در احادیث و روایات بازمانده از اهل بیت عصمت علیهم السلام. (البته آن تعداد که صحّت آنها و انتساب آنها به معصومین علیهم السلام اثبات شده است).

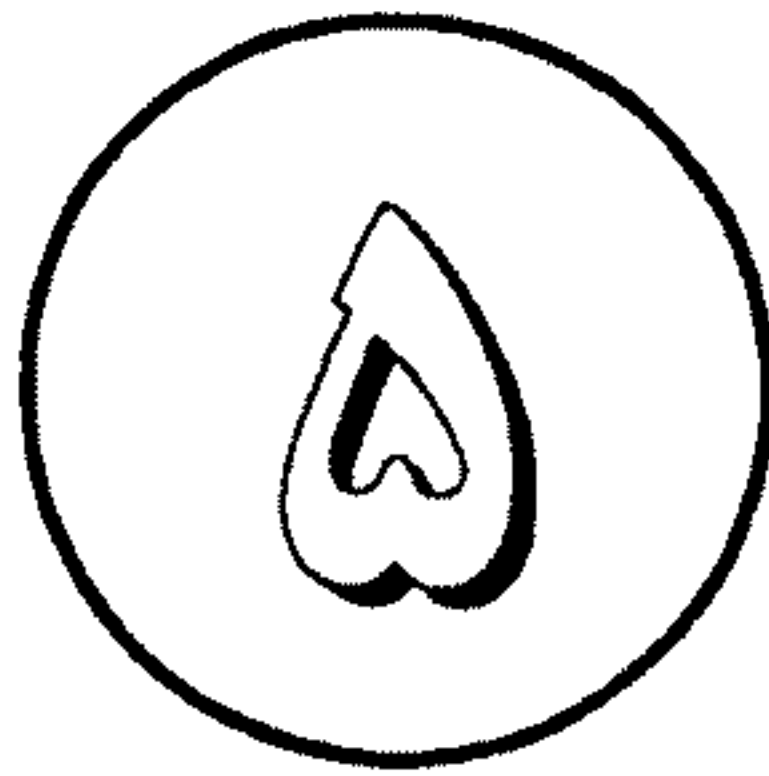
آری چنین دین با عظمتی معتقدان عظیم تری نیز می طلبد، البته با عظمت عقلی و روحی که بتوانند این دین را تفسیر و توضیح دهند، دیگر دوران خرافه و خرافه پرستی و خوراندن آن به مردم امّی در پای

منابر و یا کتب و رساله‌ها و نوشته‌ها گذشته، ما در عصری زندگی می‌کنیم که کوچکترین حرکت ما خصوصاً شیعه از روزنه میلیاردها چشم مورد مذاقه و بررسی قرار می‌گیرد، در محدوده زندگی شخصی ملاحظه می‌کنید که جوان و نوجوان امروز که پرورش یافته در یک خانواده مسلمان شیعه می‌باشد چه سوالاتی در زمینه مسائل اعتقادی می‌کند، تا کی می‌توان گفت که دستور این است، تا کی می‌توان بدون ارائه دلایل متقن و منطقی ایشان را وادار به انجام کاری از کارهای واجبات و مستحبات کرد.

پرواضح است که پشت پرده تمامی احکام و اعتقادات و واجبات و مستحبات حقایق ژرف علمی خود را پنهان ساخته‌اند، امروز نوبت آن است که اندیشه‌ها به کار افتاده و با تجزیه و تحلیل علمی و منطقی در شکوفا کردن غنچه‌های عقاید مسلمین کوشید، این بدین معنی نیست که هر عقیده‌ای که توجیه علمی نداشته باشد مردود است، هرگز! حتی می‌توانیم بگوئیم که علمی که در چارچوب و مؤلفه‌های اعتقادی اسلام نباشد، علم نیست، لکن عصر حاضر و اوضاع کنونی کشورهایی چون کشور ما چنین حرکتی را می‌طلبد که حداقل از این راه یعنی توجیه‌پذیر ساختن مسائلی مانند احکام و غیره بتوان جلو

بسیاری از مغلطه‌ها و تحریفات را گرفت، زیرا با روشن شدن حقایق مسلم هر چه که در آن تحریفی وارد شده و هر که تحریفی وارد کرده روی آب خواهند آمد. و در این صورت است که چهره اصلی برخی واردات خارجی در عقاید ما روشن شده و ماهیت توطئه‌آمیزشان بروز خواهد کرد.

بخش



جزیره خضراء

تعريفى ديگر

همانگونه که گذشت تحریف در کلیات دین اسلام و همچنین عقاید شیعه و شخصیت‌های آن از امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته تا امام حسین علیه السلام (که به عنوان چند فرازی ذکر گردید) و سایر ائمه معصومین اعمال شده و آخرین امام و منجی عالم بشریت نیز از دستبرد منحرفان مصون نمانده و عقاید باطل و لاطائلی همچون جزیره خضرا و ... پیرامون آن حضرت در طول ادوار مختلف در اصول اعتقاد به وجود نازنین آن حضرت بافته شده و امروز نیز مع‌الاسف آن چنانکه شاهدیم گروه‌هایی با عناوین مختلف با جعل در واقعیات اعتقاد به مهدی و شاخص‌های مرتبط با آن حضرت یعنی غیبت کبری، علائم ظهور و سایر شاخص‌های مرتبط حتی از دست زدن به جنایت نیز هراسی به خود راه نمی‌دهند.

موضوع جزیره خضراء از موضوعاتی است که امروزه مورد توجه خیلی ها از علما گرفته تا افراد عادی و ... قرار گرفته است. این موضوع به جهت وجود علائق شیعه به امام زمان و موضوع غیبت ایشان هم چنان از موضوعاتی است که افکار عمومی را بیشتر به خود جلب می نماید و اینکه در ارتباط با یک فردی است که عمرش به طور غیر معمول طولانی است، همچنین در این باب این سؤال که ایشان در این مدت طولانی به چه کاری مشغول هستند؟ وضعیت تأهل وی چگونه است و و و ... هزاران سؤال مشابه این، که از ذهن علاقمندان آن حضرت خطور می نماید، خود بستری مناسب برای بهره برداری است حال این بهره برداری ممکن است از سوی عقلا و عالمان دین و دانشمندان، در جهت توجیه پاره ای از مسائل علمی و عقیدتی و متعاقباً رشد و اعتلای افکار معتقدین و تشنگان معرفت به کار گرفته شود و ایضاً از سوی دشمنان و معاندین سوء استفاده های زیادی به انجام می رسد.

در کتاب جزیره خضراء افسانه یا واقعیت، نویسنده محترم به پاره ای از نکات مرتبط اشاره نموده است، لذا عمده ترین ایراد و اشکال اعتقاد به وجود امکنه ای مانند جزیره خضراء زیر سؤال رفتن روایات و احادیث مرتبط با آن حضرت است که از سوی ائمه اطهار انشاء گردیده ولی از یک دیدگاه کلی ماهیت این واقعیت که جعلی

بودن آن واضح و مبرهن است بایستی مورد توجه قرار گیرد.
 قوم یهود که الحق مهارت و زبردستی شان را در تحریف و جعل کتب و روایات در طول تاریخ به اثبات رسانیده‌اند از جمله مواردی هستند که ظهور حضرت صد در صد به ضرر ایشان تمام خواهد شد و غیر از این اعتقاد به وجود آن حضرت در چارچوب معین شده از سوی اهل بیت عصمت و طهارت و قضیه انتظار ظهور ایشان و نقاط قوتی که از این دو مؤلفه عظیم و سرنوشت ساز نصیب شیعه می‌گردد، عیناً به منزله واکنشی است در برابر مخاطرات هجمه‌های فرهنگی و سیاسی و ... که شیعه را مصون از خطر نگه می‌دارد، پر واضح است که دشمن جاعل با به انحراف کشیدن خط سیر مشخص شده تولد، رشد، غیبت صغری و غیبت کبری و نصوص صریح روایات مرتبط با سیره آن حضرت در غیبت سعی در متزلزل ساختن و ایراد شک و تردید در مبانی اعتقادی شیعه دارد.

لذا منظور اصلی نگارنده در طرح مطالب ماضی و همچنین گفتار آتی سعی در اثبات جعلی بودن و توطئه بودن کل ماهیت این روایت می‌باشد که بعون الله تعالی به انجام خواهد رسید.

برای ورود به بحث اصلی مطالبی را که سعی در بیان آن خواهیم داشت مشخص می‌کنیم ابتدا اصل داستان جزیره خضراء و سپس داستان مشابه این داستان یعنی قصه روایت شده از انباری را جهت

مزید اطلاع خواننده محترم خواهیم آورد به هنگام نگارش داستانها نکاتی را که با علامت خطی در زیرشان مشخص خواهد شد به ترتیب مورد بررسی قرار خواهیم داد پس از آن نیز داستانها و وقایعی که در طول تاریخ به امکانهای مشابه آن چه در این دو روایت آمده اشاره دارند بیان کرده و سعی خواهیم کرد آن چه در توان داریم جهت توضیح و تبیین مطلب و بررسی نظرات مختلف مرتبط به چنین وقایعی را به کار ببریم.

آن چه در ذیل می آید اصل داستان جزیره خضراء می باشد که حکایت شخصی است که ادّعی حضور در جزایر تحت حاکمیت امام زمان (عج) را دارد و مدعی است که فرزندان آن حضرت را دیده و با ایشان گفتگو کرده است و وقایع مختلفی را که ادّعی شهود آنها را کرده بیان می دارد:

متن کامل داستان جزیره خضراء که در جلد ۵۲ بحارالانوار علامه مجلسی (ره) آمده بدین شرح است:

مرحوم مجلسی می فرماید: رساله ای یافتم مشتمل بر داستان مشهور جزیره خضراء در آب های سفید، که خواستم آن را در این کتاب نقل کنم، زیرا مشتمل بر داستان کسی بود که به خدمت آن حضرت [حضرت مهدی (عج)] رسیده است. و چون این داستان در کتابهای معتبر نبود آن را در بخش جداگانه ای آوردم. من این داستان را

آن چنانکه یافتم نقل می‌کنم:

بسم الله الرحمن الرحيم - با سپاس و ستایش خداوندی را که نعمت معرفت به ما ارزانی داشت و توفیق پیروی از اشرف مخلوقات و برگزیده کائنات حضرت محمد بن عبدالله ﷺ را به ما عنایت فرمود. و ما را به محبت و مودت امیر مؤمنان ﷺ و دیگر پیشوایان معصوم از اهل بیت پیامبر ﷺ مخصوص و مفتخر گردانید، که درود فراوان و تحیات بیکران بر همه آنان باد.

پس از حمد و ثنا، در خزانه امیر مؤمنان پیشوای پرهیزکاران، سرور اوصیا و حجّت پروردگار جهانیان، حضرت علی بن ابیطالب ﷺ رساله‌ای یافتم به خط شیخ فاضل، عالم عامل «فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی» که متن آن چنین است:

پس از حمد پروردگار و درود بر پیامبر و اهل بیت بزرگوار آن حضرت، چنین گوید، این بنده محتاج به عفو پروردگار «فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی امامی»:

روز نیمه شعبان سال ۶۹۹ هجری در مشهد سرور شهیدان، خامس آل عبا، حضرت اباعبدالله الحسین ﷺ از دو استاد فاضل و دانشمند عامل، استاد «شمس الدین نجیح حلّی» و استاد «جلال الدین عبدالله بن حوام حلّی» شنیدم که آنان در مشهد امامین همامین، حضرت عسگرین ﷺ در «سامرا» داستان جالبی را از شیخ صالح،

پرهیزکار، متقی و بزرگوار «زین الدین علی بن فاضل مازندرانی» شنیده‌اند که چگونه موفق شده به دیار یار رفته و جزیره خضراء را در دریای سفید زیارت کرده است.

با شنیدن داستان هیجان‌انگیز تشرف شیخ زین الدین به جزیره خضراء شوق عجیبی در من ایجاد شد که به خدمت شیخ زین الدین بروم و داستان را از زبان خودش بشنوم و واسطه‌ای در بین نباشد از خدا خواستم که این دیدار آسان گرداند تصمیم گرفتم که راهی سامرا شوم، ولی ایشان سامرا را به قصد «حله» ترک گفت تا مثل روش دیرینه‌اش از حله رهسپار نجف اشرف گردد.

در اوایل شوال همان سال (۶۹۹) در حله انتظار مقدم زین الدین را می‌کشیدم که ناگاه از ورودش آگاه شدم و برای زیارتش بیرون رفتم. مرد بزرگواری را دیدم که سوار بر اسب است و عازم منزل شخصیت بزرگ و معروف حله، سید فخرالدین حسن بن علی موسوی مازندرانی - که عمرش طولانی باد - می‌باشد.

من تا آن روز شیخ زین الدین را ندیده بودم ولی به خاطر گذشت که این سوار، همان شیخ بزرگوار است. به دنبال او راه افتادم و راهی منزل سید فخرالدین شدم.

وقتی به در خانه سید فخرالدین رسیدم، او را نزد در خانه یافتم که با خوشروئی از من استقبال کرد، و قدوم شیخ زین الدین را مژده داد.

دلم از شدت سرور و خوشحالی می‌تپید، نتوانستم خودم را نگه بدارم و در فرصت دیگری به خدمتش برسم، همراه سید بزرگوار وارد منزل شدم و دستهای مبارک «شیخ زین‌الدین» را بوسیدم.

شیخ زین‌الدین از سید فخرالدین خواست که مرا معرفی کند، سید فخرالدین گفت: او «فضل بن یحیی طیبی، است که مشتاق دیدار شماست.

شیخ زین‌الدین بپا خواست و مرا در کنار خود نشاند و چون با پدرم آشنائی داشت، از حال پدر و برادرم شیخ صلاح‌الدین جوینا شد. در روزهایی که شیخ زین‌الدین با پدر و برادرم رفت و آمد داشت من در شهر «واسط» بودم و در خدمت دانشمند فقید «ابواسحاق ابراهیم بن محمد واسطی» که از علمای شیعه بود مشغول تحصیل بودم. مدتی با شیخ زین‌الدین به گفتگو پرداختم و از لابلائی گفتگوها دریافتم که شیخ زین‌الدین مرد دانشمندی است و در علوم فقه و حدیث و ادبیات عرب پرمایه است.

آنگاه از شیخ زین‌الدین خواستم که حکایتی را که شیخ شمس‌الدین و شیخ جلال‌الدین برایم تعریف کرده بودند شخصاً برایم تعریف کند.

شیخ زین‌الدین، حکایت تشرف خود را از آغاز تا انجام در منزل سید فخرالدین و در حضور او، و گروهی دیگر از علمای حله که برای

زیارت شیخ آمده بودند برای من تعریف کرد.

متن حکایتی را که در روز یازدهم شوال ۶۹۹ هجری در حله و در منزل سید فخرالدین، از زیان خود علی بن فاضل مازندرانی شنیدم، بدون هیچ‌گونه تغییر و تبدیل چنین است:

«سالیان درازی در دمشق مشغول تحصیل علوم دینی بودم.

استادی داشتم به نام «شیخ عبدالرحیم حنفی». خدایش او را به راه

راست هدایت کند که در خدمت او اصول و ادبیات عرب

می‌خواندم. استاد دیگری داشتم به نام «زین‌الدین مغربی اندلسی

مالکی» که مرد دانشمند و فاضلی بود و بر قرائت‌های سبعة آگاهی کامل

داشت و در اغلب علوم چون صرف، نحو، منطق، معانی، بیان و

اصول مهارت داشت. او مردی خوش اخلاق و به دور از جدال و عناد

بود و با مذهب تشیع دشمنی نداشت. وقتی می‌خواست نظر شیعه را

مطرح کند می‌گفت: «علمای امامیه چنین می‌فرمایند» در صورتی که

دیگر علمای سنی برای اهانت، «رافضی» تعبیر می‌کردند، ویژگیهای

اخلاقی او باعث شد که از دیگر اساتید بریدم و همه درسهایم را در

خدمت ایشان تحصیل کردم.

مدتها گذشت و من در حلقه درس او می‌نشستم و از خرمن علم او

خوشه‌ها می‌چیدم، تا اینکه برای او مسافرتی پیش آمد و

تصمیم گرفت دمشق را به قصد مصر ترک کند، به دلیل محبت فراوانی

که در میان ما بود مفارقت او بر من سخت‌گران آمد.

او نیز اظهار نمود که نمی‌تواند دوری مرا تحمل کند، و پیشنهاد

کرد که در این سفر او را همراهی کنم.

گروهی از شاگردان غیربومی نیز تصمیم گرفتند در خدمت استاد مسافرت کنند. مسافرت بسیار خوشی داشتیم و همه جا از خدمت استاد استفاده می‌کردیم تا به قاهره، بزرگترین شهر مصر رسیدیم.

استاد مدت ۹ ماه در قاهره اقامت کرد و فضیلتی مصر از شهرهای

مختلف به قاهره می‌آمدند تا از محضر او استفاده کنند. وی در این

مدت در مسجد «الازهر» مشغول تدریس بود و فضیلتی مصر از

خدمتشان استفاده می‌کردند و ما در بهترین وضع در آنجا اقامت

داشتیم. یک روز کاروانی از اندلس آمد و نامه‌ای از پدر استاد آورد که

نوشته بود: «حال پدرت بشدت وخیم است، و می‌خواهد پیش از

مرگ شما را ببیند، حتماً تأخیر نکنید و پدرتان را دریا بید».

استاد وقتی نامه را خواند بسیار متأثر شد و برای بیماری پدرش

اشک ریخت و تصمیم گرفت که رهسپار اندلس شود.

برخی از شاگردان تصمیم گرفتند که در این مسافرت، استاد را

همراهی کنند. من هم - که بسیار به او علاقمند بودم - نمی‌توانستم

از وی جدا شوم استاد نیز به من محبت فراوانی داشت.

به راه افتادیم و پس از طی منازل به شبه جزیره اندلس (اسپانیای

امروزی) رسیدیم. در اولین آبادی اندلس من شدیداً تب کردم و از حرکت باز ماندم. استادم بسیار متأثر شد و با دیده‌های اشک‌آلود به من گفت: جدائی تو برای من بسیار سخت است. استاد که ناگزیر بود به راه خود ادامه دهد، مرا به واعظ آن آبادی سپرد و ده درهم به او داد تا وضع من مشخص شود. به او گفتم اگر خدا به من شفا عنایت کند، مرا تا شهر او ببرد. با من نیز پیمان بست و خود به راه افتاد. فاصله شهر استاد تا آن آبادی از کرانه دریا پنج روز راه بود.

من سه روز در آن آبادی ماندم، چون قدرت حرکت نداشتم روز سوم نزدیکی‌های غروب، تب من قطع شد، بیرون آمدم و در کوچه‌های ده به گردش پرداختم.

با قافله‌ای روبرو شدم که از کرانه بحر غربی بازگشته بودند و پشم و روغن و دیگر لوازم زندگی می‌خریدند. از وضع شهرهای آنها جوینا شدم، گفتند که از نزدیکی سرزمین بربر می‌آئیم و سرزمین خودمان در کرانه دریا و در نزدیکی «جزیره شیعیان» است.

هنگامی که اسم «جزیره شیعیان» را شنیدم، دلم برای دیدن آن سامان بی‌تاب گردید. گفتند که از اینجا تا سرزمین آنها ۲۵ روز راه فاصله است و دو روز راه بی‌آب و علف باید برویم، ولی بعد از آن راه خوبی هست و آبادی‌های به دیگر پیوسته است.

مرکبی را به سه درهم کرایه کردم و منطقه بی‌آب و علف را با آن

پیمودم، پس از گذشتن از آن دشت، هنگامی که به اولین آبادی رسیدیم مرکب را به صاحبش رد کردم و پس از آن با پای پیاده از یک آبادی به آبادی دیگر می‌رفتم تا به سرزمین آنها رسیدم، آنجا به من گفتند: شما سه روز دیگر راه دارید تا به جزیره‌های شیعیان برسید.

بدون درنگ راه را ادامه دادم تا سرانجام به جزایر شیعیان رسیدیم، به شهری رسیدیم که دارای چهار قلعه و برجهای بلند و محکمی بود؛

دیوارهای جزیره از کرانه‌های دریا برافراشته شده بود. از دروازه بزرگ

شهر که دروازه بربر نام داشت وارد شدم و در کوچه‌های شهر

به گردش پرداختم، از مسجد شهر پرسیدم، راهنمایی کردند و به

مسجد رفتم. مسجد شهر، بسیار بزرگ و باشکوه بود، در کرانه غربی

جزیره و مشرف به دریا بود.

در گوشه‌ای از مسجد نشستم تا دمی استراحت کنم، ناگهان صدای

مؤذن برخاست و اذان ظهر را گفت. در اذان «حیّ علی خیر العمل»

گفت، چون او از اذان فارغ شد، برای تعجیل ظهور و لیعصر (عج) دعا

کرد. من دیگر نتوانستم جلو گریه‌ام را بگیرم و به شدت اشک شوق

ریختم.

مردم گروه گروه وارد مسجد شدند و از چشمه‌ای که زیر درختی در

سمت شرق مسجد روان بود وضو ساختند. هنگامی که دیدم بر طبق

تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام وضو می‌گیرند، بسیار خوشحال شدم، سپس یک

مرد خوش سیما از میان آنها وارد محراب شد و صفها آراسته گشت و نماز ظهر را به جماعت ادا کردند. آنان نماز را با آداب و سنن واجب و مستحبی از مقدمات و تعقیبات و تسبیحات، مطابق روش منقول از پیشوایان معصوم علیهم السلام انجام دادند.

از رنج راه دور و دراز بقدری خسته بودم که نتوانستم با آنها به نماز برخیزم. چون از نماز فارغ شدند به من نگاه کردند و از اینکه من در جماعت آنها شرکت نکردم، انتقاد کردند و پرسیدند: اهل کجا هستی و چه مذهبی داری؟

گفتم: از مردم عراق هستم و به یکتائی خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گواهی می دهم.

گفتند: این شهادت را تو گفتی، به تو هیچ سودی ندارد جز اینکه در دنیا خونت بر مسلمانان حرام است. چرا شهادت سوم را نمی گوئی تا اهل بهشت باشی؟

گفتم: آن چیست؟ مرا ارشاد فرمائید، خداوند شما را بیامرزد. امام جماعت گفت: شهادت سوم این است که شهادت بدهی: «امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، سرور پرهیزکاران و پیشوای روسفیدان و خود و یازده فرزندش علیهم السلام جانشینان و خلفای بلافصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشند، که خداوند طاعت آنها را واجب کرده، امر و نهی خود را توسط آنها به مردم رسانیده و آنها را حجت خود در

روی زمین قرار داده و به برکت آنها به مردم امان داده است. پیامبر صادق امین عليه السلام در شب معراج و در آن مقام تقرّب «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» بدون هیچ واسطه‌ای از پروردگار عالم شنیده است که آنها را یکی پس از دیگری نام برده و اطاعتشان را بر خلائق واجب گردانیده است، چون به سخنانش گوش دادم خدای را سپاس گفتم و بی نهایت مسرور و خوشحال شدم و همه رنج سفر از بین رفت و آنان را آگاه ساختم از اینکه من در مذهب آنها هستم و به گفتار آنان معتقدم. با عنایت خاصی به من توجه کردند. محلی را در یکی از گوشه‌های مسجد برای من اختصاص دادند و در مدت اقامت من در آن شهر با محبت و احترام با من رفتار کردند. و امام مسجد همواره با من بود و من از مصاحبت او بسیار خوشوقت بودم. یک روز از امام مسجد پرسیدم من در این شهر زراعتی نمی‌بینم، آذوقه شما از کجا می‌آید؟ گفت: از جزیره خضراء، در آبهای سفید، یعنی همان جزیره‌های اولاد حضرت صاحب‌الزمان (عج).

گفتم: سالی چند بار آذوقه برای شما می‌آید؟ گفت: دو بار می‌آید. بار اول آمده و بار دوم هم خواهد آمد.

گفتم: چه موقع خواهد آمد؟ گفت: چهار ماه دیگر. از طولانی بودن مدت اندوهگین شدم، هر روز از خدا می‌خواستم که این بار زودتر بیاید و من با چشم خود آنرا ببینم. مدت چهل روز من آنجا اقامت

کردم و در این مدت در نهایت تکریم و احترام بودم.

عصر روز چهارم احساس کردم که دلم گرفته است. به کنار دریا رفتم و در آنجا به سیاحت پرداختم. بطرف مغرب می‌نگریستم که گفته بودند آذوقه آنها از آن سمت می‌آید، از دور چیزی را در حال حرکت دیدم، پرسیدم که آیا در دریا مرغهای سفیدی هست؟ گفتند: نه، مگر چیزی دیدی؟ گفتم: آری، گفتند: پس آذوقه ما می‌آید. اینها کشتی‌هایی است که هر سال از شهرهای فرزندان امام زمان (عج) به سوی ما می‌آیند.

چیزی نگذشت که کشتیها رسیدند، ولی اهل شهر می‌گفتند: این بار کشتیها زودتر از وقت معین آمده‌اند. نخست یک کشتی بزرگ لنگر انداخت، سپس شش کشتی دیگر پهلو گرفت تا هفت کشتی کامل گشت.

از کشتی بزرگ پیرمرد بلند قامت، چهارشانه، خوش‌سیما با جامه‌های آراسته پیاده شد و وارد مسجد گردید، وضوی کامل ساخت، آنچنان که از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام رسیده است، و نماز ظهر و عصر را خواند، چون از نماز فارغ شد روی به من کرد و سلام گفت و من جواب دادم، گفت: نام تو چیست؟ به نظرم نامت «علی» باشد.

گفتم: آری، آنگاه مانند کسی که با من سابقه آشنائی چندین ساله داشته باشد به گفتگو پرداخت. سپس گفت: نام پدرت چیست؟ خیال

می‌کنم فاضل باشد! من مطمئن شدم که این شخص در این مسافرت با ما بوده است که این چنین از نام و نسب من آگاه است. پرسیدم: از کجا مرا می‌شناسی؟ آیا از دمشق تا مصر با ما همسفر بودی؟ گفت: نه. گفتم: از مصر تا اندلس با ما بودی؟ گفت: نه. به جان مولای ما حضرت صاحب‌الزمان (عج) من هرگز با شما نبودم.

گفتم: پس نام من و پدرم را از کجا می‌دانی؟ گفت: نام و نشان و خصوصیات تو و مرحوم پدرت به من گفته شده است و من تو را با خودم به جزیره خضراء خواهم برد. من بسیار خوشحال شدم و از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدم، بطوری که اهل شهر می‌گفتند: او هر بار که می‌آمد سه روز آنجا می‌ماند، ولی این بار یک هفته آنجا اقامت کرد. آذوقه را به صاحبانش رسانید و از آنها دستخط گرفت که آذوقه‌شان رسید. آنگاه عازم حرکت شد و مرا با خودش برد.

شانزده روز در خدمت آن پیرمرد که نامش محمد بود با کشتی طی مسافت کردیم. روز شانزدهم به منطقه‌ای رسیدیم که آب دریا سفید بود! من از روی تعجب خیره خیره به آب نگاه می‌کردم. پیرمرد پرسید: چه شده که به دریا این قدر خیره شده‌ای؟

گفتم: من دریا را به رنگ دیگری می‌بینم. این شباهت به آب دریا ندارد.

گفت: آری، اینجا آبها سفید است. اینجا دریا سفید است و آنجا

جزیره خضراء است.

این آبهای سفید از هر طرف، جزیره را احاطه کرده است، از هر طرف به سوی جزیره خضراء بیائی، به این آبها برخورد می‌کنی. از حکمت خداوند و به برکت مولایمان و پیشوای ما صاحب‌الزمان (عج) کشتیهای دشمنان ما هر چند هم که محکم باشند در این آبها غرق می‌شود. از آب دریا خوردم، همانند آب فرات شیرین بود. آبهای سفید را پیمودیم تا به جزیره خضراء، که همواره آباد، و ساکنانش دلشاد باد، رسیدیم. کشتی در کنار جزیره پهلو گرفت و ما پیاده شده وارد شهر شدیم.

آن شهر در میان هفت قلعه استوار با دیوارهای محکم و برجهای به آسمان کشیده شده قرار گرفته بود و آبشارها و چشمه‌سارها و اقسام میوه‌ها را در خود داشت و زیباترین شهری بود که تاکنون دیده‌ام. در این شهر بازارهای وسیع و حمامهای فراوان وجود داشت و بیشتر ساختمانهای آن از مرمر شفاف ساخته شده بود و مردمان شهر با قامتی راست و استوار و جامه‌هایی آراسته و قیافه‌هایی جذاب، در حاله‌ای از شکوه و وقار دیده‌ها را خیره می‌ساختند.

از دیدن شهر و شکوه آن، آنچنان مسرور شدم که روحم از این مناظر

پرواز می‌کرد، مدتی در منزل «شیخ محمد» استراحت کرده به مسجد رفتم. در مسجد، جماعت انبوهی بود و در میان آنها مردی نشسته بود که من از وصف او ناتوانم. بسیار با وقار، متین و با هیبت بود. او را «سید شمس‌الدین محمد عالم» می‌خواندند.

جماعتی که دور جناب سید شمس‌الدین حلقه زده بودند، در محضر او قرآن، اصول دین، فقه و اقسام علوم عربی را فرا می‌گرفتند. فقهی که جناب سید شمس‌الدین تدریس می‌کرد، مسأله مسأله بود و هر مسأله‌ای را از حضرت صاحب‌الزمان (عج) نقل می‌کرد.

هنگامی که به محضر سید بزرگوار شرفیاب شدم، به من خوش آمد فرمود، و مرا در کنار خود جای داد. و از رنج راه و مشقت سفر پرسید. و بیان داشت که تمام احوالات من به محضرشان رسیده است و شیخ محمد که مرا به جزیره خضراء هدایت نموده به امر جناب شمس‌الدین بوده است.

وی دستور داد که اتاقی در گوشه‌ای از مسجد به من اختصاص دهند که در آنجا راحت باشم، سپس خطاب به من کرد، فرمود: اینجا از آن توست، هر وقت که خواستی تنها باش و استراحت کن. از محضر سید مرخص شدم و به غرفه خود رفتم و تا عصر به استراحت پرداختم.

طرف عصر، کسی که مسؤل من بود برایم پیغام آورد که در اتاقم

باشم که جناب سید شمس الدین با گروهی از یاران برای صرف شام به غرفه من خواهند آمد. با کمال خوشوقتی پذیرا شدم. طولی نکشید که جناب سید با جمعی از اصحابش تشریف آوردند. پس از ادای نماز مغرب و عشاء، جناب سید به منزلش تشریف بردند و من به غرفه ام بازگشتم.

هیجده روز بدین منوال گذشت و هر روز از محضر جناب سید شمس الدین - که خداوند وی را سلامت بدارد - استفاده می بردم. در نخستین نماز جمعه که در محضر جناب سید برگزار شد، دیدم که سید، جمعه را به عنوان دو رکعت واجب ادا کردند من از ایشان پیروی نموده نماز جمعه را با ایشان ادا کردم. چون از نماز فارغ شد، عرضه داشتم: نماز جمعه را به عنوان واجب ادا کردید؟! فرمود: آری، چون تمام شرایط و جوب جمعه فراهم است. با خود گفتم: شاید حضرت، ولیعصر (عج) در نماز شرکت داشتند. چون خلوت شد، از جناب سید پرسیدم: آیا امام علیه السلام در نماز حاضر بود؟ فرمود: نه، ولی من نایب خاص آن حضرت هستم و به امری که از ناحیه مقدسه صادر شده، جمعه را اقامه می کنم.

از جناب شمس الدین پرسیدم: آیا امام را دیده ای؟ فرمود: نه، ولی پدرم (رحمة الله علیه) می گفت که صدای آن حضرت را شنیده، ولی شخص آن حضرت را ندیده است. اما پدرش (رحمة الله علیه) هم

شخص آن حضرت را دیده و هم صدایش را شنیده بود. پرسیدم: چگونه است که به یکی این افتخار نصیب می شود و به دیگری نمی شود؟

فرمود: برادر، خداوند تبارک و تعالی هر که را بخواهد مشمول الطاف خود می گرداند، همه اینها بر اساس حکمت الهی است. خداوند برخی از بندگانش را به اعطای مقام رسالت، نبوت و امامت گرامی داشته است و آنها را حجّت قرار داده است تا هر که هلاک شود حجّت بر او تمام باشد و هر که هدایت شود بر اساس برهان و حجّت براه راست هدایت شود.

خداوند از روی لطف، لحظه ای روی زمین را خالی از حجّت قرار نداده است و برای هر حجّتی، سفیری قرار داده که فرمانهای او را ابلاغ نماید.

آنگاه جناب سید شمس الدین دست مرا گرفت و به خارج از شهر برد و به سوی بستانها رفتیم. در آنجا رودها و باغهای بسیاری می دیدم که انواع و اقسام میوه ها از انگور و انار و گلابی و غیره در آنجا موجود بود که در ایران و عراق و شامات نظیر آنها را ندیده بودم و در بزرگی و زیبائی و شیرینی با میوه های مشابهش قابل مقایسه نبود.

در بستانها قدم می زدیم که مرد خوش صورتی با دو قطعه جامه از پشم سفید از نزدیکی ما گذشت. از سید پرسیدم: این مرد کیست که

هیبتش مرا به شگفت وا داشت؟ فرمود: این کوه بلند را می بینی؟
گفتم: آری، فرمود: در وسط آن، محل باشکوهی است که در آنجا
چشمه‌ای زیر درخت پرشاخ و برگی هست و در آنجا قبه‌ای از آجر
هست و این مرد با یک نفر دیگر، خادم آن قبه هستند. من هر صبح
جمعه به آنجا می‌روم و از آنجا امام علیه السلام را زیارت می‌کنم.

من در آنجا دو رکعت نماز می‌خوانم و در آنجا ورقه‌ای می‌یابم که
هر چه نیاز دارم در آن نوشته شده است. هر حادثه‌ای پیش آید و هر
محاکمه‌ای در میان مؤمنین انجام دهم، حکمش را در آن ورقه می‌یابم
و به آن عمل می‌کنم، تو نیز شایسته است که به آنجا بروی و امام علیه السلام را
از آنجا زیارت کنی.

به دستور جناب سید، برفراز کوه رفتم و آن قبه را بطوری که جناب
سید توصیف کرده بود یافتم. آنجا دو نفر خادم بود، یکی مرا
می‌شناخت و به من خوش آمد گفت و دیگری مرا شناخت و به من
اعتراض کرد. خادمی که مرا در حضور سید دیده بود به او گفت: من او
را می‌شناسم. او را در خدمت سید شمس‌الدین دیده‌ام. پس او نیز به
من عنایت فرمود و با من به گفتگو پرداختند. آنگاه نان و انگور آوردند
و خوردم، سپس از آب آن چشمه خوردم و وضو گرفتم و دو رکعت
نماز خواندم.

از خادما پرسیدم: رؤیت امام علیه السلام چگونه میسر است؟ گفتند:

هرگز ممکن نیست و ما اجازه نداریم که به کسی خبر دهیم. از آنها درخواست کردم که در حق من دعا کنند، پس در حق من دعا کردند و از خدمتشان مرخص شدم و از کوه پائین آمدم. وقتی به شهر رسیدم به منزل سید شمس الدین رفتم، در خانه نبود. به منزل شیخ محمد رفتم که راهنمای من بود، و درباره کوه و آنچه در آن دیده بودم با او صحبت کردم و گفتم که یکی از خادمها به من اعتراض کرد. او گفت: بجز سید شمس الدین و امثال او، کسی حق ندارد به این کوه برود و به همین جهت مورد اعتراض واقع شده‌ای.

از او در مورد جناب سید شمس الدین پرسیدم، گفت: او از اولاد حضرت صاحب الزمان (عج) است و در میان او و حضرت ولیعصر (عج) پنج واسطه هست.

به جناب سید شمس الدین - اطال الله تعالی - گفتم: آیا اجازه می‌فرمائید که مسائل مورد نیاز را از محضر شما فرا گرفته به شیعیان نقل کنم و قرآن را در محضر شما بخوانم و مطالبی را که بر من مشکل شده از محضرتان استفاده نمایم؟

فرمود: اگر چنین ضرورتی هست، از قرآن شروع کن. در محضر جناب سید شمس الدین شروع به قرائت قرآن کردم. در هر آیه‌ای که در میان قاریان اختلافی بود به موارد اختلاف اشاره می‌کردم و می‌گفتم: «حمزه چنین خوانده»، «کسائی چنین خوانده»، «عاصم

چنین خوانده» و «ابن کثیر» چنین خوانده است».

جناب سید شمس الدین فرمود: ما اینها را نمی شناسیم، قرآن بر هفت حرف نازل شده است، مجموع قرآن پیش از هجرت و بعد از هجرت به تدریج بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. بعد از «حجّة الوداع» جبرئیل امین بر آن حضرت نازل شد و گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله قرآن را بخوان تا آغاز و انجام هر سوره‌ای را برای شما باز گویم، و شأن نزول آنها را بیان کنم.

آن گاه امیر مؤمنان علیه السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، ابی بن کعب، عبدالله بن مسعود، خدیفة بن یمان، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، حسان بن ثابت و گروهی از برگزیدگان اصحاب جمع شدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرآن را از اول تا آخر قرائت فرمود. در هر آیه‌ای که اختلافی بود جبرئیل آنها را بیان می کرد و امیر مؤمنان علیه السلام آنها بر روی ورقه‌ای از پوست می نوشت. همه قرآن قرائت حضرت امیر علیه السلام است.

پس به سید شمس الدین گفتم: ای سرور من ما بعضی از آیات قرآن را با آیات قبل و بعد آن غیر مرتبط می بینیم، شاید عقل ما از فهم چنین ارتباطی، قاصر است.

سید شمس الدین گفت: آری، بعضی آیات قرآن با آیات قبل و بعدشان ارتباطی ندارد و علت آن هم این است که: هنگامی که پیامبر

دار فانی را ودا گفت و خلافت ظاهری، غصب شد، علی علیه السلام تمامی قرآن را جمع کرده و آنرا در پارچه‌ای گذاشت و به مسجد آمد و گفت: این کتاب خداست که پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داده است که آنرا به شما عرضه کنم. برای آنکه حجتی باشد برای شما در روز قیامت.

ولی عمر و ابوبکر گفتند: ما به قرآن تو نیازی نداریم. علی علیه السلام هم فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله از قبل مرا به همین سخنان شما آگاه کرده بود، ولی این کار من به خاطر این بود که حجت را بر شما تمام کنم. آنگاه علی علیه السلام قرآن را به خانه بازگردانید، در حالی که می‌گفت: ای خدا، معبودی جز تو نیست، تو خدای یکتائی و شریکی نداری، ردکننده‌ای بر علم تو نیست و بر آنچه که حکمت تو اقتضا می‌کند مانعی نیست، تو در قیامت بر آنچه که من به ایشان گفتم، گواه باش.

پس آنگاه ابوبکر در میان مسلمانان اعلام کرد که: هر کس آیه یا سوره‌ای از قرآن در نزدش هست نزد من بیاورد، سپس ابو عبیده جراح، عثمان، سعد بن ابی وقاص، معاویه بن ابی سفیان، عبدالرحمان بن عوف، طلحة بن عبیدالله، ابوسعید خدری، حسان بن ثابت و جماعتی دیگر از مسلمانان گرد هم آمدند و این قرآن را جمع‌آوری کردند و در هنگام جمع‌آوری، آیاتی را از قرآن حذف کردند! این آیات حذف شده، آیاتی بود که خطاهایشان را که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب شده بودند، بر ملا می‌ساخت.

از این رو، آیات قرآن را غیر مرتبط می‌بینی! قرآنی که علی علیه السلام جمع‌آوری کرده به خط خود آن حضرت، نزد امام زمان (عج) محفوظ است و در آن همه چیز حتی «دیة خراش» هم آمده است، ولی همین قرآنی که اکنون در دست مردم است هر چند که آیاتی را از آن ساقط کرده‌اند، اما آنچه مانده است تمامی آن کلام خداست و هیچ شبهه‌ای در آن نیست و این سخنی است که از طرف امام زمان (عج) صادر شده است.

از جناب سید شمس‌الدین مسائل بسیاری پرسیدم و فرا گرفتم که بیش از ۹۰ مسأله است و آنها را در یک مجلد گردآوری و آنرا «فوائد شمسیه» نام نهادم که فقط به شیعیان خالص آنرا ارائه می‌دهم، انشاءالله تو نیز آنرا خواهی دید.

جمعه دوم که جمعه وسطی از جمعه‌های ماه بود، نماز جمعه را با جناب سید شمس‌الدین خواندم. پس از نماز، جناب سید برای بیان مسائل، ارشاد و افاده مؤمنان مجلس نشست و من به سخنان او گوش می‌دادم که ناگهان متوجه شدم در بیرون مسجد سر و صدائی بیاست. از جناب سید پرسیدم: این چه صدائی است؟ فرمود: در هر روز جمعه، در وسط هر ماه لشکریان ما سوار می‌شوند و انتظار فرج می‌کشند.

از سید بزرگوار اجازه گرفتم و برای تماشای آنها بیرون رفتم.

جمعیت انبوهی را دیدم که تسبیح، تحمید و تهلیل می‌گفتند و برای تعجیل فرج امام قائم به امر خدا و ناصح به دین خدا، حضرت محمد بن الحسن المهدی، حضرت صاحب‌الزمان (عج) دعا می‌کردند. وقتی به مسجد بازگشتم جناب سید شمس‌الدین فرمود: آیا لشکریان ما را دیدی؟ گفتم: آری، فرمود: آیا امرای آنها را شمردی؟ گفتم: نه، فرمود: آنها ۳۰۰ نفرند، فقط ۱۳ نفر مانده است که تعداد یاران حضرت ولیعصر (عج) کامل شود. پرسیدم: سرور من، فرج کی خواهد بود؟ فرمود: برادر من! آگاهی از آن مخصوص حضرت پروردگار است و موکول است به مشیت حضرت احدیت. ای بسا شخص امام (عج) نیز از آن آگاه نباشد. برای فرج نشانه‌هایی است که یکی از آنها سخن گفتن ذوالفقار است که از غلاف خود خارج شود و بگوید: ای ولی خدا بپا خیز و به وسیله من و بنام خدا دشمنان خود را نابود کن.

و یکی دیگر از نشانه‌های فرج سه صداست که همه، آنها را می‌شنوند.

۱ - ای گروه مؤمنان، «أَزِفَتِ الْأَزِفَةُ» (وقت ظهور فرا رسیده)

۲ - لعنت خدا بر کسانی باد که بر محمد و آل محمد ستم روا داشتند.

۳ - سیمائی بر خورشید ظاهر شده و ندا می‌دهد: خداوند ولیعصر

حضرت محمد بن الحسن المهدی را برانگیخته است، به سخنان او گوش فرا دهید و فرمانهای او را اطاعت کنید.

گفتم: مولای من، از اساتید ما روایتی به دست ما رسیده است که حضرت ولیعصر (عج) در مورد غیبت کبری فرموده است: پس از غیبت من، هر کس ادعا کند که مرا دیده است او را تکذیب کنید. پس چگونه است که برخی از شما او را دیده‌اید؟

فرمود این روایت صحیح است، ولی مربوط به زمانی است که دشمنان اهل بیت از فرعونهای بنی عباس فراوان بودند و شیعیان ناچار بودند حتی از آوردن نام مبارک آقا پرهیز کنند، اما اکنون، زمان طولانی شده و دشمنان، نومید گشته‌اند و سرزمین ما به دور از تیررس دشمنان است و آنها از برکت حضرت صاحب الزمان (عج) راهی ندارند که به ما برسند و برای ما ناراحتی ایجاد کنند.

گفتم: علمای شیعه نقل می‌کنند که حضرت، خمس را به شیعیان خود از اولاد حضرت علی علیه السلام مباح ساخته است.

فرمود: بلی چنین است. گفتم: آیا شیعیان می‌توانند برده‌هایی را که اهل سنت اسیر گرفته‌اند بخرند؟ فرمود: آری و از غیر آنها، زیرا امام علیه السلام می‌فرماید: با آنها آنچنان رفتار کنید که آنها با خود انجام می‌دهند. البته این دو مسئله غیر از مسائلی است که در کتاب «فوائد الشمیّه» گرد آوردم.

جناب سید شمس الدین فرمود: حضرت ولی عصر (عج) در یک سال فرد از مکه معظمه در میان رکن و مقام ظاهر می شود. مؤمنان باید در انتظار آن روز باشند. گفتم: سرور من، بسیار علاقمندم تا هنگامی که خداوند اجازه فرج و امر به ظهور فرماید در خدمت شما بمانم. فرمود: برادر جان، به من دستور رسیده که شما به وطن خود بازگردید که هرگز برای من و برای شما امکان مخالفت نیست، زیرا شما اهل و عیال دارید و مدتی از آنها دور شده‌اید و بیش از این جایز نیست از آنها دور باشید.

بسیار اندوهگین شدم و اشک ریختم و عرضه داشتم آیا می توانم در این باره برای بار دوم کسب تکلیف کنم؟ فرمود: نه. گفتم: آیا به من اجازه می فرمائید همه آنچه را دیده‌ام بازگو کنم؟ فرمود: آری برای آرامش دل مؤمنان می توانی، بجز فلان و فلان را، آنگاه مطالبی را که نباید نقل کنم برای من معین فرمود.

گفتم: سرور من، آیا نمی توان به جمال عالم آرای حضرت ولی عصر (عج) نگاه کرد؟ فرمود: نه، ولی بدان که هر مؤمن مخلص او را می بیند، ولی نمی شناسد.

گفتم: من از بندگان مخلص آقا هستم، ولی آن حضرت را ندیده‌ام. فرمود: نخیر، شما دوبار جمال آقا را دیده‌ای، یکی هنگامی که برای اولین بار به سامرا می رفتی که یارانت جلوتر از شما رفتند و شما تنها

ماندی، تا به رودخانه‌ای رسیدی که آب نداشت، آنجا کسی را دیدی که بر اسب سفید سوار است و نیزه‌ای بلند در دست دارد و سرنیزه‌اش دمشقی است. آنجا بر جامه‌هایت ترسیدی، فرمود: نترس، با شتاب برو که دوستانت در زیر درخت در انتظار تو نشسته‌اند. آن واقعه دقیقاً یادم آمد و گفتم: آری چنین اتفاقی بر من افتاده است مولای من.

و بار دوم هنگامی بود که با استاد اندلسی خود از دمشق به سوی مصر راه افتادی و در راه از قافله جدا ماندی و به شدت ترس و وحشت بر تو غلبه کرد. آنجا نیز سواری را دیدی که بر اسب پیشانی سفید سوار است و نیزه‌ای بدست دارد، به تو فرمود: نترس که در دست راست تو آبادی هست، برو به آن آبادی و شب را در آنجا بمان، مذهب و آئین خود را آنجا بازگویی که آنها و چند آبادی دیگر در جنوب دمشق بر آئین علی بن ابیطالب و پیشوایان معصوم از فرزندان او هستند. آیا چنین بودای پسر فاضل؟ گفتم: آری، چنین بود و من رفتم شب را در آنجا خوابیدم، و از آنها پرسیدم: این مذهب چگونه به دست شما رسیده است؟ آنها گفتند: هنگامی که عثمان جناب ابوذر را به شام تبعید کرد، معاویه نیز او را به سرزمین ما تبعید کرد از برکت مقدم جناب ابوذر چندین آبادی در این منطقه با مذهب اهل بیت عصمت و طهارت آشنا شدند که یکی از آنها آبادی ماست.

به جناب سید شمس الدین گفتم: سرور من، آیا امام علیه السلام در هر فاصله‌ای خانه خدا را زیارت می‌کند؟ فرمود: ای پسر فاضل دنیا زیر پای مؤمن یک قدم بیش نیست، کجا رسد به کسی که جهان به برکت او و پدران او برپاست، آری امام علیه السلام هر سال در موسم «حج» شرکت می‌فرمایند و پدران بزرگوارش را در مدینه، عراق و توس زیارت می‌کنند و به سرزمین ما باز می‌گردند.

سپس جناب سید شمس الدین به من دستور دادند که در مراجعت درنگ نکنم و در بلاد مغرب توقف نکنم.

جناب سید شمس الدین فرمودند بر درهم‌هایی که در جزیره خضراست، نوشته شده: «لا اله الا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، علی ولی الله م ح م د ابن الحسن القائم بامر الله» و پنج درهم از آنها به من عنایت فرمود که برای برکت آنها را حفاظت می‌کنم.

آن گاه جناب سید مقرر فرمودند که مرا با همان کشتی که آمده بودم به نخستین آبادی که در سرزمین بربر رسیده بودم، بازگردانیدند. جناب سید به من مقداری گندم و جو دادند که در سرزمین بربر، آنها را به ۱۴۰ دینار طلا از دینارهای مغرب فروختم، و با آن پول به حج رفتم. برای امثال امر جناب سید شمس الدین به اندلس رفتم و از سرزمین بربر به طرابلس غرب رفتم و از همان جا با حجاج مغربی به مکه معظمه مشرف شدم و پس از ادای مراسم حج به عراق باز گشتم

و تصمیم دارم تا آخر عمر در نجف اشرف اقامت کنم و مجاور حرم مطهر امیرمؤمنان علیه السلام باشم. شیخ زین الدین علی بن فاضل گفت: در جزیره خضراء فقط نام پنج نفر از علمای شیعه مطرح بود:

۱ - سید مرتضی (علم الهدی)

۲ - شیخ طوسی

۳ - محمد بن یعقوب کلینی

۴ - ابن بابویه

۵ - شیخ ابوالقاسم جعفر بن اسماعیل حلّی رحمته الله

این آخرین مطلبی است که از شیخ صالح پرهیزگار، دانشمند متقی، علی بن فاضل شنیدم که خداوند فیوضات او را مستدام دارد و در میان دانشمندان و پرهیزگاران زمان، امثال او را فراوان گرداند.

روایت انباری

کمال الدین احمد بن یحیی انباری در سال ۵۴۳ (یعنی حدوداً ۹۰۰ سال پیش) می گوید: روزی در ماه رمضان در نزد «عون الدین یحیی بن هبیره» وزیر بودیم، گروه دیگری هم بودند. بعد از افطار، اکثر حضار رخصت طلبیدند و رفتند و فقط عده ای مخصوص ماندند. در آن شب کنار وزیر مردی نشسته بود که وزیر، او را بسیار احترام می کرد و عزیز می داشت، من او را نمی شناختم مجلس تمام شد و حاضران

برخاستند که به منازل خود بروند. خدمتکاران وزیر مانع از رفتن ما شدند و دوباره همگی نشستیم. از هر باب سخنی به میان می آمد تا سررشته کلام به مذاهب و ادیان کشیده شد. وزیر، در مذمت مذهب شیعه بسیار، تندروی می کرد و به پیروان این مذهب بد می گفت. در این اثنا شخصی که وزیر او را بسیار احترام می کرد و کنارش نشسته بود گفت: جناب وزیر، اگر اجازه دهید حکایتی را از شیعیان که خودم با چشم دیده ام، نقل کنم. وزیر لختی به فکر فرو رفت و آنگاه اجازه داد. پس از آنکه وزیر اجازه داد آن مرد گفت: من در شهر «باهیه» که شهری بسیار بزرگ و با عظمت است رشد کرده ام. این شهر هزار و دویست قریه دارد و عقل از کثرت جمعیت آن حیران است.

تمامی مردم آن شهر و قریه ها و جزایر اطرافش مسیحی هستند. من با پدرم به قصد تجارت از باهیه بیرون آمدیم و سفر پرخطر دریا را اختیار کردیم. در هنگام حرکت بر روی دریا، دست تقدیر الهی کشتی ما را به سوی جزایر سرسبز و خرمی برد. در آن جزایر بوستانهای زیبا و جویبارها و چشمه سارهای پرآب زیادی دیده می شد. با تعجب از ناخدای کشتی نام آن جزایر را پرسیدیم، گفت: نمی دانم، زیرا تاکنون به این جزایر نیامده ام. چون به اولین جزیره رسیدیم از کشتی پیاده شدیم و وارد آن جزیره شدیم. شهری دیدیم بسیار تمیز و خوش آب و هوا و در نهایت لطافت و پاکیزگی از مردم آنجا نام آن شهر را پرسیدیم،

گفتند که نامش «مبارکه» و حکمرانش هم «طاهر» نام دارد. گفتم: عمّال و گماشتگان سلطان کجایند که اموال ما را ببینند و مالیات خود را بردارند و ما شروع به معامله و خرید و فروش کنیم.

گفتند: حاکم این شهر گماشته و اعوان و انصاری ندارد، بلکه خود بازرگانان باید خراج خود را به خانه حاکم ببرند و به او بدهند. ما را راهنمایی کردند تا به منزل او رسیدیم. چون وارد شدیم مردی صوفی صفت و صافی ضمیر دیدیم که لباسی پوشیده و عبایی انداخته و دوات و قلمی پیش خود نهاده است.

ما را که دید، قلم بدست گرفت و شروع به نوشتن کرد. تعجب کردم، سلام کردیم و او جواب داد و ما را تکریم نمود.

پرسید که: از کجا آمده‌اید؟ ما وضعیت خود را برای ایشان شرح دادیم. او گفت: همه به شرف اسلام رسیده‌اید و توفیق تصدیق دین محمدی صلی الله علیه و آله یافته‌اید؟ گفتم: بعضی از ما بر دین موسی و عیسی راسخ هستیم. گفت: اهل ذمه، جزیه خود را بدهند و بروند و فقط مسلمانان بمانند. ما که مسیحی بودیم، پدرم جزیه خود و مرا و سه نفر دیگر را داده و نه نفر دیگر هم که یهودی بودند، جزیه خود را دادند.

سپس به شهر دیگری به نام «زاهره» رفتیم، این شهر بسیار زیبا و دلگشا، مشرف به دریا بود، طول و عرض این شهر پرسرور به

اندازه‌ای بود که یک اسب تندرو کمتر از دو ماه نمی‌توانست آنرا بپیماید. کوهی همچون نقره‌ای سفید آن شهر را احاطه کرده بود، صمیمیت و مهربانی در این شهر موج می‌زد، حتی گرگ و میش با هم انس و الفتی داشتند، اگر کسی حیوانی را به زراعت کسی می‌فرستاد، آن جانور حتی یک برگ از آن باغ و مزرعه نمی‌خورد و به جایی آسیب نمی‌رساند. مردم آن بهترین آداب و رسوم اجتماعی را داشتند و در راستی و امانت و دیانت بی‌همتا بودند. آنان هیچ سخن لغو و بیهوده‌ای را بر زبان نمی‌راندند و غیبت و سخن‌چینی نمی‌کردند. هرگاه وقت نماز می‌شد و مؤذن بانگ نماز برمی‌داشت همگی از مرد و زن به نماز حاضر می‌شدند.

پس آنگاه به خدمت حاکم آن شهر رسیدیم. ما را به باغی آراسته و در میان گنبدی عظیم و زیبا درآوردند. حاکم در آن مکان بر تختی نشسته بود و جمعی در خدمت او کمر اخلاص بسته بودند. حدود هشت روز در خدمت آن حاکم بودیم. پس از آن به طرف شهری حرکت کردیم که آنرا «رابقه» می‌گفتند و حاکم آن «قاسم بن صاحب‌الامر» نام داشت. این شهر نیز همانند شهر پیشین بود.

خلاصه، بعد از این سه شهر، دو شهر دیگر در این منطقه وجود داشت: یکی «صافیه» است و سلطان آن «ابراهیم بن صاحب‌الامر» نام دارد و دیگری «عناطیس» و سلطان آن «هاشم بن صاحب‌الامر»

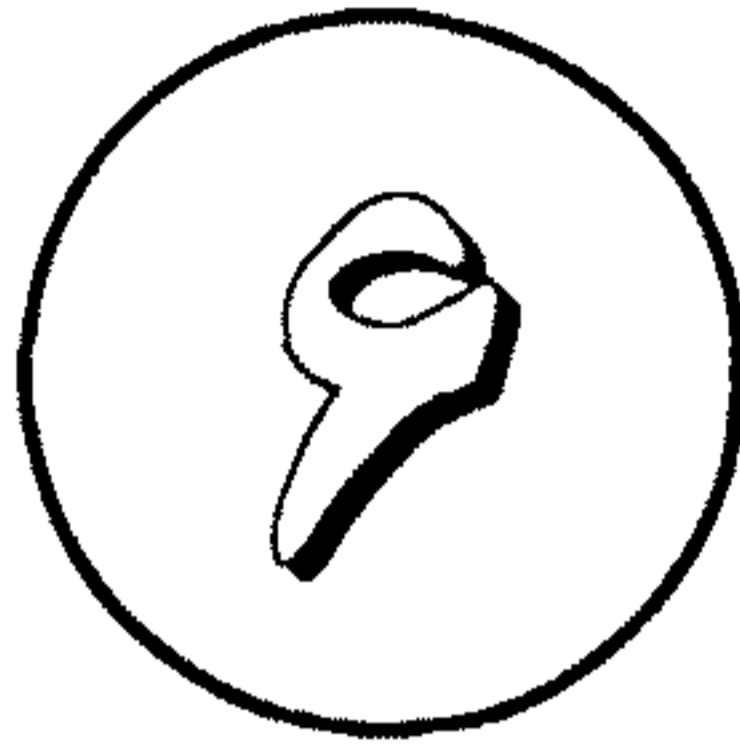
است. این دو شهر هم در زیبایی و دلگشائی، همانند آن سه شهر است.

آن مرد مسیحی، آنگاه به وزیر گفت: طول و عرض این پنج شهر، به اندازه یک سال راه است و جمعیت آن نامحدودند و همگی شیعه هستند، حاکمان این شهرها فرزندان امام زمان هستند.

در آن سالی که ما در آنجا بودیم قرار بود که حضرت ولی عصر، به شهر «زاهره» تشریف فرما شوند، مدتی انتظار آن حضرت را کشیدیم، ولی عاقبت موفق به دیدارش نشدیم و روانه شهر و دیار خود شدیم. اما دو نفر از ما به نام‌های «روزبهان» و «حسان» برای دیدار آن حضرت در آنجا ماندند.

چون این قصه عجیب به پایان رسید، وزیر از جا برخاست و به اتاق مخصوص خود رفت و سپس یکایک ما را طلبید و از ما قول گرفت که این قصه را برای هیچ کس نقل نکنیم.

بخش



بررسی موضوعی
دانشان جزیره خضراء

حال پس از نگاهی به دو داستان مزبور با استعانت از انفاس قدسی
آقا امام زمان (عج) به بررسی آنها می پردازیم،
پیش از آغاز بررسی نکته‌ای را به عنوان اعتذار از خوانندگان
محترم به عرض برسانم و آن این که چنانچه ترتیب بررسی ما با قریحه
دوستان سازگار نباشد آن را بر ما ببخشند، زیرا حقیقتاً موضوعی را در
دست بررسی داریم که «اظهر من الشمس» دروغ و باطل بودن آن
آشکار است و مدارک و مستندات فراوان، لذا بررسی را با فرض
صحت وجود فردی به نام «علی بن صالح مازندرانی» از ارتباط بین
استاد و شاگرد آغاز می کنیم:

ارادات شاگرد به استادش و همچنین علاقه مفراط استاد به شاگرد

و الفاظی چون «مفارقت او بر من سخت گران آمد» و «او نیز نتوانست دوری مرا تحمل کند» و ... همگی حکایت از یک ارتباط عمیق درونی دارد که بین دو موجود؛ ذیشعور، اهل علم و مطالعه و صفات دیگری که خود برای خودشان بر شمرده‌اند، موجود بوده.

شام کانون خصومت با اسلام و شیعه

این مودت و عشق در شهری به نام دمشق یا شام حادث گردیده که از دیرباز به عنوان مرکز عداوت با شیعه مورد توجه بوده است چنانچه به طور عموم روایات که مدلول حوادث و وقایع آخرالزمان و دوران ظهور قائم آل محمد علیه السلام می‌باشند متفقاً بر این موضوع تأکید دارند که تنها دشمنی که از مسلمانان در دوران ظهور بر علیه قائم قیام خواهد کرد فردی مسمی به «سفیانی» و از شام خواهد بود!!؟

ریشه پدید آمدن این مرکز به دوران قبل از اسلام بر می‌گردد چنان‌که با نگاهی به تاریخ پیامبر اسلام می‌توان این معنی را استخراج نمود. به طور خلاصه شمه‌ای از این موضوع را ذیلاً متذکر می‌شویم: «هاشم» نیای دوم پیامبر اسلام علیه السلام می‌باشد که نام وی عمر و لقبش «علاء» بوده است که با «عبد شمس» دوقلو بودند و دو برادر دیگر وی عبارتند از: «مطلب» و «نوفل».

میان اهل تاریخ معروف است که هاشم با عبد شمس دو قلو بوده و هنگام تولد، انگشت هاشم به پیشانی برادرش عبد شمس چسبیده بود. موقع جدا کردن خون سرشاری جاری شده و این پیشامد سبب شد آنرا بفال بد بگیرند.

نمونه‌ای از اخلاق هاشم این بوده که به محض رؤیت هلال ذی‌الحجه که سیل زوار کعبه بدانجا سرازیر می‌شد، بامدادان بسوی کعبه آمده و به دیوار کعبه تکیه کرده و خطبه‌ای به مضمون زیر می‌خواند:

«گروه قریش! شما عاقل‌ترین و شریف‌ترین گروه در میان عرب هستید، نژاد شما بهترین نژادهاست، خدا شما را در کنار خانه خود جای داده و این فضیلت را برای شما از میان سایر فرزندان اسماعیل اختصاص داده است. هان ای قوم من! زوار خانه خدا در این ماه با شور عجیبی به سوی شما روی می‌آورند آنان میهمان خدایند، پذیرائی از آنان بر عهده شماست. در میان آنها افراد تهیدست، که از نقاط دور دست می‌آیند بسیار است. سوگند به صاحب این خانه اگر قدرت و توانائی داشتیم که از مهمانان خدا پذیرائی کنم، هرگز از شما تقاضای کمک نمی‌کردم، ولی فعلاً آنچه مقدورم هست و از راه حلال کسب کرده‌ام در این راه مصرف می‌کنم و شما را سوگند می‌دهم به

احترام این خانه مبادا کسی مال را بذل کند که آنرا از راه ستم به دست آورده است یا در دادن یا بذل آن دچار ریا یا اکراه و اجبار گردد و اگر کسی در مساعدت، رضایت خاطر نداشته باشد از انفاق خودداری نماید». زمامداری هاشم از هر جهت به سود مکیان بود و این طرز تفکر و سیره و روش در بهبود وضع زندگی مردم تأثیر بسزائی داشت. در سالهای قحطی کرم و جوانمردی او مانع از آن بود که مردم قحطی را احساس کنند.

از گامهای برجسته او در راه بالا بردن بازرگانی مکیان پیمانی بود که با امیر «غسان» بست. علاوه بر این کارهای پر سود هاشم پی‌ریزی مسافرت قریش در تابستان به سوی «شام» و در زمستان به سوی «یمن» بود و این شیوه تا مدتی پس از طلوع اسلام نیز ادامه داشت. از این طرف «امیه» فرزند عبد شمس و برادرزاده هاشم بر عظمت و بزرگی عموی خود حسد می‌ورزید و بوسیله بذل و بخشش خواست قلوب مردم را به سوی خود جلب کند، ولی علیرغم کوششها و کارشکنیهای زیاد، نتوانست روش هاشم را تعقیب کند و بدگوئیهای وی بر عظمت و عزت هاشم افزود. آتش حسد در درون «امیه» زیانه می‌کشید، سرانجام عموی خود را وادار کرد تا پیش بعضی از دانایان عرب (کاهن) بروند و هر کدام مورد تحسین او قرار

گرفت، زمام امور را بدست گیرد. عظمت هاشم مانع از این بود که با شیطنت‌های برادرزاده خود به نزاع برخیزد، ولی اصرار «امیه» وی را مجبور کرد که با دو شرط اقدام کند:

اول - هر کدام از این دو نفر محکوم شود یکصد شتر سیاه چشم در روزهای حج قربانی کند.

دوم - شخص محکوم باید دو سال از مکه بیرون برود.

از حسن اتفاق دانای عرب (کاهن عسفان) تا چشمش به هاشم افتاد زبان به مدح او گشود و طبق قرارداد «امیه» مجبور شد ترک وطن کند و دو سال در شام اقامت گزیند. آثار این حسد موروثی ۱۳۰ سال پس از اسلام جنایاتی را به بار آورد که در تاریخ بی سابقه است. این داستان علاوه بر اینکه آغاز عداوت دو طائفه را روشن می‌کند علل نفوذ امویان را در محیط شام نیز واضح می‌سازد و معلوم می‌شود که روابط کهن امویان با اهالی این مرز و بوم مقدمات حکومت امویان را در این مناطق فراهم ساخته بود. و همانگونه که گذشت این حسد و کینه در دوران طلایی ظهور امام زمان (عج) نیز در جسم «سفیانی» تجلی و به عناد و جنگ با سلاله پیغمبر خواهد پرداخت.

لذا دور نیست که عصری که مازندرانی در دمشق با معشوق خود به کسب علم مشغول بوده و از دریای بیکران علم این دانشمند اهل

سنت خوشه‌ها می‌چیده!!! زمانی بود که دشمنی اهل سنت با شیعه یکی از اوضاع و خیم خود را می‌گذرانید و تاریخ این واقعه جزو موارد بررسی این کتاب است که انشاءالله به موقع مطرح خواهد شد.

فاضل مازندرانی - شیعه یا نفوذی

مطالبی که پیرامون محل تحصیل فاضل عنوان شد و همچنین استضائه او از یک دانشمند اهل سنت که به اعتراف فاضل در اغلب علوم چون صرف، نحو، منطق، بیان و اصول مهارت داشت و همچنین علاقه مفراط بین این دو چنان بوده که استاد به دست پرورده‌اش به هنگام مفارقت با تأثر شدید و دیده‌های اشک‌آلود بوی می‌گوید: «جدائی تو برای من بسیار سخت است».

همگی بیانگر یک نکته اساسی است و آن اینکه، حضور در مرکز دشمنی با شیعه، قرار گرفتن تحت تعلیم یک سنی عالم و دانشمند و همچنین عشق و علاقه مفراط بین این دو حاکی از این است که یا فاضل اصلاً شیعه نبوده و یا اگر احتمالاً شیعه بوده چندین سال حضور در پرتو عقاید و اعتقادات یک دانشمند سنی و در یک محیط سنی او را از شیعه و معتقداتش بکلی منحرف کرده و چنانکه خواهد آمد انتساب وی به تشیع همانند پوششی برای اعمال خرابکارانه وی

مورد استفاده قرار گرفته است.

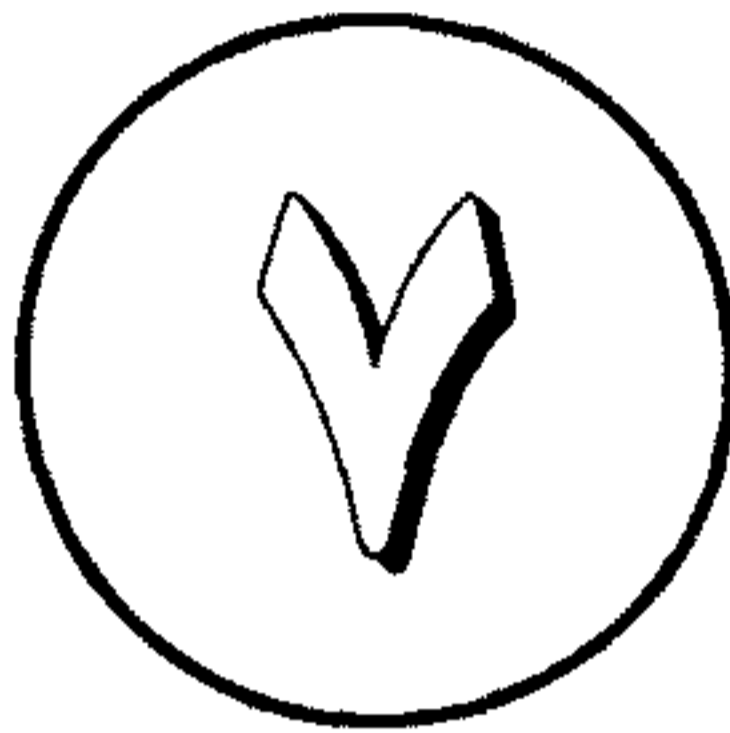
شخصیت فاضل بی تشابه به ملاحسین کاشفی نویسنده کتاب منحرف «روضه الشهداء» که ذکر آن در بیان تحریفات واقعه عاشورا گذشت نیست، هر دو علی‌الظاهر معتقدات شیعه داشتند، ولی در باطن چه‌ها که بر علیه شیعه بکار نبستند؟ از عقل بدور است که روان و پدیده‌های روانی را منحصر به عصر خودمان بدانیم، گرچه فروید نام پدر روانشناسی را گرفت و پدیده‌های روانی و ناهنجاریهای آنرا روشن ساخت، ولی روان و تأثیرروانی و آثار آن از آفرینش انسان و با خلقت او به ظهور رسیده؛ همچنانکه در قضیه ارتباط فاضل با استادش اگر با اصول روانشناسی که امروزه در دست داریم، موضوع را مورد بررسی قرار دهیم، پدیده «رشد» و تکامل فکری و روانی انسان خصوصاً انسانهایی با شرایط کسانی که دنبال علوم دینی بوده و هستند، صددرصد در محیط تعلیم و در اختیار معلم و تأثیرپذیر از هم‌درسان است.

باز می‌گوییم، بی‌انصافی است که شخصی را با چنین اوصافی شیعه علی بن ابیطالب بنامیم.

جناياتی را که در طول تاریخ بر شیعه علی بن ابیطالب روا داشته‌اند چنانی است که اگر حق را گفته باشیم اعمالشان روی یهود را

نیز سفید کرده است از غصب خلافت گرفته تا شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و یاران و فرزندان او همه و همه نشان از کینه آشکاری دارد که همواره فرا راه شیعه بوده و عاملان آن بی هیچ تقيّدی فقط در جهت اضمحلال و نابودی تشیع کوشیده‌اند، نگاهی به تاریخ خونبار شیعه گویای آن است که چه بر سر شیعه آورده‌اند.

بخش



نگاهی به اوضاع
شیعه در طول تاریخ

آغاز پیدایش شیعه را که برای اولین بار به شیعهٔ علی علیه السلام معروف شدند همان زمان حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باید دانست و جریان ظهور و پیشرفت دعوت اسلامی در بیست و سه سال زمان بعثت موجبات زیادی در برداشت که طبعاً پیدایش چنین جمعیتی را در میان یاران پیغمبر اکرم ایجاب می‌کرد. موجباتی از قبیل اینکه:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اولین روزهای بعثت خود که به نص قرآن مأموریت یافت خویشاوندان نزدیکتر خود را به دین خود دعوت کند صریحاً به ایشان فرمود که هر یک از شما به اجابت دعوت من سبقت گیرد وزیر و جانشین و وصی من است، علی علیه السلام پیش از همه مبادرت نمود اسلام را پذیرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان او را پذیرفت و وعده‌های خود را تقبل نمود.

و عادتاً محال است که رهبر نهضتی در اولین روز نهضت و قیام خود یکی از یاران نهضت را به سمت وزیر و جانشینی به بیگانگان معرفی کند، ولی به یاران و دوستان سرتاپا ایثار و فداکاری خود شناساند یا تنها او را با امتیاز وزیر و جانشینی بشناسد و بشناساند، ولی در تمام دوره زندگی و دعوت خود او را از وظایف وزیری معزول و احترام مقام جانشینی او را نگاه ندارد و هیچ‌گونه فرقی میان او و دیگران نگذارد.

پیامبر ﷺ به موجب چندین روایت مستفیض و متواتر که سنی و شیعه روایت کرده‌اند تصریح فرموده که علی علیه السلام در قول و عمل خود از خطا و معصیت مصون است و هر سخنی که گوید و هر کاری که کند با دعوت دینی مطابقت کامل دارد و داناترین مردم است به معارف و شرایع اسلام.

علی علیه السلام خدمات گرانبهایی انجام داده بود و فداکاریهای شگفت‌انگیزی کرده بود مانند خوابیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله در شب هجرت و فتوحاتی که در جنگهای بدر و احد و خیبر و خندق و حنین بدست وی صورت گرفته بود که اگر پای وی در یکی از این وقایع در میان نبود اسلام و اسلامیان بدست دشمنان حق ریشه کن شده بودند. و همچنین جریان غدیر خم که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا علی علیه السلام را به ولایت عامه مردم نصب کرده بود و او را مانند خود مولی قرار داده

بود. بدیهی است این چنین امتیازات و فضائل اختصاصی دیگری که مورد اتفاق همگان بود و علاقه مفرضی که رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام داشتند طبعاً عده‌ای از یاران پیامبر ﷺ را که شیفتگان فضیلت و حقیقت بودند بر آن وا می‌داشت که علی علیه السلام را دوست داشته، بدورش گرد آیند و از وی پیروی کنند چنانکه عده‌ای را نیز بر حسد و کینه آن حضرت و امیداشت.

گذشته از همه اینها نام «شیعه علی» و «شیعه اهل بیت» در سخنان پیامبر اکرم ﷺ بسیار دیده می‌شود.

هواداران و پیروان علی علیه السلام نظر به مقام و منزلتی که آن حضرت پیش پیغمبر اکرم ﷺ و خیار صحابه و مسلمانان داشت مسلم می‌داشتند که خلافت و مرجعیت علمی پس از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ از آن علی علیه السلام می‌باشد و ظواهر اوضاع و احوال نیز جز حوادثی چند که در روزهای بیماری پیغمبر اکرم ﷺ به ظهور پیوست نظر آنان را تأیید می‌کرد، ولی بر خلاف انتظار آنان درست در حالیکه پیامبر ﷺ رحلت فرموده و پیکر مطهرش دفن نشده بود و اهل بیت و عده‌ای از صحابه سرگرم لوازم سوگواری و تجهیز وی بودند خبر یافتند که عده‌ای دیگر (که بعداً اکثریت را بردند) با کمال عجله و بی‌آنکه با اهل بیت و خویشاوندان پیامبر اکرم ﷺ و هوادارانشان مشورت کنند و حتی کمترین اطلاعی بدهند از پیش

خود برای مسلمانان در پوشش خیرخواهی، خلیفه معین نموده‌اند و علی علیه السلام و یارانش را در برابر عمل انجام شده قرار داده‌اند.

علی علیه السلام و هوادارانش مانند عباس، زبیر، سلمان، ابوذر، مقداد و عمّار پس از فراغ از دفن جسم مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اطلاع از جریان امر خلافت در مقام انتقاد برآمده به خلافت انتخابی و کارگردانان آن اعتراض نموده و احتجاجاتی نیز کردند، ولی پاسخ شنیدند که: «صلاح مسلمانان در همین بود».

این انتقاد و اعتراض بود که اقلیتی را از اکثریت جدا کرد و پیروان علی علیه السلام را به نام «شیعه علی» به جامعه شناسانید و دستگاه خلافت نیز، به مقتضای سیاست وقت مراقب بود که اقلیت نامبرده به این نام معروف نشود و جامعه به دو دسته اقلیت و اکثریت منقسم نگردد، بلکه خلافت را اجماعی می‌شمردند و معترض را متخلف از بیعت و متخلف از جماعت مسلمانان می‌نامیدند و گاهی به تعبیرات زشت دیگر یاد می‌کردند.

البته شیعه همان روزهای نخست محکوم سیاست وقت شده نتوانست به مجرد اعتراض کاری از پیش ببرد و علی علیه السلام نیز به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و نداشتن نیروی کافی دست به یک اقدام خونین نزد، ولی جمعیت معترضین از جهت عقیده تسلیم اکثریت نشدند و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مرجعیت علمی را حق

مطلق علی علیه السلام می دانستند و مراجعه علمی و معنوی را تنها به آن حضرت روا می دیدند و به سوی او دعوت می کردند.

شیعه طبق آنچه از تعالیم اسلامی بدست آورده بود که آنچه برای جامعه اسلامی در درجه اول اهمیت است. روشن شدن تعالیم اسلامی و فرهنگ دینی است و در درجه ثانی آن جریان کامل آنها در میان جامعه می باشد و به عبارت دیگر اولاً افراد جامعه به جهان و انسان با چشم واقع بینی نگاه کرده وظایف انسانی خود را (بطوری که صلاح واقعی است) بدانند و بجا میاورند اگر چه مخالف دلخواهشان باشد و ثانیاً یک حکومت دینی نظم واقعی اسلامی را در جامعه حفظ و اجرا نماید بطوری که مردم کسی را جز خدا نپرستند و از آزادی کامل و عدالت حقیقی فردی و اجتماعی برخوردار شوند.

و این دو مقصد بدست کسی باید انجام پذیرد که عصمت و مصونیت خدایی داشته باشد وگرنه ممکن است کسانی مصدر حکم یا مرجع علم قرار گیرند که در زمینه وظایف محوله خود از انحراف فکر یا خیانت سالم نباشند و تدریجاً ولایت عادلانه آزادبخش اسلامی به سلطنت استبدادی و ملک کسرابی و قیصری تبدیل شود و معارف پاک دینی مانند معارف ادیان دیگر دستخوش تغییر و تحریف عالمان بوالهوس و متکبر و خودخواه گردد.

و تنها کسی که به تصدیق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اعمال و اقوال خود

سیره و روش او با کتاب خدا و سنت پیامبر مطابقت کامل داشت همان علی علیه السلام بود. و اگر چنانکه اکثریت می گفتند قریش با خلافت حقّه علی مخالف بودند مخالفین حق را بحق وادارند و سرکشان را در جای خود بنشانند، چنانکه با جماعتی بنام اینکه از دادن زکات امتناع دارند جنگیدند و از گرفتن زکات صرف نظر نکردند نه اینکه از ترس مخالفت قریش حق را بکشند.

آری آنچه شیعه را از موقعیت خلافت انتخابی باز داشت ترس از دنباله ناگوار آن یعنی فساد روش حکومت اسلامی و انهدام اساسی تعلیمات عالیّه دینی بود، اتفاقاً جریان بعدی حوادث نیز این عقیده یا پیش بینی را روز به روز روشن تر می ساخت و در نتیجه شیعه نیز در عقیده خود استوارتر می شد و با اینکه در ظاهر با نفرات ابتدایی انگشت شمار خود به هضم اکثریت رفته برد در باطن تعالیم اسلامی از اهل بیت علیهم السلام و دعوت به طریقه خود اصرار می ورزید.

در عین حال برای پیشرفت و حفظ قدرت اسلام مخالفت علنی نمی کرد و حتی افراد شیعه دوش به دوش اکثریت به جهاد می رفتند و در امور عامه مداخله می کردند و شخص علی علیه السلام در موارد ضروری اکثریت به خاطر مصالح اسلام راهنمایی می نمود.

شیعه معتقد بود که شریعت آسمانی اسلام که مواد آن در کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روشن شده تا روز قیامت به اعتبار خود

باقی و هرگز قابل تغییر نیست و حکومت اسلامی با هیچ عذری نمی‌تواند از اجزاء کامل آن سرپیچی نماید تنها وظیفه حکومت اسلامی این است که با شوری در شعاع شریعت به حسب مصلحت وقت تصمیماتی بگیرد.

ولی از جریان بیعت سیاست‌آمیز سقیفه و همچنین از جریان حدیث دوات و قرطاس که در آخرین روزهای بیماری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد پیدا بود که گردانندگان و طرفداران خلافت انتخابی معتقدند که کتاب خدا مانند یک قانون اساسی محفوظ بماند، ولی سنت و بیانات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در اعتبار خود ثابت نمی‌دانند بلکه معتقدند که حکومت اسلامی می‌تواند به حسب اقتضای مصلحت از اجزاء آنها صرف نظر نماید و این نظر با روایتهای بسیاری که بعدها در حق صحابه نقل شد (صحابه مجتهدند در اجتهاد و مصلحت‌بینی خود اگر اصابت کنند مأجور و اگر خطا کنند معذور می‌باشند) تأیید گردید. در زمان خلافت خلیفه اول این سیاست اجرا می‌شد و نمونه بارز آن وقتی اتفاق افتاد که خالد بن ولید یکی از سرداران خلیفه شبانه در منزل یکی از معاریف مسلمانان (مالک بن نویده) مهمان شد و مالک را غافل‌گیر کرده کشت و سرش را در اطاق گذاشت و سوزانید و همان شب با زن مالک همبستر شد و بدنبال این خیانت‌های شرم‌آور خلیفه به عنوان اینکه حکومت وی به

چنین سردارانی نیازمند است مقررات شریعت را در حق خالد اجرا نکرد.

همچنین خمس را از اهل بیت و خویشاوندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بریدند و همچنین نوشتن احادیث نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بکلی قدغن شد و اگر در جایی حدیث مکتوب کشف یا از کسی گرفته می شد آنرا ضبط کرده می سوزانیدند و این قدغن در تمام زمان خلفاء راشدین و پس از آن تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی استمرار داشت.

و در زمان خلافت خلیفه دوم (۱۳ - ۲۵ ق) این سیاست روشن تر شد و مقام خلافت عده ای از مواد شریعت مانند حج تمتع و نکاح متعه و گفتن «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در اذان نماز را ممنوع ساخت و نفوذ سه طلاق و نظایر آنها را دایر کرد و حتی در تخلف پاره ای از آنها حد سنگین وضع نمود مانند رجم (سنگسار) در نکاح متعه!

و در خلافت وی بود که بیت المال در میان مردم با تفاوت تقسیم شد که بعدها در میان مسلمانان اختلاف طبقاتی عجیب و صحنه های خونین دهشتناکی بوجود آورد. و در زمان خلافت وی معاویه در شام با رسومات سلطنتی کسری و قیصر حکومت می کرد و خلیفه او را کسرای عرب می نامید و متعرض حالش نمی شد.

خلیفه دوم به سال ۲۵ هجری بدست غلامی ایرانی کشته شد و طبق رأی اکثریت شورای شش نفری که به دستور خلیفه دوم منعقد

گردید خلیفه سوم زمام امور را به دست گرفت. وی در عهد خلافت خود خویشاوندان اموی خود را به مردم مسلط ساخته در حجاز و عراق و مصر و سایر بلاد اسلامی زمام امور را بدست ایشان سپرد و ایشان بنای بی بند و باری گذاشته، آشکارا به ستم و بیداد و فسق و فجور و نقض قوانین جاریه اسلامی پرداختند و دیری نگذشت که سیل شکایتها از هر سو به دارالخلافت سرازیر شد، ولی خلیفه که تحت تأثیر مشاوران اموی خود و خاصه مروان بن حکم قرار گرفته بود به شکایتهای مردم ترتیب اثر نمی داد بلکه گاهی هم دستور تشدید و تعقیب شاکیان را صادر می کرد. بالاخره در سال ۳۵ هجری مردم بر وی شوریدند و پس از چند روز محاصره و زدوخورد وی را کشتند. خلیفه سوم در عهد خلافت خود حکومت شام را که در رأس آن خویشاوند اموی او معاویه قرار داشت بیش از پیش تقویت می کرد و در حقیقت سنگینی خلافت در شام متمرکز بود و تشکیلات مدینه که دارالخلافت بود جز صورتی در بر نداشت.

پس از جنگ یمامه که در سال ۱۲ هجری خاتمه یافت و گروهی از صحابه که قاری قرآن بودند در آن جنگ کشته شدند عمر بن خطاب به خلیفه اول پیشنهاد می کند آیات قرآن در یک مصحف جمع آوری شود. وی در پیشنهاد خود می گوید: اگر جنگی دیگر رخ دهد و بقیه حاملان قرآن کشته شوند قرآن از میان ما خواهد رفت، بنابراین

لازمست آیات قرآن را در یک مصحف جمع آوری کرده به قید کتابت درآوریم.

این تصمیم را در مورد قرآن کریم گرفتند با اینکه حدیث پیامبر اسلام ﷺ که تالی قرآن بود نیز با همان خطر تهدید می شد و از مفسد نقل به معنی و افزایش و کاهش و جعل و فراموشی و تحریف در امان نبود، ولی توجهی به نگهداری حدیث نشد بلکه کتابت آن ممنوع و هر چه بدست می افتاد سوزانیده می شد.

و همچنین در سایر رشته های علوم در این مدت قدمی برداشته نشد و آنهمه تقدیس و تمجید قرآن کریم و بیانات نبی اکرم ﷺ نسبت به علم و تأکید و ترغیب در توسعه علوم وارد شده بی اثر ماند. و اکثریت مردم سرگرم فتوحات پی در پی اسلام و دلخوش سیل غنایم فزون از حد که از هر سو به جزیره العرب سرازیر می شد بودند و دیگر عنایتی به علوم خاندان رسالت که سرسلسله شان علی علیه السلام بود و پیغمبر اکرم ﷺ او را آشناترین مردم به معارف اسلام و مقاصد قرآن معرفی کرده بود نشد حتی در قضیه جمع قرآن - با اینکه می دانستند علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر ﷺ قرآن را جمع کرده است - وی را مداخله ندادند و حتی نام وی را نیز به زبان نیاوردند.

اینها و نظایر اینها اموری بود که پیروان علی علیه السلام را در عقیده خود راسخ تر و نسبت به جریان امور هوشیارتر می ساخت و روز به روز بر

فعالیت خودشان می افزودند و علی علیه السلام نیز که دستش از تربیت عمومی مردم کوتاه بوده به تربیت خصوصی افراد می پرداخت. در این بیست و پنج سال دوران سکوت علی علیه السلام سه تن از چهار نفر یاران وی که در همه احوال در پیروی او ثابت قدم بودند (سلمان فارسی - ابوذر غفاری و مقداد) در گذشتند، ولی جمعی از صحابه و گروه انبوهی از تابعین در حجاز و یمن و عراق و غیر آنها در مسلک علی علیه السلام در آمدند و در نتیجه پس از کشته شدن خلیفه سوم از هر سو به آن حضرت روی آوردند و به هر نحو بود با وی بیعت کرده و او را برای خلافت برگزیدند.

خلافت علی علیه السلام در اواخر سال ۳۵ هجری قمری شروع شد و تقریباً چهار سال و نه ماه ادامه یافت. علی علیه السلام در خلافت سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را معمول می داشت و غالب تغییراتی که در زمان خلافت پیشینیان پیدا شده بود به حالت اولی برگردانید و همه عمال نالایق را که زمام امور را در دست داشتند از کار برکنار کرد و در حقیقت یک نهضت انقلابی بود که گرفتاریهای بسیاری داشت. علی علیه السلام در نخستین روز خلافت در سخنرانی که به مردم نمود چنین گفت: «آگاه باشید گرفتاری که شما مردم هنگام بعثت پیامبر خدا داشتید امروز دوباره به سوی شما برگشته و دامنگیرتان شده است باید درست زیر و رو شوید و صاحبان فضیلت که عقب افتاده اند

پیش افتند و آنان که به ناروا پیشی می گرفتند عقب افتند، حق است و باطل و هر کدام اهلی دارد (باید از حق پیروی نمود) اگر باطل بسیار است چیز تازه ای نیست و اگر حق کم است گاهی کم نیز پیش می افتد و امید پیشرفت نیز هست البته کم اتفاق می افتد چیزی که پشت به انسان کند دوباره برگشته روی نماید.»

علی علیه السلام به حکومت انقلابی خود ادامه داد و چنانکه لازمه طبیعت هر نهضت انقلابی است، عناصر مخالف که منافع شان به خطر افتاد از هر گوشه و کنار سر به مخالف برافراشتند و به نام خونخواهی خلیفه سوم جنگهای داخلی خونینی به پا کردند که تقریباً در تمام مدت خلافت علی علیه السلام ادامه داشت.

به نظر شیعه مسبب این جنگهای داخلی جز منافع شخصی منظور دیگری نداشتند و خونخواهی خلیفه سوم دستاویز عوام فریبانه ای بیش نبود و حتی سوء تفاهم نیز در کار نبود.

سبب جنگ اول که جنگ جمل نامیده می شود غائله اختلافات طبقاتی بود که از زمان خلیفه دوم در تقسیم مختلف بیت المال پیدا شده بود، علی علیه السلام پس از آنکه به خلافت شناخته شد در میان مردم مالی بالسویه قسمت فرمود چنانکه سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز همانگونه بود و این روش زبیر و طلحه را سخت برآشفته و بنای تمرد گذاشته به نام زیارت کعبه از مدینه رفتند و ام المؤمنین عایشه را که در

مکه بود و با علی علیه السلام میانه خوبی نداشت به خود همراه ساخته به نام خونخواهی خلیفه سوم نهضت و جنگ خونین جمل را برپا کردند با اینکه همین طلحه و زبیر هنگام محاصره و قتل خلیفه سوم در مدینه بودند و از وی دفاع نکردند و پس از کشته شدن وی اولین کسی بودند که از طرف خود و مهاجرین به علی علیه السلام بیعت کردند و همچنین ام‌المؤمنین عایشه خود از کسانی بود که مردم را به قتل خلیفه سوم تحریص می‌کردند و برای اولین بار که قتل خلیفه سوم را شنید بوی دشنام داد و اظهار مسرت نمود.

اساساً مسبب اصلی غائله قتل خلیفه صحابه‌ای بودند که از مدینه به اطراف نامه‌ها نوشته مردم را به خلیفه می‌شوراندند و سبب جنگ دوم که جنگ صفین نامیده می‌شود و یکسال و نیم طول کشید طمع بود که معاویه در خلافت داشت و به عنوان خونخواهی خلیفه سوم این جنگ را برپا کرده بیشتر از صد هزار خون ناحق ریخت و البته معاویه در این جنگ حمله می‌کرد نه دفاع، زیرا خونخواهی هرگز به شکل دفاع صورت نمی‌گیرد.

عنوان این جنگ خونخواهی خلیفه سوم بود با اینکه خود خلیفه سوم در آخرین روزهای زندگی خود برای دفع آشوب از معاویه استمداد نمود وی با لشکری از شام عمداً آنقدر در راه توقف نمود تا خلیفه را کشتند. آنگاه به شام برگشته به خونخواهی خلیفه قیام کرد. و

همچنین پس از آنکه علی علیه السلام شهید شد و معاویه خلافت را قبضه کرد بکلی خون خلیفه سوم را فراموش کرده و قتل خلیفه را تعقیب نکرد. پس از جنگ صفین جنگ نهروان درگرفت. در این جنگ جمعی از مردم که در میان شان صحابی نیز یافت می شد در اثر تحریکات معاویه به علی علیه السلام شوریدند و در بلاد اسلامی به آشوبگری پرداخته هر جا از طرفداران علی علیه السلام می یافتند می کشتند حتی شکم زنان آبستن را پاره کرده جنین ها را بیرون آورده سر می بریدند. علی علیه السلام این غائله را نیز خوابانید، ولی پس از چندی در مسجد کوفه در سر نماز به دست برخی از این خوارج شهید شد.

مخالفین علی علیه السلام می گویند: وی مرد شجاعت بود نه مرد سیاست، زیرا وی می توانست در آغاز خلافت خود با عناصر مخالف موقتاً از در آشتی و صفا درآمدن آنها را با مداهنه راضی و خشنود نگهدارد و بدین وسیله خلافت خود را تحکیم کند، سپس بقلع و قمع شان پردازد، ولی اینان این نکته را نادیده گرفته اند که خلافت علی علیه السلام یک نهضت انقلابی بود و نهضت های انقلابی با مداهنه و صورت سازی نمی سازد.

مشابه این وضع در زمان بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز پیش آمد و کفار و مشرکین بارها به آن حضرت پیشنهاد سازش دادند و اینکه آن حضرت به خدایانشان معترض نشود ایشان نیز کاری با دعوت وی

نداشته باشند، ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نپذیرفت با اینکه می توانست در آن روزهای سخت مداهنه و سازش کرده موقع خود را تحکیم نماید، سپس به مخالفت با دشمنان قد علم کند. اساساً دعوت اسلامی هرگز اجازه نمی دهد که در راه زنده کردن حقی حق دیگری کشته شود یا باطلی را با باطل دیگری دفع کنند و آیات بسیاری در قرآن کریم در این باره موجود است. علی علیه السلام در خلافت چهار سال و نه ماهه خود گرچه نتوانست اوضاع درهم ریخته اسلامی را کاملاً به حال اولی که داشت برگرداند، ولی از سه جهت عمده موفقیت حاصل کرد:

الف - بواسطه سیرت عالیه خود قیافه جذاب سیرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به مردم خاصه به نسل جدید نشان داد. وی در برابر شوکت کسری و قیصری معاویه در زنی فقرا و مانند یکی از بینواترین مردم زندگی می کرد. وی هرگز دوستان و خویشاوندان و خاندان خود را بر دیگران مقدم نداشت و توانگری را به گدایی و نیرومندی را به ناتوانی ترجیح نداد.

ب - با آن گرفتاریهای طاقت فرسا و سرگرم کننده ذخائر گرانبهایی را از معارف الهیه و علوم حقه اسلامی میان مردم به یادگار گذاشت از وی در فنون متفرقه عقلی و دینی و اجتماعی نزدیک به یازده هزار کلمات قصار ضبط شده. وی معارف عالیه اسلام را در سخنرانیهای خود با بلیغ ترین لهجه و روان ترین بیان ایراد نموده وی دستور زبان

عربی را وضع کرده و اساس ادبیات عرب را بنیاد نهاد. وی اول کسی است در اسلام که در فلسفه الهی غور کرده و به سبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفت و مسائلی را که تا آن روز در میان فلاسفه جهان مورد توجه قرار نگرفته بود مطرح کرد و در این باب به حدی عنایت بخرج می داد که در بحبوحه جنگها به بحث علمی می پرداخت.

ج - گروه انبوهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت کرد که در میان ایشان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند اویس قرنی و کمیل نخعی و میثم تمار و رشید هجری وجود دارند که در میان عرفای اسلامی مصادر عرفان در اسلام شناخته شده اند و عده ای مصادر اولیه فقه و کلام و تفسیر و قرائت و غیر آنها می باشند. پس از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به موجب وصیت وی و بیعت مردم فرزندش حضرت حسن بن علی که پیش شیعه دوازده امامی امام دوم می باشد متصدی خلافت شد، ولی معاویه آرام ننشسته به سوی عراق که مقر خلافت بود لشکر کشیده با حسن بن علی علیه السلام به جنگ پرداخت. وی با دسیسه های مختلف و دادن پولهای گزاف تدریجاً یاران و سرداران حسن بن علی را فاسد کرده بالاخره حسن بن علی را مجبور نمود که به عنوان صلح خلافت را بوی واگذارد و حسن بن علی علیه السلام نیز خلافت را به این شرط که پس از درگذشت معاویه به وی

برگردد و به شیعیان وی تعرض نشود به معاویه و اگذار نمود. در سال
چهل هجری معاویه برخلافت اسلامی استیلا یافت و بلافاصله به
عراق آمده در سخنرانی که کرد به مردم اخطار نموده گفت: «من با
شما سر نماز و روزه نمی جنگیدم چه آنها را خودتان می کنید بلکه
می خواستم به شما حکومت کنم و به مقصد خود رسم» و نیز گفت:
«پیمانی که با حسن بستم لغو و زیرپای من است». معاویه با این اخطار
ماهیت حکومت و اجمال برنامه خود را به مردم گوشزد می کرد.
معاویه با این سخن اشاره می کرد که سیاست را از دیانت جدا خواهد
کرد و نسبت به مقررات دینی ضمانتی نخواهد داشت و همه نیروی
خود را در زنده نگهداشتن فرمانروایی خود بکار خواهد بست، به هر
کجا که منتهی شود...!

و البته روشن است چنین حکومتی سلطنت و پادشاهی است، نه
خلافت و جانشینی پیغمبر خدا و از اینجا بود که بعضی از آنان که به
حضور وی راه یافتند به عنوان پادشاهی سلامش دادند و خودش نیز
در پاره‌ای از مجالس خصوصی از حکومت خود به ملک و پادشاهی
تعبیر می کرد اگر چه در ملاء عام خود را خلیفه معرفی می نمود و البته
پادشاهی که بر پایه زور استوار باشد وراثت را طبعاً دنبال خود دارد و
بالاخره نیز به نیت خود جامعه عمل پوشانید و پسر خود یزید را که
جوانی هرزه و بی بند و بار بود و از کمترین شخصیت دینی نیز

برخوردار نبود ولایت عهده داده جانشین خود کرد و آن همه حوادث ننگین ببار آورد.

معاویه با الغاء پیمان نامبرده می فهماند که هرگز نخواهد گذاشت شیعیان اهل بیت در محیط امن، آسایش به سر برند و مانند گذشته به فعالیت‌های دینی خود ادامه دهد و همین معنی را نیز جامه عمل پوشانید. وی اعلان کرد که هر کس در مناقب اهل بیت حدیثی نقل کند هیچگونه مصونیتی در جان و مال و عرض خود نخواهد داشت، و دستور داد که هر که در منقبت صحابه و خلفاء حدیثی بیاورد، جایزه کافی دریافت کند و در نتیجه اخبار زیادی در مناقب صحابه جعل شد و دستور داد در همه بلاد اسلامی در منابر به علی علیه السلام ناسزا گفته شود خودش نیز علی علیه السلام را سب می نمود و این دستور تا زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی (سالهای ۹۹ - ۱۰۱ هجری) اجرا می شد.

وی به دستگیری عمال و کارگردانان خود که جمعی از ایشان صحابی بودند خواص شیعه علی را کشت و سر بعضی از آنان را به نیزه کرده در شهرها گردانیدند و عموم شیعیان را در هر جا بودند به ناسزا و بیزاری از علی علیه السلام مکلف می کرد و هر که خودداری می کرد به قتل می رسید.

سخت‌ترین زمان برای شیعه در تاریخ تشیع همان زمان حکومت

بیست ساله معاویه بود که شیعه در آن هیچگونه مصونیتی نداشت و اغلب شیعیان اشخاص شناخته شده و مشخصی بودند.

دو تن از پیشوایان شیعه (امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام) که در زمان معاویه بودند کمترین وسیله‌ای برای برگرداندن اوضاع ناگوار در اختیار نداشتند، حتی امام سوم شیعه (حسین بن علی علیه السلام) که در ششماه اول خلافت یزید قیام کرده با همه یاران و فرزندان خود به شهادت رسید در مدت ده سالی که در خلافت معاویه می‌زیست تمکن حتی این اقدام را هم نداشت.

اکثریت تسنن این همه کشتارهای ناحق و بی‌بند و باریها که بدست صحابه و خاصه معاویه و کارگردانان وی انجام یافته است توجیه می‌کنند که آنان صحابه بودند و به مقتضای احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده صحابه مجتهدند و معذور و خداوند از ایشان راضی است و هر جرم و جنایتی که از ایشان سرزند معفو است.

ولی شیعه این توجیه را نمی‌پذیرد، زیرا: اولاً معقول نیست یک رهبر اجتماعی به مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که برای احیاء حق و عدالت و آزادی برپا خاسته جمعی را هم عقیده خود گرداند که همه هستی خود را در راه این منظور مقدس گذاشته آنرا لباس تحقق بخشند و همین که به منظور خود نائل شد یاران خود را نسبت به مردم و قوانین مقدسه خود آزادی مطلق بخشیده و هرگونه حق‌کشی و تبهکاری و

بی بندوباری را از ایشان معفو داند یعنی با دست و ابزاری که بنایی را برپا کرده با همان دست و ابزار آنرا خراب کند.

و ثانیاً این روایات که صحابه را تقدیس و اعمال ناروا و غیر مشروع آنان را تصحیح می کند و ایشان را آمرزیده و مصون معرفی می نماید از راه صحابه به ما رسیده و به روایت ایشان نسبت داده شده است و خود صحابه به شهادت تاریخ قطعی با همدیگر معامله مصونیت و معذوریت نمی کردند. همین صحابه بودند که دست به کشتار و سب و لعن و رسوا ساختن همدیگر گشودند و هرگز کمترین اغمازی و مسامحه‌ای در حق همدیگر روا نمی داشتند.

بنابر آنچه گذشت به شهادت عمل خود صحابه این روایات صحیح نیستند و اگر صحیح باشند مقصود از آنها معنای دیگری است غیر از مصونیت و تقدس قانونی صحابه.

و اگر فرضاً خدای متعال در کلام خود روزی از صحابه در برابر خدمتی که در اجراء فرمان وی کرده‌اند اظهار رضایت فرماید معنی آن تقدیر از فرمانبرداری گذشته آنان است نه اینکه در آینده می تواند هرگونه ناروایی که دلشان می خواهد بکنند.

استقرار سلطنت بنی امیه: سال شصت هجری معاویه درگذشت و فرزندش یزید طبق بیعتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت. یزید به شهادت تاریخ هیچ‌گونه

شخصیت دینی نداشت، جوانی بود که حتی در زمان حیات پدر، اعتنایی به اصول قوانین اسلام نمی‌کرد و جز عیاشی و شهوت‌رانی و بی‌بند و باری سرش نمی‌شد و در سه سال فرمانروایی خود فجایعی راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام با آنهمه فتنه‌ها که گذشته بود سابقه نداشت.

سال اول حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود با فرزندانش و خویشان و یارانش با فجیع‌ترین وضعی به شهادت رساند و زنان و کودکان اهل بیت پیغمبر را به همراه سرهای بریده شهداء در شهرها گردانید.

در سال دوم شهر مدینه را قتل عام کرد و خون و مال و عرض و ناموس مردم را سه روز به لشکریان خود مباح ساخت.

در سال سوم کعبه مقدّسه را خراب کرد و به آتش کشید.

پس از یزید آل مروان حکومت اسلامی را بدست گرفتند، حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت. روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین بوجود آورد که در جامعه اسلامی جز یک امپراتوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بر روی آن نهاده بودند حکومت نمی‌کرد. در دوره اینان کار بجایی رسید که خلیفه وقت که جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و یگانه حامی دین شمرده می‌شد بی‌محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه‌ای سازد

تا در مراسم حج در آنجا به خوشگذرانی پردازد!!؟

خلیفه وقت قرآن کریم را آماج تیر قرار داد و در شعری که به عنوان خطاب به قرآن انشا کرد گفت: روز قیامت که پیش خدای خود حضور می یابی بگو خلیفه مرا پاره کرد!؟

البته شیعه که اختلاف نظر اساسی شان با اکثریت تسنن در دو مسئله خلافت اسلامی و مرجعیت دینی بود در این دوره تاریک روزگار تلخ و دشواری می گذرانیدند، ولی بیدادگری و بی بندوباری حکومتهای وقت و قیافه مظلومیت و تقوی و طهارت پیشوایان اهل بیت آنان را روز بروز در عقایدشان استوارتر می ساخت و مخصوصاً شهادت دلخراش امام حسین علیه السلام پیشوای سوم شیعه در توسعه یافتن تشیع و بویژه در مناطق دور از مرکز خلافت مانند عراق و ایران و یمن کمک بسزایی کرد.

گواه این سخن اینکه در زمان پیشوای پنجم شیعه امامیه امام محمد باقر علیه السلام که هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود و چهل سال از شهادت امام سوم نمی گذشت به مناسبت اختلال و ضعفی که در حکومت اموی پیدا شده بود شیعه فرصت یافته از اطراف کشور اسلامی مانند سیل به در خانه امام باقر علیه السلام رخنه و به اخذ حدیث و تعلّم معارف اسلامی می پرداختند.

هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود که چند نفر از امراء دولت

شهر قم را در ایران بنیاد نهاده شیعه‌نشین کردند، ولی در عین حال شیعه در حال تقیه و بدون تظاهر به مذهب زندگی می‌کردند.

بارها در اثر کثرت فشار سادات علوی بر ضد بیدادگری حکومت قیام کردند، ولی شکست خورده بالاخره جان خود را در این راه گذاشتند و حکومت بی‌پروای وقت در پایمال کردن ایشان فروگذاری نکرد.

جسد زید را که پیشوای شیعه زیدیه بود از قبر بیرون آورده بدار آویختند و پس از آنکه سه سال! بر سر دار بود پائین آورده، آتش زدند و خاکسترش را باد دادند و به نحوی که اکثر شیعه معتقدند امام چهارم و پنجم نیز بدست بنی‌امیه، با سم درگذشته‌اند، درگذشت امام دوم و سوم نیز بدست آنان واقع گشت.

فجایع عمّال بنی‌امیه به حدّی فاش و بی‌پروا بود که اکثریت اهل تسنن با اینکه خلفاء را عموماً مفترض الطاعة می‌دانستند ناگزیر خلفا را به دو دسته تقسیم کردند: خلفای راشدین که چهار خلیفه اولی پس از رحلت پیامبر می‌باشند (ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام) و خلفا غیرراشدین که از معاویه شروع می‌شوند. امویین در دوران حکومت خود در اثر بیدادگری و بی‌بندوباری به اندازه‌ای نفرت عمومی را جلب کرده بودند که پس از شکست قطعی و کشته‌شدن آخرین خلیفه اموی دوپسروی با جمعی از خانواده خلافت از

دارالخلافة گریختند و به هر جا روی آوردند پناهشان ندادند، بالاخره پس از سرگردانی بسیار که در بیابانهای نوبه و حبشه و جاوه کشیدند و بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند، به «مندب» یمن رسیدند و با گدایی! خرج راهی از مردم تحصیل کرده در زئی حمالان عازم مکه شدند و آنجا در میان مردم ناپدید شدند.

شیعه در قرن دوم هجری: در اواخر ثلث اول قرن دوم هجری بدنبال انقلابات و جنگهای خونینی که در اثر بیدادگری و بدرفتاری های بنی امیه در همه جای کشورهای اسلامی ادامه داشت، دعوتی نیز بنام اهل بیت پیامبر ﷺ در ناحیه خراسان پیدا شد، متصدی دعوت ابومسلم مروزی سردار ایرانی بود و بر علیه خلافت اموی قیام کرد و شروع به پیشرفت نمود تا دولت اموری را برانداخت. این نهضت و انقلاب اگر چه از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می گرفت و کم و بیش عنوان خونخواهی شهداء اهل بیت را داشت، و حتی از مردم برای یک مرد پسندیده از اهل بیت (بصورت سربسته) بیعت می گرفتند با این همه به دستور مستقیم یا اشاره پیشوایان شیعه نبود، به گواهی اینکه وقتی ابومسلم بیعت خلافت را با امام ششم شیعه امامیه در مدینه عرضه داشت وی اکیداً رد کرده فرمود: «تواز مردان من نیستی و زمان نیز زمان من نیست».

بالاخره بنی عباس بنام اهل بیت خلافت را بردند و در آغاز کار

چند روزی به مردم و علویین روی خوشی نشان دادند، حتی بنام انتقام شهداء علویین بنی‌امیه را قتل عام کردند و قبور بنی‌امیه را شکافتند هر چه یافتند آتش زدند، ولی دیری نگذشت که شیوه ظالمانه بنی‌امیه را پیش گرفتند و در بیدادگری و بی‌بندوباری از هیچ کاری فروگذاری نکردند.

ابوحنیفه رئیس یکی از چهار مذهب اهل تسنن به زندان منصور رفت و شکنجه‌ها دید و ابن‌حنبل پیشوای یکی دیگر از مذاهب تازیانه خورد، امام ششم شیعه امامیه پس از آزار و شکنجه بسیار با سم درگذشت و علویین را دسته دسته گردان میزدند یا زنده زنده دفن می‌کردند و بالای دیوار یا زیر ابنیه دولتی می‌گذاشتند.

هارون خلیفه عباسی که در عهد وی امپراتوری اسلامی به اوج قدرت و وسعت خود رسیده بود و گاهی خلیفه به خورشید نگاه کرده مخاطب ساخته می‌گفت: «به هر کجا می‌خواهی بتاب که بیرون از ملک من نخواهی تابید». از یک طرف لشکریان وی در خاور و باختر جهان پیش می‌رفتند، ولی از طرفی نیز در جسر بغداد که در چند قدمی قصر خلیفه بود بی‌اطلاع و اجازه خلیفه مأمور گذاشته از عابریین حق عبور می‌گرفتند، حتی روزی خود خلیفه می‌خواست از جسر بگذرد جلویش را گرفته حق عبور مطالبه کردند.

یک مغنی با خواندن دو بیت شهوت‌انگیز، امین خلیفه عباسی را

سر شهوت آورده، امین سه میلیون درهم به وی بخشید مغنی از شادی خود را به پای خلیفه انداخته گفت: یا امیرالمؤمنین این همه پول را به من می بخشی؟ خلیفه در پاسخ گفت: اهمیت ندارد، ما این پول را از یک ناحیه ناشناخته کشور می گیریم.

ثروت سرسام آوری که همه ساله از اقطار کشورهای اسلامی به عنوان بیت المال مسلمین به دارالخلافه سرازیر می شد به مصرف هوسرانی و حق کشی خلیفه وقت می رسید، شمار کنیزان پریوش و دختران و پسران زیبا در دربار خلافت به هزاران می رسید. شیعه از انقراض دولت اموی و روی کار آمدن بنی عباس طرفی نسبت جز اینکه دشمنان بیدادگر وی تغییر اسم دادند.

شیعه در قرن سوم هجری: با شروع قرن سوم شیعه نفس تازه ای کشید و سبب آن اولاً این بود که کتب فلسفی و علمی بسیاری از زبان یونانی و سریانی و غیر آنها به زبان عربی ترجمه شده و مردم به تعلم علوم عقلی و استدلالی هجوم آوردند علاوه بر آن مأمون خلیفه عباسی (۱۹۵ - ۲۱۸ ه. ق) معتزلی مذهب و به استدلال عقلی علاقمند بود و در نتیجه به گفتگو در ادیان و مذاهب رواج تام و آزادی کامل داده بود علماء و متکلمین شیعه از این آزادی در فعالیت علمی و تبلیغ مذهب اهل بیت فروگذاری نمی کردند. و ثانیاً مأمون عباسی به اقتضای سیاست خود به امام هشتم شیعه امامیه ولایتعهدی داده بود

و در اثر آن علویین و دوستان اهل بیت تا اندازه‌ای از تعرض اولیاء دولت مصون بودند و کم و بیش از آزادی بی بهره نبودند، ولی باز دیری نگذشت که دم بُرنده شمشیر به سوی شیعه برگشت و شیوه فراموش شده گذشتگان سراغشان آمد، خصوصاً در زمان متوکل عباسی (۲۳۲ - ۲۴۷ هجری) که مخصوصاً با علی علیه السلام و شیعیان دشمنی خاصی داشت و به دستور وی بود که مزار امام سوم شیعه امامیه را در کربلا با خاک یکسان کردند.

شیعه در قرن چهارم هجری: در قرن چهارم هجری عواملی بوجود آمد که برای توسعه یافتن تشیع و نیرومندشدن شیعه کمک بسزایی می کرد از آن جمله سستی ارکان خلافت بنی عباس و ظهور پادشاهان آل بویه بود.

پادشاهان آل بویه که شیعه بودند کمال نفوذ را در عاصمه خلافت (که بغداد بود) و در خود خلیفه داشتند و این قدرت قابل توجه شیعه اجازه می داد که در برابر مدعیان مذهبی خود که پیوسته به اتکاء قدرت خلافت آنانرا خورد می کردند، قدامت کرده و آزادانه به تبلیغ مذهب پردازند. چنانکه مورخین گفته اند در این قرن همه جزیره العرب یا معظم آن به استثناء شهرهای بزرگ، شیعه بودند و با این وصف برخی از شهرهای بزرگ مانند عمان و صعده نیز شیعه بودند. در شهر بصره که پیوسته مرکز تسنن بود و با کوفه که مرکز تشیع

شمرده می شد رقابت مذهبی داشت، عده قابل توجه شیعه بودند و همچنین در طرابلس، نابلس، طبریه، حلب، نیشابور و هرات شیعه بسیار بود و اهواز و سواحل خلیج فارس از ایران مذهب شیعه داشتند.

در آغاز این قرن که ناصراطروش پس از سالها تبلیغ که در شمال ایران به عمل آورد به ناحیه طبرستان استیلا یافت و سلطنتی تأسیس کرد که تا چند پشت او ادامه داشت و پیش از اطروش نیز حسن بن زید علوی سالها در طبرستان سلطنت کرده بود. در همین قرن فاطمین که اسماعیلی بودند به مصر دست یافتند و سلطنت دامنه داری (۲۹۶ - ۵۶۷ ه. ق) تشکیل دادند و بسیاری اتفاق می افتاد که در شهرهای بزرگ مانند بغداد و مصر و نیشابور کشمکش و زد و خورد و مهاجمه‌هایی میان شیعه و سنی در می گرفت و در برخی از آنها شیعه غلبه کرده از پیش می برد.

شیعه در قرن ۵ - ۹ هجری: از قرن پنجم تا قرن نهم شیعه به همان افزایش که در قرن چهارم داشت ادامه می داد و پادشاهانی نیز که مذهب شیعه را داشتند بوجود آمده از تشیع ترویج می کردند.

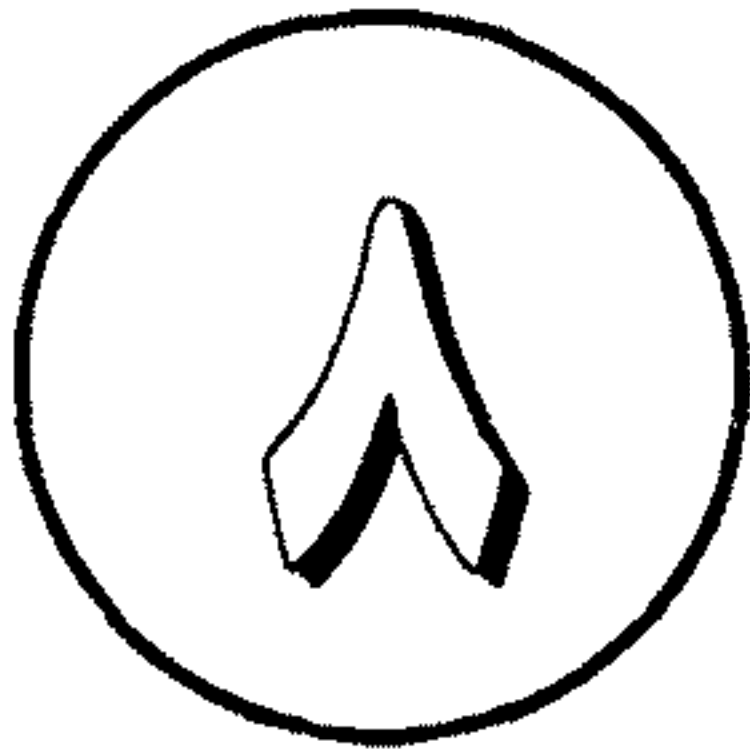
در اواخر قرن پنجم هجری دعوت اسماعیلیه در قلاع الموت ریشه انداخت و اسماعیلیه نزدیک به یک قرن و نیم در وسط ایران در حال استقلال کامل می زیستند و سادات مرعشی نیز در مازندران سالها

سلطنت کردند. سلطان محمد خدابنده از پادشاهان مغول شیعه را اختیار کرد و اعقاب او از پادشاهان مغولی سالیان درازی در ایران سلطنت و از تشیع ترویج می‌کردند و همچنین سلاطین آق‌قویونلو و قره‌قویونلو که در تبریز حکومت می‌کردند و دامنه حکومتشان تا فارس و کرمان کشیده می‌شد و حکومت فاطمین نیز در مصر برپا بود. البته قدرت مذهبی جماعت با پادشاهان وقت تفاوت می‌کرد چنانکه پس از برچیده شدن بساط فاطمین و روی کار آمدن سلاطین آل‌ایوب صفحه برگشت و شیعه مصر و شامات آزادی مذهبی را به بکلی از دست داد و جمع کثیری از شیعه به جرم تشیع از دم شمشیر گذشتند و از آن جمله شهید اول محمد بن مکی یکی از نوابغ فقه شیعه در سال «۷۸۶» در شام به جرم تشیع کشته شد و همچنین شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی در حلب به جرم فلسفه به قتل رسید. روی هم رفته در این پنج قرن از جهت جمعیت در افزایش و از جهت قدرت و آزادی مذهبی تابع موافقت و مخالفت سلاطین وقت بوده‌اند و بدیهی است که قاطبه حکمرانان این اعصار در ممالک اسلامی از بنی‌امیه و بنی‌عباس بودند و آنچنانکه از متن گذشته پیدا بود، بازار حدیث‌سازی و روایت‌بافی در دوران حکومت این یاغیان همان رواج دوران معاویه را نیز داشته است، علی‌الخصوص اینکه در عصر متأخرین نفوذ و قدرت شیعه به حالتی در آمده بود که غاصبان

حکومت اهل بیت احساس خطری جدی از سوی شیعه داشتند و به لحاظ حضور در مصادر قدرت به هر حيله‌ای متوسل می‌شدند تا به نحوی مقابله‌ای با گسترش شیعه داشته باشند.

آنچه مشخصاً از تواریخ قید شده در بررسی اوضاع شیعه در طول تاریخ اسلام بدست می‌آید، دورانی که فرد مدعی (فاضل) در نزد استاد محبوبش! به کسب فیض مشغول بوده دقیقاً مصادف با افزایش قدرت و توان نهضت شیعه در عالم اسلام بوده است، و از عقل سلیم بدور است که این دشمنی و کینه تاریخی را خصوصاً در بررسی مسائل اعتقادی که مستقیماً قلب بنیان اعتقادی شیعه را مورد هدف قرار داده ندیده انگاشته و حال از روی احساس یا اعتماد و جهل به اموری که مصدرشان رنگ و بوی عداوت و کینه دارد دامن بزنیم.

بخش



تمامی

به تاریخ اسپانیا

اکنون باز می‌گردیم به ادامهٔ داستان و سیر و سفر کاروان عالم شامی و همراهان او که ابتدا وارد مصر شده و از آنجا پس از رسیدن نامه‌ای از سوی پدر بیمار استاد که پسرش را به تعجیل بر حرکت بطرف اندلس دعوت کرده، راهی آن دیار می‌گردند.

کل وقایع اصلی داستان که در جزیرهٔ خضراء و جزایر شیعیان می‌گذرد همگی در مملکت اندلس (اسپانیای فعلی) به وقوع می‌پیوندد. لذا باز می‌گردیم به اسپانیای نهمصد سال پیش تا ببینیم این وقایع در چه عصری، در چه کشوری و با چه معتقدات و سایر شاخصه‌هایی حادث می‌گردد.

□ نگاهی به اندلس مسلمان از فتح آن در سال ۹۲ هجری قمری تا عصر حاضر (سال ۱۴۲۰ هجری قمری):

در خلافت ولید بن عبدالملک ششمین خلیفه اموی که پس از مرگ پدرش عبدالملک در سال ۸۶ هجری به خلافت رسید و تا سال ۹۶ هجری خلافت کرد. فتح اندلس واقع گردید و در روز پنجم ماه رجب سال ۹۲ هجری طارق بن زیاد بربری والی طنجه^(۱) از طرف موسی بن نصیر لخمی^(۲) با لشکریان خود از تنگه جبل الطارق عبور کرد.

در زمانیکه افریقا بدست موسی بن نصیر لخمی اداره می شد سلطنت اسپانیا با شخصی بنام «رودریک» بوده که «ویتیزا» پادشاه سابق را خلع نموده و به قتل رسانید و خود تاج و تخت را تصاحب نمود. در همان زمان فرماندار جزیره سبته از جزایر مرزی اندلس بنام «ژولین» بدلیل بی حرمتی و اهانتی که از سوی رودریک پادشاه نسبت به دخترش اعمال شده بود به مخالفین حکومت اسپانیا پیوسته و طی مکاتباتی از موسی بن نصیر به طور جدّ در خواست نجات کشورش را از چنگال ظالمانه پادشاه اعلام می نماید. در پاسخ به این تقاضا موسی با اجازه ولید افسری جوان و مشهور بنام «طریف» را برای

۱- طنجه: از شهرهای مغرب شمالی که نزدیکترین منطقه به اندلس است.

۲- موسی بن نصیر لخمی: حاکم آفریقا در زمان فتوحات و کشورگشائی مسلمین بود که والی خود طارق بن زیاد را در طنجه برای فتح اندلس راهی آن سرزمین کرد.

شناسایی و جمع‌آوری اطلاعات مقدماتی به سواحل جنوبی اسپانیا فرستاد. گزارشهایی که از افسر نامبرده رسید مساعد و رضایتبخش بود، لذا در ماه رجب سال ۹۲ هجری طارق بن زیاد از لایقترین سرکردگان و افسران موسی با سپاه مختصری مرکب از هفت هزارتن مردان کاری در محلی که هنوز بنام وی معروف است پیاده گردید و از آنجا برای نخستین بار به شهر «جزیره خضراء» فرود آمده و نماز صبح را در آنجا خواند و به پیشروی در خاک اسپانیا ادامه داد؛ گوتها (ساکنین محلی اسپانیا) اگرچه تلاش فراوانی کردند تا راه را بر طارق بسته و مانع پیشرفت وی گردند، ولی کاری از پیش نبردند، زیرا ضربات هولناک سپاه اسلام ایشان را از هم پاشیده و متواری ساخت. طارق یکراست به طرف «طلیطله» پیش راند، لشکر طارق با سپاه امدادی که از مرکز به او پیوست بالغ بر دوازده هزار نفر گردید. پادشاه اسپانیا که مشغول فرونشاندن آشوبهای داخلی در شمال کشور بود با شنیدن خبر به پایتخت بازگشت، جانشین وی به او نوشته بود که: «مردمی به کشور ما آمده‌اند که نمی‌دانیم آنها اهل آسمانند یا زمین». رودریک امرای جزء و خوانین کشور را به جنگ با اعراب فراخواند و حکم داد که همگی با دستجات خود در شهر «قرطبه» به او ملحق گردند. نتیجتاً عده سپاه سلطنتی و سپاه امدادی رؤسا اطراف به یکصد هزار تن رسیدند و این دو لشکر در کنار «وادی لگه» روز

یکشنبه دو روز مانده به آخر رمضان سال ۹۲ با هم رویارو شدند و جنگ میان آنها تا روز یکشنبه پنجم شوال ادامه داشت. فرزندان «وی تیزا» پادشاه مخلوع اسپانیا که از مظالم پادشاه خشمگین و در رنج و زحمت بودند در همان حمله اول از لشگر رودریک جدا شدند، ولی در حالیکه نیروی زیر فرمان پادشاه از لحاظ تعداد زیاد و اسلحه و آلات جنگی شان عالی و آموزشهای نظامی آنها به حد کفایت بود و می توانستند تا مدتی در مقابل حملات سخت اعراب پایداری به خرج دهند با این حال آخرین حمله طارق به قدری سخت و شدید بود که مقاومت در برابر آن محال گردید. این چنین بود که جمعیت گوتها بکلی از هم پاشید و پراکنده شدند و پادشاه به هنگام فرار خود را به آب رودخانه انداخت بدین سان غرق گردید. پس از فتح نقاط مختلفی از اسپانیا، طارق نیروی خود را به ۴ دسته تقسیم کرد، دسته‌ای را بطرف قرطبه و دسته دیگر را به سوی مالقه و دسته سوم را به طرف غرناطه مأمور کرده و خود نیز با چهارمین دسته به جانب طلیطله پیشرفت، شهرهای مالقه و غرناطه و قرطبه بدون زحمت زیاد یکی پس از دیگری فتح گردید. گوتها از حملات و حرکات سریع طارق سخت وحشت زده و هراسان گردیدند، امرا و خوانین یا سر فرود آورده و تسلیم شدند و یا متواری گردیدند، رؤسا و پیشوایان مذهبی نیز به روم پناهنده شدند، ولی گروه بیشماری از مردم یهود و

طبقه کشاورز و غلامان و سایر مردم مستأصل و پریشان، مسلمین را منجی خود دانسته، ورود آنان را از صمیم قلب به یکدیگر تبریک می‌گفتند^(۱).

طارق اندکی از سپاهیان خود را برای نگهداری پایتخت (طلیطله) باقی گذاشت و حکومت آنرا بدست برادر «ویتینزا» پادشاه سابق سپرد و خود به تعقیب گوتهای فراری شتافت و تا مرز «استوریه» آنان را تعقیب نمود. در همین اثنا موسی بن نصیر حاکم افریقا که اکنون هشتادساله بود وقتی خبر این فتح را شنید به هر نحوی که بود با هیجده هزار سپاهی وارد اسپانیا شد. موسی از سمت مشرق شروع به حمله کرده و پس از تصرف اشبیلیه و مارده در طلیطله بر سردار سپاهش طارق ملحق گردید.

به گفته ابن اثیر موسی در رمضان سال ۹۳ هجری وارد اندلس گردید و شهر ابن‌السلیم و سپس شهر قرمونیه و اشبیلیه و نیز مارده را در آخر رمضان سال ۹۴ روز عید فطر فتح نمود و چون اهالی اشبیلیه شورش کرده و مسلمانان آن شهر را کشتند موسی پسرش عبدالعزیز را بالشکری فرستاد تا آنرا با قوه قهریه گشود و جمعی از مردم آنرا کشت که در نتیجه اهالی آن شهر به شهر لبله و باجه گریختند و عبدالعزیز آن

۱- با آغاز فتوحات در خارج از مرزهای جزیره‌العرب، فتح آفریقا و مطیع نمودن بربرها برای ایشان پنجاه سال طول کشید، ولی تمام اندلس را در مدت چند ماه مسلمین از دست مسیحیان خارج ساخته و به تصرف خویش درآوردند.

دو شهر را نیز فتح کرده و به اشبیلیه بازگشت. موسی در سال ۹۴ هجری از ماردیه به سوی طلیطله رفت و با طارق ملاقات کرد و او را شدیداً مورد توبیخ قرار داده و او را شلاق زد. طبری می‌نویسد: موسی بر طارق غضب کرده پس از آن پسر خود عبدالله را در آفریقا بجای خود گذاشت و در رجب سال ۹۳ با ده هزار نفر به طرف اندلس حرکت کرد و حبیب بن عقبه بن نافع فهری را نیز با خود همراه برد و پس از ملاقات با طارق عذر او را پذیرفت و از او درگذشت و او را به سوی طلیطله فرستاد.

موسی و طارق پس از اختلاف نظری که در ابتدای امر میان آنها پیدا شد قوای خود را بهم پیوسته و هر دو به طرف آراگون روانه شدند، سرقسطه، طرکونه و بارسلون و سایر شهرهای شمال را فتح کردند و بدین ترتیب تمام اسپانیا تا حدود سلسله جبال پیرنه بدست مسلمین افتاد^(۱).

چند سال بعد از فتح کامل اسپانیا پرتقال فتح شد و یک استان جدید بنام الغرب تشکیل یافت و فقط در جبال استوریه، مسیحیان اسپانیایی گرد هم آمده و نیرویی علیه مسلمین تشکیل داده بودند، موسی، طارق را در گالیسی (جلیقیه) برای به اطاعت درآوردن اهالی گمارده و خود داخل خاک فرانسه گردید. موسی در پیرنه اردو زده و

در نظر داشت تمام اروپا را فتح نماید، بدین صورت که از فرانسه و آلمان و ایتالیا عبور نموده قسطنطنیه را فتح کند و پس از فتح از همانجا خود را به شام برساند و تمام این خطه روی زمین را زیر پرچم اسلام درآورد و به احتمال خیلی زیاد اگر موسی از خلیفه وقت اجازه یافته بود و خلیفه او را به دمشق احضار نمی کرد او قطعاً چنین کاری را می کرد و به فتح تمام اروپا نائل می شد، متأسفانه فرمان ولید مبنی بر مراجعت وی نقشه او را تغییر داد و در فرصت اندک باقیمانده توجه خود را به تسخیر قسمت‌های کوهستانی اسپانیا که مسیحیان تمام قوای خود را بر علیه مسلمانان در آن حدود متمرکز ساخته و برای دفاع و حمله آمادگی داشتند معطوف ساخت. موسی داخل گالیسی شد و بر قلاع آنان دست یافت و دشمن را به گردنه‌های جبال استوریه کشاند، موسی از منطقه «لوگو» به سپاهیانش فرمان می داد و شورشیان را که از هر طرف رانده می شدند به قبول طاعت مجبور نموده درست در همین احوال نامه خلیفه که موسی و طارق را امر قطعی به مراجعت داده بود رسید و حرکت موسی یکی از شورشیان مسیحی به نام «پلیور» را در فرصتی قرار داد که برای خود در جبال قلعه‌ها و استحکاماتی ترتیب داده و پایه حکومتی را بنیان نهاد که در دوره‌های بعدی نیروی فراوانی بدست آورده و ولایات جنوبی مسلمانان را به نابودی کشانید. موسی پیش از حرکت کار حکومت اسپانیا را منظم

ساخته و پسرش عبدالعزیز را بجای خود فرمانروای آن کشور قرارداد و مرکز حکومت را هم اشبیلیه تعیین نمود. همچنین فرزند دیگرش عبدالله را مأمور آفریقا نمود و نگهداری آن منطقه را بدو سپرد و همچنین کوچکترین فرزندش عبدالملک را نیز بفرماندهی مراکش (مغرب اقصی) منصوب کرد. موسی پس از تنظیم امور در حوزه نیابت سلطنت خویش در آفریقا و اسپانیا با عده زیادی از اتباع و ملازمان به دمشق روانه شد. پیش از ورود موسی به دمشق ولید خلیفه اموی در سال ۹۶ هجری از دنیا رفت و برادرش سلیمان بن عبدالملک بجای او بر سریر خلافت تکیه زده بود. سلیمان بجای استقبال شایسته از موسی او را در مجلس عمومی چوب زده و یک روز تمام در مقابل قصر خود در آفتاب نگاه داشت، سپس او را زندانی نمود و در خفا فرمانی به اسپانیا گسیل داشت تا عبدالعزیز پسر موسی را نیز بکشد. پس از کشته شدن عبدالعزیز در اسپانیا به موسی اجازه داد تا به دلخواه به هر کجا که می خواهد برود که وی به مکه رفته و در همانجا از دنیا رفت.

مسلمانان اسپانیا را به چهار استان مهم تقسیم کردند که هر یک استاندار مستقلی داشت و به نوعی حکومت فدرال در آنجا حاکم گردید.

استان اول: قسمت جنوبی شبه جزیره که شهرهای عمده آن

عبارت بودند از قرطبه، اشبیلیه، مالقه، استجه، جیان و وُسونا.
 استان دوم: قسمت مرکزی اسپانیا بود که شهرهای طلیطله،
 قرطاجنه، مُرسیّه، لورقه، والانس و دانیه در آن واقع بود.
 استان سوم مشتمل بود بر گالیسی، پرتقال و شهرهای مارده،
 باجه، لُشبونه (لیسبون) و شَلْمَنَقَه.

استان چهارم قسمتهای شمال شرقی که تا حدود پیرنه امتداد
 داشت و شهرهای طُرطُوشه، طَرَکونه، برشلونه، بُرُشتر در آن واقع
 بود. پس از چندی فتوحات تازه‌ای به میان آمد و استان پنجمی نیز
 اضافه گردید که شهرهای ناربون و قرقشونه از جمله شهرهای آن
 بوده‌است.

اعراب و بربرها در این شهرها ساکن شدند، قبایل دمشق در ولایت
 قرطبه سکونت گزیدند و قبایل حمص در اشبیلیه و لبله و اطراف آنها
 و قبایل قنسرین در جیان و اطراف آن و قبایل فلسطین در شدونه و
 «جزیره خضراء» و ریّه و مالقه و اطراف آنها و قبایل یمن در طلیطله و
 اراضی آن و ایرانیان در شُریش و حوالی آن و عراقیان در ولایت البیره
 و غرناطه و مصریان در تدمیر و مارده و اشبونه و حجازیان در
 شهرهای داخلی جای گرفتند.

از نظر اقلیمی این امر در خور ملاحظه است که قبایل عرب بیشتر
 زمینها و دره‌های سرسبز و حاصلخیز شبه جزیره را گرفتند و بربرها

برعکس در اقالیم و ارتفاعات بی حاصل فرود آمدند یا بهتر است بگوییم آنها را مجبور به فرود آمدن کردند و از آنان جز شمار قلیلی در اراضی سرسبز و حاصلخیز اسکان نیافتند. این تقسیم غیر عادلانه نیز از عوامل اختلاف میان دو نژاد فاتح بود، «عربها و بربرها».

□ حکومت عبدالعزیز بن موسی بن نصیر:

عبدالعزیز با حسن تدبیر و سیاست عاقلانه خود رضایت تمام طبقات را جلب نمود و ازدواج میان ملت غالب و مغلوب را رواج داد و صنعت و هنر و علوم و فنون را ترویج کرد. وی در آخر سال ۹۷ یا ۹۸ هجری بدست مسلمانان اندلس و به تحریک و دستور محرمانه سلیمان بن عبدالملک پس از آنکه نماز صبح را با سوره حمد و واقعه خوانده بود کشته شد و اندلس ۶ ماه بدون والی ماند.

□ حکومت ایوب بن حبیب لخمی:

شش ماه پس از کشته شدن عبدالعزیز، خواهرزاده موسی، ایوب بن حبیب به حکومت برگزیده شد. او مرکز حکومت را در اول سال ۹۹ یا ۹۸ هجری از اشبیلیه به قرطبه انتقال داد و پس از چند ماهی به فرمان نائب السلطنه آفریقا معزول گردید.

□ حکومت حارث بن عبدالرحمن بن عثمان ثقفی:

پس از عزل ایوب به فرمان سلیمان خلیفه اموی، حارث به جای او منصوب گردید. او چهارصد خانواده از نجبای اعراب آفریقا را با خود به اسپانیا برد و در حدود سه سال حکومت کرد و فتوحات زیادی داشت که باعث شهرت و نیکنامی او گردید.

□ حکومت سمح بن مالک خولانی:

عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ هجری در دمشق به خلافت رسید و در سال ۱۰۰ هجری از آشوب و اغتشاش اسپانیا با خبر گشته و به عذر عدم کفایت و لیاقت، حارث را که مَضْرِي^(۱) بود. معزول و یکی

۱- با این همه جنگهای فاتحانه و مشکلات و مصائب استقرار در مملکت جدید عصبیتهای قبیلگی و عشیرتی همچنان در دلها زنده بود و رقابت در ریاست و سلطه، میان رهبران و سران و سرداران سبب شده بود که صفوف از هم گسسته و جامعه به گروهها و احزاب مبدل گردد. بر این عوامل، عوامل غیرت و حسد را نیز باید افزود. بیشترین رقابتها و اختلافات، رقابتها و اختلافاتی بود دیرپا میان یمنیان و مضریان. این اختلافات ریشه در پیش از اسلام داشت. از جمله علل و اسباب این اختلافات یکی آن بود که ریاست قوم عرب در اعصار پیش از اسلام همواره در حمیر و تُبَع بود. از این رو بزرگترین قبایل یمنی بودند. پیش از این دولتی داشتند و تمدنی درخشان و حال آنکه مضریان تا همین اواخر بدوی بودند و فرمانبران حمیر و خراجگذار ایشان. میان یمنی و مضر سالها آتش جنگ شعله ور بود، زیرا حمیر همواره می کوشید ریاست و سلطه خود را حفظ کند و مضر می کوشید استقلال و آزادی خود را از دست ندهد. در ضمن ایام عرب یعنی وقایع مشهور آن قوم نمونه های جالبی از این مبارزه می بینیم. ابن خلدون می گوید: «سروی و پادشاهی سالهای دراز در میان این طبقه از اعراب، یعنی یمنیان بود و خاندانهای مضر و ربیع تابع ایشان بودند. در حیره، پادشاهی در خاندان بنی منذر یا لخمیان بود و در شام در خاندان ادامه پاورقی در صفحه بعد

از افسران قحطانی یمن را به نام سُمَح بن مالک خولانی بجای او منصوب نمود. این مرد که در فنون رزمی و اداره انتظامات امور هر دو مهارتی شایان داشت ادارهٔ مجدّد حکومت و نیز اصلاحات جدید مالی آنجا به او سپرده شد و دست به اصلاحات زده و از تمام قبایل و عشایر و مناطق سکونتشان آماری دقیق تنظیم کرده و پلها و مساجد

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل
بنی جفنه یا غسانیان، در یثرب نیز در میان اوس و خزرج که اینان همه ریشه در یمن داشتند. جز اینان اعراب دیگر مردمی کوچنده بودند و در پی آب و گیاه بادیه‌ها را در می‌نوردیدند. در میان این بدویان گاهگاهی نیز فرمانروایی پدید می‌آمد. آنگاه رگ فرمانروایی مضر جنبید و قریش در مکه و نواحی حجاز چندی کز و فری داشتند و برخی از دولتها جانب اکرام و بزرگداشتشان را مرعی می‌داشتند تا آن هنگام که خورشید اسلام در این طائفه درخشیدن گرفت و ردای فرمانروایی بر دوش ایشان قرار گرفت و از آن میان مضر به کرامت اختصاص یافت و خداوند پیامبر خود را از میان آنان برگزید و همهٔ دولتهای اسلام جز چند دولت که عجمان به پیروی از ملت خود برپا داشتند همه از مضر بودند». بدین‌گونه مبارزه میان یمن، ربیع و مضر بدانجا کشید که اسلام ظهور کرد و ریاست از آن گروه به این گروه متحول شد و به قریش رسید و مضر زعامت یافت. از آن پس مضر ریاستی را که پس از سالیان دراز نصیبش شده بود با چنگ و دندان نگه می‌داشت و یمنیان در تلاش آنکه آب رفته به جوی باز آرند. موضوع زبان نیز یکی دیگر از علل اختلاف بود. زبان حمیر اصل زبان عربی بود که مضر آنرا پذیرفته بود و نمونه‌های روشنی از فصاحت و بلاغت در آن خلق کرده بود، سپس قرآن به آن زبان بر پیامبر قرشی مضر نازل شد و زبان از مفاخر مضر بود که از آن دفاع می‌کرد. اسلام از آن هنگام که ظهور کرد برای ایجاد وحدت کلمه و اتحاد میان صفوف مختلف و از میان بردن علل خصومتها، بخصوص در شبه جزیرهٔ عربستان عامل مهمی بود، ولی عربها هنوز از صدر اسلام چندان دور نشده بودند که کینه‌های نهان آشکار گردید و کشمکشها از خوابی نه چندان گران دیده گشودند. این گونه اختلافها در بلاد دور دستی که مسلمانان می‌گشودند هم شدیدتر بود و هم خطرناک‌تر، زیرا قبایل و اقوام گوناگونی که در زیر رایت اسلام گرد آمده بودند مجال رقابت و همچشمی و کشمکش می‌یافتند. این اوضاع بخصوص در اسپانیا پس از فتح مجال بروز یافت و جامعه‌ای آشوب زده و سراسر تفاخر بوجود آورد که منجر به اختلافات مذهبی و جنگهای شیعه و سنی نیز گردید که در ادامه خواهد آمد.

فراوان نیز ساخته یا تعمیر کرد. پس از فراغت از اصلاحات به سرکوبی مسیحیان یاغی پرداخته و شکست سختی به آنان داد. وی قبل از آخرین حمله‌اش در منطقه آراگون و جنوب فرانسه مورد اصابت تیری از جانب دشمن قرار گرفته و بزمین افتاد.

□ حکومت عبدالرحمن بن عبدالله غافقی:

هنگامیکه مسلمین سردار خود را بخاک افتاده دیدند میدان جنگ را رها کرده رو به گریز نهادند، لیکن عبدالرحمن بیدرنگ فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و با مهارت و جرأت کم نظیری که حتی دشمن هم او را آفرین گفت لشگر پراکنده مسلمین را از منطقه جنگ (پرووانس) منظمآ عقب کشید. عبدالرحمن را مردی لایق و با جرأت و شهامت نوشته‌اند و در پاکدامنی معروف و در داوری بی‌غرض بوده. وی فقط چند ماهی بر سرکار بود و در صفر سال ۱۰۳ معزول گشت.

□ حکومت عنبسة بن سحیم کلبی قحطانی:

وی از سوی نائب السلطنه آفریقا به حکومت اسپانیا منصوب و در ماه صفر سال ۱۰۳ هجری به آنجا وارد شد و زمام امور را بدست گرفت. وی به سال ۱۰۵ هجری پس از جلوس هشام بن عبدالملک به

فرانسه لشکر کشید و چندین منطقه مهم را تسخیر کرد. وی موقعیت اعراب را در جنوب فرانسه تحکیم نمود، ولی در طی جنگی در گردنه سلسله جبال پیرنه بدست یاغیان به سال ۱۰۷ هجری کشته شد و مرگ او دوباره این شبه جزیره را به حال هرج و مرج انداخت، پس از مرگ عنبسه تا تعیین مجدد عبدالرحمن غافقی در سال ۱۱۲ هجری در مدت پنج سالی که سپری شد، شش نفر امیر در این خطه امارت کرده و جای خود به دیگری دادند که بعضی فقط چند ماهی بر سرکار بودند. بواسطه همین تغییر و تبدیل زیاد، امر اداره کشور بکلی مختل شده و یاغیان روز به روز قدرت می گرفتند.

□ حکومت عبدالرحمن بن عبدالله غافقی در نوبت دوم:

عبدالرحمن در ماه صفر سال ۱۱۲ هجری از طرف خلیفه هشام بن عبدالملک به امارت رسید. وی علاوه بر مهارتی که در فنون نظامی داشت در اداره کشور نیز دارای استعداد و لیاقت بود. وی تمام شهرها و بخشهای حوزه حکومت خود را کاملاً زیر پا گذاشت و به شکایت مردم رسیدگی نمود و قضاتی را که در انجام وظیفه کوتاهی کرده یا مرتکب خیانتی شده بودند همه را معزول ساخته و افرادی نجیب و باشرافت را به جای آنان منصوب نمود.

یکی از شش تن امیری که در مدت پنج سال از مرگ عنبسه تا

تعیین عبدالرحمن غافقی در اندلس مدت کوتاهی امارت داشته عثمان بن ابی نسهه خثعمی بود. وی که در سال ۱۱۰ هجری به این منصب رسیده بود و در آخر همان سال نیز معزول گردیده بود و پس از عزل فرماندار جزیره سردانیه بود وی دختر پادشاه فرانک را به زنی اختیار کرده و با او متحد گردیده بود و در مقابل عبدالرحمن پرچم عصیان برافراشته و بنای خودسری گذاشت.

در یکی از درگیری‌های وی با عبدالرحمن، عثمان به قتل رسید و عروشش بدست عبدالرحمن افتاد و راهی دمشق شد و با یکی از پسران هشام خلیفه ازدواج کرد، همین موضوع موجبات خشم پادشاه فرانسه گردید و با عبدالرحمن وارد جنگ گردید، لذا از بیشماری لشکر مسلمین وحشت کرده از شارل مارتل که مردی مقتدر و بی پروا بود استمداد نمود، دو دسته متحد لشگری گران گرد آوردند و در رمضان سال ۱۱۴ هجری جنگ تورپواتیه را به راه انداختند.

چندین روز میان دو لشکر زد و خوردهایی به نفع مسلمین در جریان بود و روز نهم پس از یک جنگ شدید تمام عیار دو لشکر از هم جدا شدند. شارل مارتل که طمع و آزاراب را در حفظ غنایم بدست آمده دیده بود جهت پراکنده ساختن لشگریان عبدالرحمن چاره را در هجوم به محل نگهداری غنایم دید، خبر دستبرد دشمن به اردوی عرب و غنایم آنها همه لشکر را از میدان جنگ به طرف غنایم و دفاع

از آن حرکت داد و نظم لشگریان به هم ریخت. در این گیرودار نیزه‌ای به پشت عبدالرحمن اصابت کرد و بر زمین افتاد و صفوف لشگر مسلمین از هم پاشید و شکست سختی از مسیحیان خوردند، گیبین مورخ و پس از وی گروهی دیگر از مورخان نوشته‌اند که اگر آن روز اعراب فاتح می‌شدند امروز بجای کلیساهایی که در لندن برپاست، مسجد برپا بود و در دانشگاه آکسفورد و سایر مراکز علم و دانش، علما بجای شرح و تفسیر انجیل، به تفسیر و تعلیم قرآن مشغول بودند.

□ حکومت عبدالملک بن قطن بن نفیل بن عبدالله فهری:

خبر حادثه تور به زودی به فرماندهی افریقا و در شام به هشام بن عبدالملک رسید و هشام سریعاً عبدالملک بن قطن را به فرماندهی سپاه اسپانیا برگزید. اهالی کوهستانهای شمالی این شبه جزیره با استفاده از مرگ عبدالرحمن سعی در برچیدن بساط حکومت اعراب را داشتند، ولی حکومت جدید ایشان را شکست داده و به اعتذار و داشت و سپس مناطقی را که در جنگهای قبلی از دست مسلمین بدر شده بود دوباره تسخیر کرد.

در سال ۱۱۶ هجری یوسف نامی نماینده حکومت ناربن از رود رن گذشت و چندین شهر را تسخیر نمود و عبدالملک به طرف

جنوب برگشت، ولی بواسطه مخالفت و ضدیتی که از لشگرش در دره‌های پیرنه بروز کرد و یا به گفته مورخان عرب بواسطه بی‌رحمی و سنگدلی و حکمهای طاقت‌فرسا و شدید او، در رمضان سال ۱۱۶ هـ معزول شد.

□ حکومت عقبه بن حجاج سلولی قیسی:

وی پس از عبدالملک به امارت اسپانیا منصوب گردید. در طول پنج سالی که عقبه روی کار بود چند بار داخل فرانسه شد و قوای مسلمانان را تا نقاط خیلی دوردست رسانید. در سال ۱۱۸ هـ عقبه چندین شهر فرانسه را یکی پس از دیگری به تصرف درآورد و لشگریان عرب پایتخت فرانسه را مورد تهدید قرار داد، شارل مارتل جهت رویارویی با اعراب لشگری گران‌گرد آورد و نبردهایی با ایشان کرده و تا حدودی ایشان را عقب راند و برای اینکه جلو پیشرویهای عرب را گرفته باشد یک قطعه وسیع آن سرزمین را به باد فنا داده و به شکل صحرائی درآورد، شهرهای عمده و آبادی را که بدست مسلمین معمور و دلپسند شده بود همه را با خاک یکسان نمود که حتی مورخان فرانسوی از این حرکت جنون‌آمیز عصر بربریت و تخریب آثار صنعتی و علمی اظهار تأسف کرده‌اند. در این اثنا در افریقا شورش بزرگ دامنه‌داری برپا بود و نائره آتش آن به اسپانیا رسید

چنانکه در سال ۱۲۲ هـ آشوبی به سرکردگی عبدالملک بن قطن فرماندار معزول علیه عقبه برپا شد که نتیجتاً عقبه دستگیر و به دست یاغیان به هلاکت رسید.

□ حکومت عبدالملک بن قطن در نوبت دوم:

عبدالملک پس از پنج سال بار دیگر حاکم اسپانیا گردید، ولی طولی نکشید که بلج بن بشیر قشیری که از آفریقا فرار کرده و با سپاهی از شامیان وارد اسپانیا شده بود به عناصر مخالفی که در آن شبه جزیره بودند پیوست، در جنگ میان بلج و عبدالملک، عبدالملک کشته شد و سر او را از بدن جدا کرده و جسدش را هم با رسوائی به دار آویختند بلج نیز پس از اندک زمانی در اثر جراحات وارده که در جنگ با فرزندان عبدالملک برداشته بود درگذشت (سال ۱۲۴ هـ)

□ حکومت ثعلبة بن سلاله عاملی:

پس از مردن بلج شامیان ثعلبة بن عاملی را به حکومت اندلس منصوب کردند و باز جنگ داخلی آغاز گردید یعنی ساکنین اسپانیا به طرفداری پسران عبدالملک برخاسته و شامیان زیر پرچم سرکرده‌ای که خود منصوبش کرده بودند فراهم آمدند بربرها نیز برای منافع خود پیکار می‌کردند و در نتیجه این اختلافات، نظم اسپانیا بکلی برهم

خورد و کشور دچار هرج و مرج شد. ایستگاههای نظامی و پیش‌قراولان و جلوداران سپاه در فرانسه به فراموشی سپرده شدند و سایر متصرفات مسلمین از مدافعین خالی ماند. ثعلبه طرفدار حمیریهای قحطانی بود و همین امر، مضرریهای عدنانی را به مخالفت با او و آشوب‌طلبی وادار کرد، گو اینکه او توفیق شکستن اتحاد شورشیان را یافت، ولی در همان حال که جلادان او برای کشتن هزار نفر از اسرا مهیا شده بودند پرچم خلافت از دور نمایان گردید و بشارت ورود فرماندار جدید، بساط حکمرانی ثعلبه را بهم پیچید و هزار نفر محکوم به اعدام از مرگ نجات داد.

□ حکومت ابوالخطار حسام بن ضرار کلبی یمنی:

ابوالخطار با نظر هشام بن عبدالملک از طرف حنظله بن صفوان کلبی نائب السلطنه افریقا تعیین شده بود و در رجب سال ۱۲۵ هـ پنج ماه پس از مرگ هشام وارد قرطبه گردید و به محض ورودش به اندلس تمام فرق و دستجات، اسلحه را بر زمین گذاشته دست از جنگ کشیدند در آغاز امر حکومت حسام ملایم و به ظاهر از طرفداری این و آن برکنار بود، ولی تدریجاً از حمیریهای اسپانیا طرفداری کرده به بزرگان مضرریها بی‌احترامی می‌کرد و در نتیجه به انقلاب و آشوب گرفتارگشت و جنگ داخلی بیش از سابق دامنه‌دار، از نو آغاز گردید و

در یک جنگ خونین هولناکی نزدیک شهر قرطبه حمیریها شکست سختی خوردند و ابوالخطار کشته شد (۱۲۹ هجری). ثوابه پس از خلع ابوالخطار از طرف صمیل بن حاتم مضرری به حکومت منصوب گردید در مقابل عبدالرحمن بن حسان کلبی قحطانی فتنه‌ای به پا کرد و ابوالخطار را از زندان درآورد و یمانی‌ها را به سوی قرطبه به جنگ ثوابه تجهیز نمود. مردی از مضر در میدان جنگ اصحاب ابوالخطار را باینکه امیر کنونی ثوابه نیز یمنی است قانع کرده متفرق ساخت پس از ابوالخطار به باجة (Beja) گریخت و ثوابه به قرطبه بازگشت و در سال ۱۲۹ هـ پس از دو سال و چند ماه امارت وفات کرد. پس از مرگ ثوابه در تعیین امیر اندلس میان مضرریها و قحطانیها اختلاف در گرفت و چهارماه اندلس بدون امیر باقی ماند و عبدالرحمن ابن کثیر لخمی را برای امور قضایی معین کردند صمیل از فتنه ترسید و امارت مردی از قریش را پیشنهاد کرد و همه به آن راضی شدند پس یوسف بن عبدالرحمن فهری را به امارت برداشتند و او به قرطبه آمد و کار حکومت را به دست گرفت (۱۲۹ هـ) مشروط به آنکه پس از یکسال امارت از کار برکنار شود تا یمنیها هر کس را بخواهند برای امارت تعیین کنند، چون یک سال گذشت از طرفی ابوالخطار با اطلاع از مرگ ثوابه و والی شدن یوسف در میان قحطانیان و مضرریان به فتنه انگیزی برخاست و در نتیجه یوسف از کاخ امارت به خانه‌اش رفت و از طرف

دیگر یمینها خواستند کسی از خود را به امارت بر دارند و در این میان صمیل بن شمر بن ذی الجوشن با مضرها بر جمعیت یمینها شبیخون زد و پس از جنگ سختی یمینها شکست خوردند و ابوالخطار در میدان جنگ کشته شد و به قولی دیگر ابوالخطار فرار کرد و صمیل او را در آسیائی یافت و کشت پس یوسف به قصر امارت بازگشت و شأن و مقام صمیل بالا رفت در حکومت یوسف عبدالرحمن بن علقمه لخمی حاکم نار بن یاغی و کشته شد. یاغیان دیگری نیز در باجه و جزیره خضرا و اشبیلیه سربلند کردند و بزودی سرکوب شدند از جمله حبّاب بن رواقه بن عبدالله زهری بود که در سال ۱۳۶ هـ خروج کرد و جمعی از یمینها بر او گرد آمدند و بر «سرقسطه» که صمیل امیر آن بود حمله بردند و کار محاصره بر صمیل چنان سخت گردید که از یوسف امیر اندلس مدد خواست، ولی در اثر گرانی و قحطی اندلس، و دیگر کراهت داشتن یوسف از موقعیت صمیل و آرزوی هلاک او کمکی از ناحیه یوسف به صمیل نرسید. از طرف دیگر در همین سال (۱۳۶) عامر عبدری خروج کرد و با حبّاب دست دوستی داد و هر دو به دعوت بنی العباس قیام کردند و حبّاب سرقسطه را مالک شد و صمیل از طرف یوسف امیر طلیطله گردید. صمیل با عامر عبدری و تمیم بن معبد فهری که سرقسطه را در دست داشتند جنگید و در آخر کار یوسف خود به جنگ آنها رفت و آندو را کشت پس از سرکوب

شدن یاغیان کار حکومت یوسف روبراه شد و قدرت او بالا گرفت چنانکه اگر عبدالرحمن بن معاویه در سال ۱۳۸ هـ در ساحل اسپانیا پیاده نمی شد بعید نبود که او می توانست امارت را به خلافت تبدیل و سلسله‌ای از خلافت‌های اسلامی را به نام خود تأسیس نماید.

□ سرنگونی دولت اموی و قیام دولت عباسی:

دولت اموی دولت امپراتوری بزرگ اسلامی بود. در عصر آن دولت فتوحات اسلامی از جانب شرق تا سند و از غرب تا اقیانوس اطلس و اسپانیا بسط یافت. در این عصر امپراتوری اسلامی به دروه فخامت و قوت خود رسید، واحدی به هم پیوسته و استوار تحت یک سلطه اداری، ولی تمتع دولت اموی از این قدرت و وحدت دیری نپائید و هنوز قرن دوم هجری آغاز نشده بود که به زودی رو به سستی و از هم گسیختگی نهاد. هنگامی که عصر خلفای نیرومندی چون ولید بن عبدالملک و برادرش سلیمان (۸۶ تا ۹۹ هجری) سپس برادر دیگرشان هشام بن عبدالملک پایان گرفت می بینیم که عوامل انحلال و پراکندگی چون موریانه‌ای آن سریر اقتدار را سست بنیان کرد تا از هم پاشید.

پس از اندکی در اندلس نیز فتنه‌ها و آشوبها سربرداشتند و چنین سرزمینی از قلمرو امپراتوری بیرون افتاد و از سلطه خلافت دمشق جز

نامی باقی نماند. افریقا نیز کم‌کم از قبضهٔ خلافت بیرون رفت و مردانی که به دعوی استقلال سر برداشته بودند هر یک ناحیه‌ای را تجزیه کردند. در ولایات دوردست شرقی نیز چون خراسان و فارس قیامهایی صورت گرفت و پادشاهی بنی‌امیه چنانکه گویی بر دهانهٔ آتشفشان قرار گرفته باشد لرزیدن آغاز کرد و دعوت‌هایی که قریب نیم قرن در پردهٔ خفا بود اینک آشکار شده بودند. آری آتشفشان منفجر شد.

زوال و انحلال دولت اموی - دولتی که هنوز مراحل نمو خود را پشت سر نگذاشته بود - علل و عوامل بخصوصی داشت که در وضع و موقعیتی که در آن بوجود آمده بود، ریشه داشت و از سیاست دینی و معنوی آن دولت در جزیرهٔ العرب مایه می‌گرفت از اینها که بگذریم عامل مهم دیگری نیز دخیل بود و آن به ثمر رسیدن مبارزهٔ دائم میان عناصر و قوای مختلفی بود که در برآوردن بنای امپراتوری اسلامی شرکت داشتند، بنی‌امیه توانستند خلافت در حکومت را پس از یک کشمکش طولانی و به هر حيله و مکرری که بود از دیگران بستانند، بدین‌گونه بر اهل بیت پیامبر که صاحبان اصل خلافت بودند خروج نموده و با ابزاری که کار بردشان حاکی از بی‌شرمی عاملان بود خلافت را از آن خود کردند. همانگونه که گذشت با به سستی گراییدن پایه‌های خلافت اموی ابومسلم خراسانی به خونخواهی شهدای

کربلا خروج کرده و بزودی دامنه سلطه خویش را بر خراسان و دیگر بلاد ایران گسترش داد و علم سیاه شیعه را برافراشت و پس از طی فراز و نشیبهایی که در بخش بررسی نهضت شیعه در طول تاریخ گذشت به نام ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی معروف به سفاح دعوت کرد و با فتح شام در سال ۱۳۲ هجری پایه‌های دولت اموی به سرعتی سرسام‌آور فرو ریخت و بر خرابه‌های آن دولت بنی عباس بر پای نخواست.

تردیدی نیست که ویرانی این کاخ عظیم بیش از همه مرهون کوششهای یک شخصیت ایرانی بزرگ تاریخ به نام ابومسلم خراسانی است. ابومسلم یکی از آنگونه نوابغ تاریخ است که در کشاکش انقلابات سخت آشکار شده و برگستره بازوان پرتوانشان دولتی عظیم شکل می‌گیرد. چکیده سخن آنکه دعوت شیعه و امامت اهل بیت علیهم‌السلام بر انگیزاننده این شور عظیم انقلابی در روح بلند او بود. بنی عباس تا بر سریر قدرت نشستند عصبیتهای خانوادگی بر آنان مستولی شد. نخست در وجود ابومسلم یکی از رقبای خود را می‌دیدند و از عواقب کار او در هراس بودند، از سوی دیگر پنداشتند که دعوت شیعه، چه بسا در آینده برای بساط حکومتش مبدل به تهدید و خطر شود، پس باید هر دو را از میان برداشت!

در ماه شعبان سال ۱۳۷ هجری ابومسلم به قتل رسید، ابوالمنصور

برادر و جانشین ابوالعباس السفاح او را به قتل رسانید، سپس به تعقیب و نابودی زعمای شیعه و فرزندان علی بن ابیطالب علیه السلام پرداخته و جمعشان را پراکنده و دعوتشان را ممنوع ساخت و بنی عباس بی‌کم و کاست میراث بنی‌امیه را به خود اختصاص دادند.

□ آغاز دولت اموی در اندلس:

در آن روزها که در مشرق دولت اسلامی آن دگرگونیها در امر خلافت رخ می‌داد در اندلس نیز حوادث دیگری می‌گذشت که در سرنوشت اسلام در آن سرزمین دور افتاده تأثیر به‌سزایی داشت، فتنه‌ها و جنگهای پی در پی داخلی که خلاصه‌ای از اخبار آن در فصول پیشین گذشت، اندلس را به مسیری که عاقبتی نامیمون داشت سوق می‌داد. بادی که می‌وزید از یک سو اسلام را در دیار مغرب از رونق و رواج باز می‌داشت و از سویی مسیحیان شمال را به تصرف اراضی مسلمان دلیر می‌کرد. تقدیر آن بود که در آن وضع آشفته و بحرانی مردی دوران‌دیش و کارآزموده یعنی یوسف در حالی خود را والی اندلس خواند که از مرکز خلافت منشور امارت نگرفته بود و از این ورقبای وی و زعما و شورشیان، حکومت او را قانونی نمی‌شمردند و هرگز دست از توطئه و فتنه‌انگیزی برنداشتند. از همه مهمتر اینکه مرکز قدرت که باید مسئله اندلس را حل و فصل کند،

یعنی حکومت دمشق که خود دستخوش سقوط و انحطاط بود به یکباره فرو ریخت و بر خرابه‌های آن دولت نوینی روی کار آمده بود. پس از پیروزی، بنی عباس خاندان بنی امیه را پراکنده ساخته و به تعقیب بقایای امرا و زعمای ایشان پرداختند تا دیگر در آینده مجال قد علم کردن را نداشته باشند.

تعقیب و کشتار بنی امیه این خاندان را چونان درختی از ریشه برنکنند! تقدیر چنان بود که فردی از این خاندان چونان بذری در سرزمین دیگری افتاده و از آن درختی باسق سر برکشد. از کسانی که از این کشتار هولناک جان به سلامت برد، جوانی از نوادگان هشام بن عبدالملک بود موسوم به عبدالرحمن بن معاویه بن هشام. وی که در آن روزگاران با زن و فرزند و برادران خود در قریه‌ای موسوم به دیرخنان از توابع قنسرین زندگی می‌کردند با آشکار شدن سیاه جامگان در آن اطراف مبادرت به فرار نمود. وی از فلسطین گذشته و به مصر رسیده و از آنجا به برقه رفته و به خویشاوندان مادری‌اش یعنی افراد قبیله بنی نفز، پیوست.

والی افریقا وقتی از حضور وی آگاه شد بدلیل وابستگی‌اش به خلافت عباسی در پی یافتن و کشتن او برآمد که عبدالرحمن با دیگر یارانش به مغرب اقصی (مراکش) گریخت. در هنگامی که از این سو به آن سو می‌رفت در احوال اندلس و اخبار آن به جستجو و تفحص

پرداخت و همواره در پی فرصتی بود که از دریا گذشته و به آنجا رود. وی در اواخر سال ۱۳۶ با بالاگرفتن اختلاف یمنی و مضرری در اندلس با فرستادن غلام خود به آن سرزمین از موالیان بنی‌امیه در ناحیهٔ غرناطه بیعت گرفت. وی پس از بالاگرفتن آوازه‌اش در اندلس در سال ۱۳۸ هجری وارد اندلس شده و شروع به طرح نقشه و اجرای نیات خویش و به نظم آوردن امور نمود.

دعوت امویان سراسر جنوب اندلس را در برگرفته بود و جمعی از زعمای قبایل و سپاه برگرد عبدالرحمن حلقه زده بودند. وی از آغاز ورودش و پس از بالاگرفتن کارش در اندلس درگیر جنگهای داخلی گردید و والی قبلی اندلس به قیام علیه این بازماندهٔ حکام اموی مبادرت ورزید. عبدالرحمن از هر فرصتی به سود خود استفاده شایانی می‌کرد. وی یک‌یک مخالفان را تنها در میدان نبرد شکست داد و توانست آتش فتنه‌هایشان را فرو نشاند و خود پس از هر پیروزی قوت و قدرت بیشتری می‌یافت و دشمنانش رو به سوی سراشیبی ناتوانی می‌نهادند تا آنگاه که همگان را از میان برداشت.

عبدالرحمن که سبب داخل شدن استثنائیش به اندلس به لقب «الداخل» مشهور بود. در طی ۳۲ سال و پنج ماه حکومتش همیشه درگیر جنگهای داخلی بود. از جملهٔ این جنگها، جنگ با هشام بن غدرةٔ فهری بود که از طلیطله خروج کرده و مردم را به پیروی خویش

و داشت که عبدالرحمن توسط پسرش هشام افلح او را کشته و لشگرش را تار و مار کرد. همچنین دعوت علاء بن مغیث به نام منصور عباسی بود که نوشته‌اند پس از پیروزی عبدالرحمن الداخل و کشته شدن علاء، عبدالرحمن سر بریده علاء را با پرچم سیاه در میان سبدهی نهاد و به مکه فرستاد تا منصور در ایام حج بیند، منصور از دیدن آن منظره وحشت کرده و گفت: «عبدالرحمن خود شیطان است، خدایرا شکر که میان ما و او دریا را فاصله نهاد.»

از دیگر موارد جنگهای داخلی اندلس نبرد عبدالرحمن با شقنای بربری بود که خود را منتسب به اهل بیت کرده و بر علیه حکومت اموی اندلس قیام کرد. ما به لحاظ رعایت ترتیب موضوع کتاب این قیام را به همراه سایر قیامهایی که بنام شیعه در اندلس بر پا شده و کاملاً و یا شاید اصل قضیه مورد بحث این کتاب باشند، را در بخشی جداگانه با بررسی‌های دقیق‌تر و توضیحات کافی خواهیم آورد، لذا به ادامه گزری اجمالی بر تاریخ حضور مسلمین در اندلس ادامه می‌دهیم.

بدین ترتیب عبدالرحمن سراسر دوران قریب سی و سه سال حکومتش را در زد و خورد و مبارزه و منازعه گذرانید. جوانی آواره و تنها بی هیچ یار و مددکاری نظر به سرزمینی داشت با هزاران سپاهی و سردار و می‌خواست کشوری را که دستخوش جنگهای پایان‌ناپذیر

بود و سیل خون در آن قطع نمی شد به فرمان خود درآورد و بر آن آتشفشان شورشها و توطئه‌ها و دشمنیها دولت و حکومت را بنیان گذارد. این داستان عبدالرحمن الداخل است. داستانی شگفت‌انگیز و نه از جنس داستانهای عادی تاریخ. عبدالرحمن اهل حادثه بود، حوادث شبه جزیره اسپانیا و موقعیت خاص آن، سرزمینی که رشته اتحاد آن از هم گسیخته بود. عبدالرحمن تحت رهبری نیرومند خویش در آنجا وحدت کلمه را پایه گذاشت و نیروهای مختلف را متحد ساخت و اسپانیا را به صلح و امنیت رهنمون شد.

عبدالرحمن اموی در روز بیست و چهارم ربیع الاخر سال ۱۷۲ هجری در سن پنجاه و هشت سالگی درگذشت.

□ حکومت هشام بن عبدالرحمن اموی:

پس از عبدالرحمن الداخل پسر او هشام بن عبدالرحمن که ولیعهد پدر بود به جایش نشست. هشام بزرگترین پسر او نبود. بزرگترین پسر او سلیمان بود که اکنون در طلیطله حکمرانی می کرد. ولیعهد منحصر در فرزندان امیر یا خاندان او نبود. اگر هم برخلاف این صورت می گرفت به سبب سنن سیاسی و عصبیتهای خانوادگی بود. خاندان اموی این روش اخیر را برگزیدند و بدین گونه در دولتهای اسلامی نیز به شیوه خاندانهای سلطنتی، سلطنت موروثی را بوجود

آوردند. طبیعی بود که چون عبدالرحمن الداخل در احیای میراث فروپاشیده خاندان خود در مشرق به پیروزی دست یافت و آن زنجیر از هم گسسته را بار دیگر پیوند داد، بر آن شد این سنت خاندان اموی را نیز زنده سازد و تشکیل یک خاندان سلطنتی دهد که به تعاقب بر تخت شاهی نشینند و اندلس به زیر فرمان سیستم حکومت اموی درآید. بدین طریق عبدالرحمن از میان یازده پسرش هشام را به ولایت عهدی برگزید، زیرا هشام را مواهب و مزایایی بود که این انتخاب را ایجاب کرد.

هشام نیز در زمان حکومت خویش از آشوبهای داخلی در امان نبود. در سال ۱۷۲ هجری دو تن از برادرانش به نامهای سلیمان و عبدالله دست به شورش بر علیه او زدند که منجر به برخورد وی با ایشان گردید، لذا طی حمله‌ای ایشان را در طلیطله محاصره کرده و نتیجتاً کار به صلح کشید و عبدالله به او پیوست و سلیمان از اندلس خارج و به ممالک بربر مهاجرت کرد.

علاوه بر جنگهای داخلی که برنامه لاینفک حاکمان اندلس بود جنگهای برون مرزی با مسیحیان نیز به قوت خود باقی بود که هشام نیز چندین نبرد در طی دوران حکومتش با مسیحیان انجام داد فتوحات و پیروزیها و غنائم زیادی نیز بدست آورد.

آورده‌اند عزت مسلمین در زمان حکومت هشام به حدی بوده که

مردی وصیت کرد پس از مرگش از ترکه او اسیری از مسلمین را آزاد کنند، ولی در تمام سرزمینهای مسیحی اسیری از مسلمانان یافت نشد تا به وصیتش عمل شود!

سعی هشام بر این بود تا مذهب مالکی را در اسپانیا رسمی کند، لذا حمایتهای بیدریغی از مالک، امام مذهب مالکی به عمل می آورد. هشام که در سال ۱۷۲ هجری به حکومت رسیده بود در سال ۱۸۰ هجری درگذشت.

□ حکومت حکم بن هشام بن عبدالرحمن:

پس از مرگ هشام پسرش حکم بنابر وصیت پدرش به حکومت رسید، او را مردی عاقل و شجاع و دارای طبع شعری دانسته‌اند همچنین او نخستین خلفای اندلس بود که به تجملات و شوکت و جلال پادشاهان خود را آراسته بود. وی بر اثر منازعات داخلی پیوسته گرفتار آشوب و اغتشاش بوده و راحتی نداشت، ولی در عین حال عیاش و خوش‌گذران بود و به مصاحبت شعرا و نوازندگان و خوانندگان بیشتر علاقمند بود تا همنشینی با فقها و حکماء؛ وی دست فقها را که در زمان پدرش قدرتشان فزونی یافته بود کوتاه کرده و از مداخلات سیاسی منعشان نمود و همین امر موجبات تهدیدات فراوانی را از سوی فقها برای وی فراهم آورد. دو تن از عموهای وی

(عبداله و سلیمان) که در زمان پدرش سر به شورش برداشته و مورد عفو او قرار گرفته بودند بار دیگر علم طغیان را بر علیه وی برافراشتند که در برخوردهایی که با ایشان پیدا کرد عموی خود سلیمان را از میان برداشت و عموی دیگرش عبداله از در دوستی با وی وارد شد و همین سرگرم شدن وی با عموهایش موجبات نفوذ مسیحیان بر ممالک مسلمانان گردید که نتیجتاً در سال ۱۸۵ هجری شهر برشلونه (بارسلونای فعلی) از دست مسلمین خارج گردید. حکم گروهی از بندگان خصوصی را به عنوان گارد مخصوص برای خود ترتیب داد و سیستم اداری منظمی برایشان ایجاد نمود، این گروه که همگی از نژاد صقالبه (اسلاو) بودند شمارشان به ۵۰۰۰ نفر می رسید. حکم بن هشام که در سال ۱۸۰ هجری به حکومت رسیده بود در سال ۲۰۶ هجری در سن ۵۲ سالگی درگذشت.

□ حکومت عبدالرحمن بن حکم:

عبدالرحمن بعد از مرگ حکم به امارت رسید، دوره او را دوران صلح و آرامش و خود او را مردی دانش دوست و هنرپرور نوشته اند در زمان عبدالرحمن و به سال ۲۰۷ هجری عموی پدرش عبداله بار دیگر سر به شورش گذشت، ولی اجل مهلتش نداد و در سال ۲۰۸ هجری در بلسنیه (والنسیا) از دنیا رفت و بدین ترتیب فتنه ای که در

سه نسل از خلفای اندلس پابرجا بود با مردن عبدالله برای همیشه خاموش شد. در همین سال میان مضریان و قحطانیان فتنه‌ای پدید آمد و جنگ سختی در شهر لورقه (لورکا) آغاز شد که هفت سال بطول انجامید و قریب سه هزار تن در این درگیری عشیرتی کشته شدند. در عهد عبدالرحمن بن حکم اندلس برای نخستین بار با حادثه تازه‌ای روبرو شد که پیش از این نه اتفاق افتاده بود و نه انتظارش می‌رفت. این حادثه خطر جنگهای دریایی نورمانها بود.

اندلس سرزمینی پرنعمت بود و به ثروت و غنا مشهور، این امر طمع نورمانهای ماجراجو را برانگیخت. در اواخر سال ۲۲۹ هجری یک گروه از ناوهای جنگی نورمانها که شمارشان به هشتاد فروند می‌رسید در آبهای اندلس پهلو گرفته و چندین جنگ میان ایشان و مسلمانان درگرفت، سپس به طرف جنوب اندلس روانه شده و به قلب اندلس تاختند و قتل و غارت بسیاری را مرتکب شدند.

پس از هزیمت نورمانها و برگشتن ایشان از آبهای اندلس حکومت اندلس بر آن شد تا به امر ناوهای جنگی و استحکامات دریایی اهتمام ورزد و در مدت اندکی این امر عملی شد. در اواخر حکومت عبدالرحمن مسیحیان متعصب شهر قرطبه شورشی بزرگ برپا کردند. ایشان در عین اینکه در مذهب خویش کاملاً آزاد بودند و از همه حقوق اجتماعی برخوردار دست به این شورش زدند، کشیش‌ها سهم

عمده این شورشها را داشتند و پیوسته به آتش این فتنه دامن می زدند تا آنجا که کار به جسارت و ناسزاگفتن به مقام مقدس حضرت رسول کشید و این فتنه تا آخر عمر عبدالرحمن باقی بود.

عبدالرحمن که در سال ۲۰۶ به حکومت رسیده بود در سال ۲۳۸ هجری پس از حدود ۳۲ سال حکومت از دنیا رفت.

□ حکومت محمد بن عبدالرحمن:

پس از مرگ عبدالرحمن در سال ۲۳۸ پسرش محمد به امارت رسید. وی کارهای مهم دولت خویش را به هاشم بن عبدالعزیز که مردی لجوج و خودپسند بود وا گذاشت که خصال مذموم او شورشهایی را پدید آورد که زمان زیادی را به خود اختصاص داده بود. وی نیز به مانند سایر خلفا و اجدادش تمام مدت حکومتش را گرفتار شورشها و جنگهای با مسیحیان بود.

در سال ۲۴۵ بار دیگر نورمانها در سواحل اسپانیا ظاهر شدند و تا جزیره خضراء پیش رانده و جنایاتی را مرتکب شدند، ولی محمد بن عبدالرحمن با نیروی دریایی آنها را از منطقه رانده و حملاتشان را دفع کرد. وی در سال ۲۷۳ هجری پس از ۳۵ سال حکومت در سن ۶۷ سالگی درگذشت.

□ حکومت منذر بن محمد:

در سال ۲۷۳ هجری پس از مرگ محمد، پسرش منذر تاج و تخت پدر را تصاحب کرد. وی را مردی فعال و کاردان و دوراندیش و توانا نوشته‌اند که اگر زنده مانده بود به همه آشوبها خاتمه می‌داد. منذر پس از رسیدن به حکومت اندلس بیدرنگ به کارهای مهمی که داشت مشغول شده و بر علیه یاغیان و گردنکشان پای در میدان جنگ گذاشت. وی زمانی که قلعه عمر بن حفصون که در زمان پدرش یاغی شده بود را محاصره نمود. یاغی مذکور کارش به دشواری کشید و ناچار به اطاعت گردن نهاد، ولی پس از اندک مدتی عهد شکنی کرده و منذر دوباره به جنگ او برخاست، ولی این بار در همین میدان جنگ به سال ۲۷۵ هجری کشته شد.

□ حکومت عبدالله بن محمد:

پس از کشته شدن منذر، بردارش عبدالله بن محمد به امارت رسید و تمام مدت ۲۵ سال امارت او به آشوب و فتنه‌های سنگین گذشت. او در ورطه‌ای حساس و خطرناک امیر اندلس گردید و نه تنها با کوهستان‌نشینان اسپانیا خود را رودررو می‌دید بلکه اشراف عرب نیز علیه او قیام کرده بودند و هر کدام مدعی حکومت و استقلال بودند.

نائرة خودسری و طغیان و آشوب از هر سو زبانه می کشید. وی در سال ۳۰۰ هجری درگذشت.

□ حکومت عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن محمد:

در همان روز درگذشت عبدالله بن محمد فرزندزاده اش عبدالرحمن بن محمد که بیست و سه ساله بود به جایش عنان حکومت را در دست گرفت. وی در حالی به جای نیای خود نشست که عموها و عموهای پدرش خود را نامزد جانشینی او کرده بودند. وی نخستین از خلفای اندلس بود که به لقب امیرالمؤمنین خوانده شد. دربار عبدالرحمن شکوه و جلال خاصی را برخوردار بود.

شهر قرطبه پایتخت او دارای پانصد هزار نفر جمعیت و هفتصد مسجد و سیصد باب حمام عمومی و هفت دروازه و هفتاد کتابخانه عمومی بود و از حیث جلال و عظمت قابل مقایسه با بغداد و قسطنطنیه بود. عبدالرحمن پس از نیل به مقام خلافت جَدش در سلوک با یاغیان و سرکشان روش شفاف و راست و آمیخته با تهور و جسارت را برگزید و از مشی سیاست دو پهلو اعراض کرد. وی در خلال جنگهای متمادی بر شرق و غرب اندلس حکومتش را اشراف داده با این فتوحات وی پادشاه بلامنازع اندلس گردید در عین حال از دو سو خود را هرگز به طور کامل آسوده نمی دید، از سوی اقوام و

عشائر مسیحی ساکن شمال اندلس و دیگر خلفای فاطمی افریقا که از ساکن ۲۹۷ هجری در مصر خلافت را آغاز کرده بودند.

عبدالرحمن قسمتی از کارهای مهم دولتی را به مملوکان و غلامان غیر عرب ژرمنی، فرنگی، ایتالیایی و اسکاندیناویایی و غیره سپرده بود، ایشان دین اسلام، زبان و فرهنگ و آداب و رسوم عرب را اختیار نمودند.

مساعدت و حمایت خلیفه از این غلامان به پایه‌ای رسید که اعتقاد عبدالرحمن بر آنها از اشراف عرب به مراتب بیشتر بود. عبدالرحمن علاوه بر ترویج کشاورزی به ترقی تجارت و بازرگانی و علوم و فنون و پیشه و هنر همت گماشت. در بسیاری از شهرها مانند قرطبه، اشبیلیه و المرّیه مردم از راه صنعت، ثروتمند شده بودند و ترقی بازرگانی به آنجا رسیده بود که هر سال تنها حقوق گمرکی به دوازده میلیون دینار می‌رسید که یک سوم آن صرف مهمات ارتش و یک سوم دیگر صرف امور عام‌المنفعه و توسعه امور بازرگانی و ترقی علم و دانش و هنر و تشویق دانشمندان و دانشجویان می‌گردید و یک سوم باقیمانده در خزانه کشور ذخیره می‌شد. پایه‌های ارتش در زمان عبدالرحمن بسیار مستحکم گشته بود، نیروی دریایی وسیع به او اجازه می‌داد که با سلطنت فاطمیان مصر بر سر استیلا و برتری در دریای مدیترانه نبرد نماید.

لشگر آن دوران اسلامی اسپانیا بنا بر روایت مورخین غربی بهترین لشگر دنیا به شمار می آمده است. پادشاهان اروپای آن روز آرزو می کردند که جزء هم پیمانان عبدالرحمن واقع شوند. سفرای امپراتور قسطنطنیه و سلاطین آلمان و فرانسه و ایتالیا به دربار او رفت و آمد می کردند. عبدالرحمن در ماه رمضان سال ۳۵۰ هجری در سن ۷۳ سالگی پس از نیم قرن سلطنت درگذشت.

□ حکومت حکم بن عبدالرحمن:

حکم بن عبدالرحمن پس از مرگ پدر به خلافت رسید و از همان آغاز با طغیان مسیحیان مرزهای شمالی اسپانیا روبرو گشت. وی لشگری به موریتانی فرستاد تا مانعی در برابر توسعه فتوحات فاطمیان برقرار سازد. بربرهای زناته دعوت او را پذیرفتند و به نام او در منابر خود خطبه خواندند و از دعوت فاطمیان جلوگیری کردند. حکم اقسام علوم و فنون را ترویج نمود و اندیشمندان و فضلا را پیوسته مورد اکرام و تکریم قرار می داد. وی به جمع آوری کتاب علاقه وافری داشت، بطوریکه نقل می کنند فهرست کتب کتابخانه فقط ۴۴ جلد بود و در هر جلدی ۲۰ صفحه تنها به اسامی دیوانها اختصاص داشته است. وی اندلس را به یک بازار بزرگ پررونقی مبدل نمود که علم و ادب از هر ناحیه ای به آن سرازیر می شد. او سفیرانی به اطرف

و اکناف جهان می فرستاد تا کتابها را برای او خریداری و جمع آوری کنند، لذا کتابخانه‌ای بی سابقه تهیه گردید که چهارصد هزار جلد کتاب داشت. حکم در سال ۳۶۶ در کاخ قرطبه از دنیا رفت.

□ شهر قرطبه در زمان عبدالرحمن و حکم:

قرطبه در جلگه وسیع و حاصلخیزی در دامنه کوههای «سی یرا مورونا» در ساحل راست وادی الکبیر واقع بود. عبدالرحمن اول (الداخل) برای آب مشروب آن اقدام کرد و از کوههای مجاور شهر آب آشامیدنی آن تأمین گردید، جانشینان وی نیز دنبال کار او را گرفته بوسیله لوله‌های سربی آب را به صورت کانالیزه به شهر رسانیدند و تحت شبکه منظمی میان محلات شهر تقسیم کردند.

مخزنهایی برای آب از مرمر یونانی و ورقهای برنجی و در بعضی عمارات از طلا و نقره ساخته شده بود. عبدالرحمن سوم شبکه آبرسانی جدیدی ساخت که آب را از کوههای مجاور به مخازن شهر می‌رسانید. در وسط مخزن بزرگ شهر مجسمه شیری بود که با ورقه‌هایی از طلا پوشیده شده بود و آب از دهانش می‌ریخت. در پهلوی شیر هم مجسمه انسان غول‌پیکری قرار داشت که بر روی شیر آب می‌ریخته است. آبهای زائد شهر به طرف رودخانه هدایت می‌شد و باغ معروف «رصافه» را عبدالرحمن اول در قرطبه ساخت و

از هر نوع درخت نایابی که از نقاط دوردست جهان آورده بودند در آن یافت می‌شد. این باغ دارای کاخی سرفراز بود که از آن به مدینه تعبیر شده است. در عظمت قرطبه گفته‌اند که در سایه نور چراغهاییکه در امتداد کاخها و عمارات به هم پیوسته آن نصب شده بود، تا ده میل را شبانه در نور این چراغها می‌شد به سفر پرداخت و نیز گفته‌اند که شهر از یک طرف تا ۲۴ میل و از طرف دیگر ۶ میل وسعت یافته بود و تمام این فضا در ساحل وادی الکبیر از خانه‌ها و کاخها و مساجد و باغات پوشیده بود.

شهر قرطبه را مغیث رومی در سال ۶۸ هجری فتح کرد و عبدالرحمن الداخل در سال ۱۳۹ هجری به آن وارد گردید. جمعیت این شهر به دو میلیون نفر رسید و هفتصد حمام و هشتاد هزار مغازه داشت. بزرگترین کاخ آن «الزهراء» در پنج میلی شهر واقع بوده که دارای ۴۳۰۰ ستون و ۱۵۰۰۰ در بوده است. از هفت دروازه شهر قرطبه اولین آن باب القنطره که باب الوادی و باب الجزیره الخضراء نیز گفته می‌شده بوده است!!

□ حکومت هشام بن حکم:

هشام در یازده سالگی بر حسب وصیت حکم و پیمانی که از سران و افسران کشور و سپاه گرفته بود به جای پدر نشست. مادر هشام

کنیزی بود به نام «صبح» که بیشتر امیدواری حکم در حکومت پسرش به کاردانی و لیاقت او بود. وزیر حکم ابو عامر محمد بن عبدالله بن ابی عامر اصلاً از جزیره خضراء بود و در جوانی به قرطبه آمده و راه تحصیل علم و ادب و حدیث را پیش گرفت. در آغاز خلافت هشام به مادرش اطمینان داد که کشور را آرام کند و تا زنده بود با کمال قدرت و حسن تدبیر کشور را اداره کرده به منصور ملقب گردید. وی پس از قلع و قمع معترضین و شورشیان، به تحکیم پایه‌های حکومت خویش پرداخت، دیگر کارش بدانجا رسیده بود که همه جا سخن از او و نام او بود و هشام خلیفه در میان مردم به بوته فراموشی سپرده شد، زیرا دیگر کسی او را نمی‌دید.

منصور بن ابی عامر پنجاه و دو لشگرکشی داشت که فاتح تمامی آنها بود. منصور چند پل و مسجد ساخت و قرآنی به خط خودش نوشت و همیشه همراه خود داشت. وی غبارهایی را که در جنگها بر سر و روی او می‌نشست در هر موقعیتی که بدست می‌آمد می‌گرفت که وصیت نمود آنرا در آب غسلش مخلوط کنند. وی در سال ۳۹۳ هجری درگذشت.

پس از منصور پسرش ابومروان منصب وزارت و حاجبی را عهده‌دار شد و به مظفر ملقب گردید و هفت سال وزارت او نیز در آرامش گذشت. وی در سال ۳۹۹ هجری بدرود گفت. برادر مظفر به

نام عبدالرحمن بن منصور که مادرش دختر پادشاه کشور مسیحی بود با لقب «الناصر لدین الله» جانشین او گردید و هشام خلیفه را به انتصاب وی به ولایت مهدی مجبور ساخت. هشام عهدنامه‌ای نوشته و او را «ابوالمطرف عبدالرحمن بن المنصور» نام برد. عبدالرحمن در یکی از نواحی اندلس به کارزار مشغول بود که شورشی در قرطبه برپا شد و هشام را از خلافت خلع، با محمد بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن بیعت نمود. او را «المهدی» لقب دادند که هشام لاجرم به نفع مهدی کنار کشیده و استعفای خود را نوشت و امضا کرد.

□ حکومت محمد بن هشام المهدی:

وی در سال ۳۹۹ آغاز خلافت خود بلافاصله عبدالرحمن عامری را از کار برکنار ساخت که عبدالرحمن با شنیدن این اخبار به قرطبه بازگشت، ولی بیدرنگ بدست سپاه محمد بن هشام کشته و سرش را برای خلیفه بردند و بدین سان دولت بنی عامر از صفحه روزگار محو شد.

از عجائب روزگار حوادثی بود که در طی ۲۴ ساعت یعنی از نیمه روز سه شنبه ۲۶ جمادی الاخر تا نیمه روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الاخر رخ داد: شهر قرطبه فتح شد، کاخ الزهراء ویران گردید و خلیفه هشام سرنگون و خلیفه دیگر المهدی به خلافت رسید، دولت

عظیم بنی عامر به ابدیت پیوست، وزیرشان کشته شد و جمعی از وزیران برکنار و عده‌ای دیگر به وزارت منصوب شدند. در کتاب المعجب فی تلخیص اخبار العرب نوشته عبدالواحد مراکشی آمده که تمام این کارها بدست دو نفر ذغال فروش و زباله کش و قصاب انجام گرفت!!!

رؤسای بربر و زناته که طرفدار مهدی بودند با اعمالی که از وی سر زد، از او دلسرد شده و هشام بن سلیمان را برای خلافت علم کردند، مهدی (محمد بن هشام) ایشان را مجال نداد و جمعیت شهر را بر آنها شورانید تا از شهر خارج شدند، مردم هشام و برادرش ابوبکر را گرفته و در پیش روی محمد گردن زدند، سلیمان بن حکم برادرزاده این دو نفر مقتول به سپاهیان بربر که در خارج از قرطبه گرد هم آمده و سپاه عظیمی را تشکیل داده بودند پیوست، با او بیعت کرده با لقب المستعین بالله به خلافت نشست.

□ حکومت سلیمان بن حکم بن سلیمان بن عبدالرحمن سوم:

سلیمان پس از تکیه بر سریر خلافت از مسیحیان قشتاله و لیون استمداد کرده و با بربرها به سوی قرطبه حمله کرد. محمد بن هشام یا همان مهدی نیز از کاتالونیا طلب یاری کرده و اهل قرطبه نیز به یاریش شتافتند و در نبردی که بین این دو خلیفه در گرفت محمد بن

هشام مغلوب و بیش از بیست هزار کشته داد. مستعین در اواخر سال ۴۰۰ هجری وارد قرطبه شده و مهدی به طلیطله عازم شد.

□ حکومت محمد بن هشام (مهدی) در نوبت دوم:

وی پس عزیمت به طلیطله بار دیگر از مسیحیان یاری جُست و به قرطبه لشکر کشیده آن را تصرف کرد، مستعین با بربرها بیرون رفته و به قتل و غارت دست یازیدند و از آنجا به جزیره خضراء رهسپار شدند. مهدی در جنگی که در آن نواحی با مستعین واقع شد شکست خورده و مستعین تا قرطبه او را تعقیب کرد.

□ حکومت هشام بن حکم در نوبت دوم:

مهدی در سال ۴۰۰ هجری هشام (همانی را که از خلافت خلع و برای بار اول به جایش نشسته بود)

برای بار دوم به خلافت نشانید تا شاید فتنه‌ها فروکش کند، ولی دیگر بسیار دیر شده بود، مستعین و بربرها قرطبه را محاصره کردند، اهل قرطبه خود محمد بن هشام (مهدی) را که سرمنشأ تمامی فتنه‌ها می‌دانستند کشتند و واضح عامری را که از گردانندگان اصلی این حرکت بود به عنوان حاجب برگزیدند. محاصره قرطبه و گرفتاری مردم تا سال ۴۰۳ هجری طول کشید و در همین تاریخ مستعین وارد

قرطبه شده و هشام را کشت و خلافت را به دست گرفت.

□ حکومت مستعین در نوبت دوم:

در این دوره از حکومت مستعین کار به دست غلامان و بربرها افتاد و هر یک بر ناحیه‌ای مسلط شده و از همین زمان مقدمات ملوک الطوائف و از میان رفتن حکومت مرکزی فراهم گردید.

□ دولت بنی حمود (علویین) در قرطبه:

در لشگریان مستعین دو تن از فرزندان امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام به نام قاسم و علی از فرزندان حمّود، حضور داشتند که کار اینها سرآغاز حکومت دولت بنی حمود بود. این موضوع نیز مستقلاً در فصل حکومت‌های شیعه در اندلس خواهد آمد به لحاظ اینکه در خلال به قدرت رسیدن تعدادی از بنی حمود، تنی چند از بنی امیه نیز در محدوده‌های زمانی خاصی قدرت را در دست گرفته و سپس منهزم شده‌اند به طور فشرده و صرفاً به جهت رعایت توالی وقایع تاریخی اندلس خلاصه‌ای از این دوره از تاریخ اندلس مسلمان را مستدکّر می‌شویم. در سال ۴۰۷ علی بن حمود با کشته شدن مستعین خلافت را از آن خود کرد. پس از وی طی شورش‌های عبدالرحمن بن محمّد بن عبدالملک بن عبدالرحمن ملقب به

المرتضی تخت خلافت را تصاحب کرد، ولی توسط هواداران علی بن حمود کشته شد، پس از علی بن حمود قاسم بن حمود ملقب به المأمون به خلافت رسید و در سال ۴۱۲ با گریختن او در طی نبردی با برادرزاده اش یحیی بن علی، یحیی خود را خلیفه نامید دوباره قاسم در سال ۴۱۳ به یاری بربرها بر سریر خلافت تکیه زد در همان دوران توسط یحیی بن علی اسیر و به مدت ۱۶ ماه خلافت توسط یحیی بن علی بن حمود خلع و کشته شد در سال ۴۱۷ متعلی بن حمود که بعد از کشته شدن علی بن حمود در خلافت بود طی شورش خلع و دوباره از بنی امیه هشام بن محمد بن عبدالملک بن عبدالرحمن به حکومت رسید تا آنکه در سال ۴۲۲ او را خلع کردند و بدین وسیله سلطنت بنی امیه در اندلس بکلی منقرض گردید. امرای بنی حمود در اندلس و نواحی مختلف آن حکمرانی کردند تا سال ۴۵۰ هجری که توسط بنی عباد دولت اشراف بنی حمود در اندلس پایان پذیرفت.

□ آغاز دوران ملوک الطوائفی در اندلس:

پس از زوال و انقراض دولت بنی امیه در اندلس به سال ۴۲۲ هجری این کشور تا سال ۸۹۷ هجری به صورت ملوک الطوائفی اداره می شد بدین صورت که آشوبها و انقلابات سیاسی پایتخت به امرای لشگر، زعما و عمال دولتی و فرمانروایان استانها و شهرستانها فرصتی

ایجاد کرد که از سال ۴۰۰ هجری که سر آغاز آشوبها بود تدریجاً استقلال خود را اعلام نمایند تا هنگامی که در سال ۴۲۲ هجری قرطبه به دست بنی‌جهور افتاد و هم ایشان بانیان انقراض دولت بنی‌امیه بودند که از این تاریخ به بعد تجزیهٔ اسپانیا جدی‌تر شده و شتاب بیشتری گرفت. به لحاظ جلوگیری از اطالة کلام به طور فهرست‌وار این حکومتها را نام می‌بریم و از این دوران نیز هر برهه‌ای که مرتبط با بحث کتاب حاضر می‌باشد را به طور جداگانه با مختصر توضیحی خواهیم آورد.

□ ملوک الطوائف و قلمرو حکومت آنها در دورهٔ اوّل:

- ۱ - بنی‌حمّود در مالقه^(۱) از سال ۴۰۷ تا سال ۴۹۹ هجری که با هجوم مرابطین مالقه به سیطرهٔ ایشان پیوست.
- ۲ - بنی‌حمود در جزیرهٔ خضراء^(۲) از سال ۴۳۱ تا سال ۴۵۰ که به دست بنی‌عبّاد منقرض شدند که شرح این دو دوره در بخش حکومت‌های شیعی در اندلس خواهد آمد.
- ۳ - بنی‌عبّاد در اشبیلیه^(۳) از سال ۴۱۴ تا سال ۴۸۴ هجری که اینان نیز به دست مرابطین از میان رفتند.

۴ - بنی زیری در غرناطه^(۱) از سال ۴۰۳ تا سال ۴۸۴ هجری،
انقراض این سلسله نیز به دست مرابطین واقع شد.

۵ - بنی جهور در قرطبه^(۲) از سال ۴۲۲ تا سال ۴۶۱ هجری

۶ - بنی ذی النون در طلیطله^(۳) از سال ۴۲۷ تا سال ۴۷۸ هجری که
در این سال به دست آلفونسوی ششم پادشاه لیون سرنگون شدند.

۷ - بنی عامر در بلنسیه^(۴) از سال ۴۱۲ تا سال ۴۷۸ هجری که به
دست مرابطین از پای درآمدند.

۸ - بنی تجیب و بنی هود در سرقسطه^(۵) از سال ۴۱۰ تا سال ۵۳۶
هجری که مسیحیان سرنگونشان کردند.

۹ - امرای دانیه^(۶) از سال ۴۰۸ تا سال ۴۶۸ هجری که توسط
بنی هود از میان رفتند.

۱۰ - بنی برزال در قرمونه^(۷) تا سال ۴۳۴ هجری

۱۱ - امرای رُنده^(۸) از سال ۴۰۵ تا سال ۴۴۵ هجری که رُنده
ضمیمه اشبیلیه شد.

۱. Granada

۲. Cordova

۳. Toledo

۴. Valencia

۵. Zaragoza

۶. Dania

۷. Carmona

۸. Ronda

۱۲ - امرای مورون^(۱) از سال ۴۰۴ تا سال ۴۴۵ که مورون نیز ضمیمه اشبیلیه شد.

۱۳ - امرای ارکس^(۲) تا سال ۴۴۵ که این شهر نیز ضمیمه اشبیلیه شد.

۱۴ - بکریون در وِلبَة^(۳) و شلطیش^(۴) تا سال ۴۴۳ که این دو نقطه هم به انضمام اشبیلیه درآمدند.

۱۵ - بنی یحیی در لبله^(۵) از سال ۴۱۴ تا سال ۴۴۳ که لبله به اشبیلیه منضم گردید.

۱۶ - بنی مرین در شِلْب^(۶) از سال ۴۱۹ تا سال ۴۴۴ که شلب ضمیمه اشبیلیه شد و در سال ۴۸۲ توسط مسیحیان فتح گردید و از دست مسلمانان خارج شد.

۱۷ - امرای شِنِت مَرِیّه^(۷) از سال ۴۰۷ تا سال ۴۴۴ که ضمیمه اشبیلیه شد.

۱۸ - امرای مارْتَلّه^(۸) تا سال ۳۶۴ که مار تلّه ضمیمه اشبیلیه شد.

۱. Moron

۲. Arcos

۳. Huelva

۴. Saltes

۵. Nibla

۶. Silves

۷. Sonta Maria

۸. Metvola

۱۹ - امرای بنی رزین در سهله^(۱) از سال ۴۰۲ تا حدود سال ۵۰۳ هجری که مرابطین بر آن چیره شدند.

۲۰ - بنی قاسم در الفنت^(۲) از سال ۴۲۷ تا سال ۴۸۵ ه که این شهر هم بدست مرابطین سقوط کرد.

۲۱ - بنی افسس از بربرهای مکناسه در بطلیوس^(۳) از سال ۴۱۳ تا ۴۷۸ هجری که توسط مرابطین سقوط کرد.

۲۲ - بنی صمادح در المریه^(۴) از سال ۴۴۹ تا بعد از سال ۴۸۰ هجری که توسط مرابطین فتح شد.

۲۳ - امرای مرسیه^(۵) از سال ۴۰۷ تا سال ۴۸۳ که بدست مرابطین مغلوب شدند.

۲۴ - امرای لارده^(۶) از سال ۴۳۸ که از کشور سرقسطه جدا شد.

۲۵ - امرای طرطوشه^(۷) از سال ۴۳۳ ه.

۲۶ - امرای میورقه^(۸) از سال ۴۱۳ ه تا ۵۲۰ ه.

۲۷ - مرابطین: شایسته است در این مورد خاص اندکی درنگ کنیم

۱ - Sahla

۲ - Alpuente

۳ - Bedajoz

۴ - Almeria

۵ - Murcia

۶ - Larida

۷ - Tortose

۸ - Majorgue

تا شرحی مختصر از مرابطین که دولت بزرگشان در نیمهٔ دوم قرن پنجم هجری سراسر مغرب را از لیبی تا اقیانوس اطلس و از جنوب تا سودان در برگرفته بود را تقدیم خوانندگان نمائیم.

مرابطین از قبیلهٔ لمتونه یکی از شاخه‌های صنهاجه بزرگترین قبایل بربر می‌باشند. لمتونه در اعصار پیش از اسلام در دل صحرا میان سیاهان جنوب سرزمین مغرب می‌زیستند منطقه‌ای که به موریتانیا معروف بود: ایشان به سبب دوری از آبادی و الفت با تنهایی حیاتی آمیخته به توحش داشتند و قانون حاکم، قانون جنگل بود. غذایشان شیر و گوشت و از کشاورزی بی‌خبر بودند و میوه‌ای نمی‌شناختند و نمی‌دانستند نان چیست و چون با گوشه‌ای از عمامهٔ خود دهانشان را می‌پوشاندند آنان را «ملثمین» می‌گفتند.

پس از فتح اندلس اسلام آوردند. در سال ۴۲۷ هجری یحیی بن ابراهیم جدالی در سفری که به حج داشت نزد فقیهان از جهالت قومش شاکی شد، لذا فقیهی به نام عبدالله بن یاسین جهت ارشاد و تعلیم و تعلم ایشان انتخاب شد. عبدالله رباطی برای نماز و عبادت ایشان در یکی از صحراهای جنوبی مغرب بنا کرد. این قوم به تدریج اشتهاری یافته و بسیاری از اشراف صنهاجه که به زهد و عبادت گرایش داشتند به او پیوستند و عبدالله به تعلیم و وعظ ایشان

پرداخت و آنان را «المرابطون» نامید.

پس از وفات عبدالله بن یاسین، ابوبکر اللمتونی به جایش زعامت قوم را به عهده گرفت. در سال ۴۵۲ هجری اختلاف قومی میان لمتونیان شعله ور شد، لذا ابوبکر پسر عم خود یوسف بن تاشفین را که دارای مراتب عالی دین داری و فضل و شجاعت و سلحشوری و دورانیشی و دادگری و ثبات رأی بود فرماندهی سپاه و زعامت قسمتی از قوم را داد. در سال ۴۵۳ هـ یوسف کشور مغرب را فتح کرده و شمار لشگریانش به چهل هزار رسیده بود. یوسف بن تاشفین در سال ۴۵۴ هجری بنای شهر مراکش را گذاشت. یوسف پس از فتح کامل مغرب در سال ۴۷۴ تونس را نیز فتح کرد و بر باقیمانده مرزها و سواحل مغرب دست یافت.

بدین گونه دولت بزرگ مرابطون بوجود آمد. این دولت حاصل نبوغ مردی توانا چون یوسف بن تاشفین بود و مؤسس آن فقیهی متعصب به نام عبدالله بن یاسین بود که بعد از او توسط ابوبکر لمتونی و یوسف راه کمال را پیمود تا از یک دولت محلی به صورت یک کشور عظیم درآمد. مرحله اساسی در زندگی مرابطون به فرماندهی یوسف بن تاشفین دخالت ایشان در شبه جزیره اسپانیا بود که به انگیزه جهاد در راه خدا آغاز شد، ولی منجر به موج جدیدی از

فتوحات مرابطین گردید.

در سال ۴۷۴ جماعتی از مردم اندلس نزد یوسف بن تاشفین آمده و از تجاوز و جنایات مسیحیان شکایت کردند و خواستند که در این مهم یاریشان کند که یوسف نیز وعده همکاری داد. چند سال بعد در سال ۴۷۸ شهر طلیطله بدست مسیحیان سقوط کرد و این هشدار سخت بود و پس از این بوجود مرابطین شدیداً احساس نیاز شد، زیرا دیگر مسئله مرگ و زندگی در میان بود. دعوت‌هایی که پیش از این بصورت نامه‌نگاریهای خصوصی بود اکنون به صورت یک خواست عمومی درآمد که سراسر اندلس را دربر می‌گرفت و همه امرا و فقها در آن شرکت داشتند، تاشفین در سال ۴۷۹ هجری در جزیره خضراء فرود آمد و سپاه جرّارش از هر سو گرد او را گرفته بودند چون قدم به سرزمین اندلس نهاد سجده شکر بجای آورد و پس از پرداختن به استحكامات جزیره با نیروی عظیم خود به اشبیلیه راند و نبردها و فتوحات خود را در اندلس آغاز کرد و نبردهای فراوانی با مسیحیان چون نبرد معروف زلاقه را فرماندهی کرد.

در اوایل سال ۴۸۳ پس از دوبار آمد و رفت به اندلس و مغرب برای بار سوم، ولی این بار نه به دعوت کسی بلکه برای تسخیر اندلس وارد این کشور شد. ظاهراً تصمیم یوسف برای تصرف اندلس یک

تصمیم ناگهانی بود، ولی با مشاوران خود از زعمای مُلک و فقها در این امر به مذاکره پرداخت. در این حال فتاوی فقهای مغرب و اندلس به وجوب خلع ملوک الطوائف و گرفتن زمام اندلس از دست ایشان صادر شد.

حتی بعضی از فقهای مشرق نیز فتوی دادند که مقدم بر اینها امام محمد غزالی و ابوبکر الطرطوشی بودند. وی پس از ورود به خلع ید تک تک ملوک الطوائف اقدام و سرزمینهای آنها را همانگونه که در فهرست امرای ملوک الطوائف گذشت فتح نمود. در اواخر سال ۵۱۴ هجری در شهر مراکش نخستین نشانه‌های آغاز یک جنبش دینی به زعامت محمد بن تومرت بر ضد دولت مرابطی آشکار گردید. حرکت‌های این تومرت که در اندک زمانی دولت قدرتمند موحدین را بنیان نهاد نهایتاً در سال ۵۴۳ با از بین رفتن یحیی بن غاینه آخرین والی مرابطین در اندلس دولت بزرگ مرابطین را برانداخت. پس از عصر مرابطین عصر پرشکوه موحدین آغاز می‌گردد که این دولت نیز قدرتمندترین دولت شیعه در اندلس بود و ما همانگونه که در صفحات ماضی گذشت این عصر را نیز در بخش دولتهای شیعی در اندلس بطور کامل خواهیم آورد و جادارد گفته شود که آنچه در مورد جزیره خضراء و داستانهای آن بر سر زبانها افتاده تماماً به دوره

حکومت بنی حمود و موحدین بر می‌گردد که هر کدام در جای خود مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

دوره دیگری از ملوک الطوائف در فاصله میان انقراض مرابطین و استیلای موحدین در اندلس آغاز گردیده بود که ذیلاً به ایجاز اشاره‌ای به نام آنان می‌نمائیم:

۲۸ - امرای بلنسیه از سال ۵۳۹.

۲۹ - امرای قرطبه از سال ۵۳۸.

۳۰ - امرای مرسیه تا سال ۵۶۶.

۳۱ - امرای مارثله و بظلیوس و باجه از سال ۵۳۹ تا سال ۵۴۶ هجری.

۳۲ - بنی غانیه که امرای میورقه بودند از سال ۵۲۵ تا ۶۲۷ هجری

بدست پادشاه آراگون فتح شد.

۳۳ - موحدین که از سال ۵۱۷ نبرد میان ایشان و مرابطین آغاز و در

سال ۶۳۲ توسط دولت بنی مرین از میان رفت. همانگونه که گذشت

تاریخ موحدین یکی از ارکان اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهد که در

فصل جداگانه‌ای به آن خواهیم پرداخت، اما ادامه تاریخ اندلس پس

از موحدین تا پایان کار مسلمین در اندلس دوره‌ای دیگر از

ملوک الطوائف را یعنی در فاصله میان انقراض موحدین و استیلای

مسیحیان ایجاد کرد، به شرح زیر:

۳۴ - بنی هود در مرسیه از سال ۶۲۰ تا سال ۶۶۸ هجری که با تسلط مسیحیان بر مرسیه حکومتشان پایان یافت.

۳۵ - امرای لبله از حدود ۶۵۰ تا استیلای مسیحیان بر آن ادامه داشت.

۳۶ - امرای بلنسیه که تا سال ۶۳۶ که به دست مسیحیان مفتوح شد ادامه داشته است.

۳۷ - امرای جزیره منورقه از سال ۶۳۰ تا سال ۶۸۵ ادامه داشته که توسط مسیحیان به زوال کشیده شد.

۳۸ - دولت بنی نصر در غرناطه که از سال ۶۲۹ تا سال ۸۹۷ با تسلط مسیحیان متحد بر غرناطه کار این دولت و مسلمین نیز در اندلس به پایان رسید.

قبل از اینکه وارد بحث اصلی خودمان شویم لازم است جهت مزید اطلاع خوانندگان محترم پایان کار مسلمین را در اندلس بطور خلاصه بیاوریم که بدین گونه توانسته باشیم شمائی از تاریخ مسلمین و حکومت آنها در اندلس بدست بدهیم. لذا نگاهی گذرا می افکنیم به تاریخ حکومت مسلمانان در اسپانیا از ابتدا تا انتها:

□ اندلس در سرایش افول:

تاریخ اندلس که در مراحل نخستین خود نمایانگر صفحات

درخشنده‌ای از پیروزیهای سیاسی و نظامی و نمونه‌های تابناکی از تمدن و معرفت به ما عرضه می‌داشت در مراحل پایانی خود حاکی از حوادث غم‌انگیز و شوربختی‌ها و محنتها بود. ملت اندلس با حرکتی بطئی، ولی دردناک در سرایش کشاکشها افتاد تا عاقبت کارش به هزیمت و ذلت و سقوط کشید.

قصه اندلس چیزی جز همان حقیقت جاودان تاریخ نیست و مسیر مستمر تاریخ آمدن و رفتن نسلها و امتهاست. پیکار طولانی و برافروخته‌ای که امت اسلامی، در اندلس در آن غوطه‌ور بود تا پیش از آنکه تسلیم محتوم خود شد آکنده از چنان قهرمانیها و فداکاریهایی بود که در میان مللی که برای دفاع از حیات و حریت خویش بپا خاسته بودند نظایر اندکی داشت.

شهرهای بزرگ اندلس در خلال یک سلسله نبردهای شکننده و فرسایشی یک‌یک دستخوش سقوط و اضمحلال گردید و این از هنگامی بود که خلافت اموی اندلس، در اواخر قرن چهارم هجری سقوط کرد و دولتهای کوچک طوایف جدا از یکدیگر بر ویرانه‌های آن دولت شامخ و عظیم بوجود آمدند.

سقوط هر یک از شهرهای مهم با آن تمدن درخشانش، در آن سالهای سیاه قرون وسطا، بر پیکر دولت اسلامی اندلس ضربتی

کشنده بود و در روحیهٔ دول مسلمان در شرق و غرب انعکاس دردآلود داشت و سبب پدید آمدن سوگنامه‌هایی دلگداز به نظم و نثر گردید. اوضاع چنانی بود که چون یکی از شهرهای مهم اندلس در دست دشمن دیرین و همواره در کمین - اسپانیای مسیحی - سقوط می‌کرد، دیگر شهرها جور آنرا کشیده و مسؤولیت اهالی این شهر را می‌پذیرفتند لذا بیشتر ساکنان مسلمان شهر ساقط به آنها مهاجرت می‌کردند تا مگر از این راه دین و آزادی و کرامت انسانی خویش را نگهدارند، تا زمانی رسید که جز غرناطه و توابع آن جایی باقی نماند. غرناطه هر چند مملکتی کوچک بود، ولی مقاوم و نستوه بود. خاندان نصر توانست آنرا در سایهٔ نبوغ و درایت خویش به مدت دو بیست سال در کشاکش طوفانهای سهمگین از لجه‌های دهشتناک نابودی و عدم برهاند.

از زمانی که دول طوایف روبه ضعف نهاده و اختلاف و تفرقه برایشان حکمفرما گردید و به دام جنگهای داخلی فروغلطید، آن دشمن خطرناک و زخم‌خورده یعنی اسپانیای مسیحی، مجال دیگری یافت که در میان حکومت‌های متخالف دست به فتنه‌انگیزی زند و هر بار یکی از ملوک را بر علیه دیگری شوراند. برخی از رجال اندلس که نظری ثاقب داشتند حتی در روزگاری که هنوز اسلام بر بخش بزرگی

از شبه جزیره اسپانیا سیطره داشت، توانستند شبح هولناک سقوط را در پس پرده آن تفرقه و اختلاف بخوبی بنگرند. از جمله ابن حیان مورخ اندلس در قرن پنجم پس از شرح حوادث سقوط «برشتر» در سال ۴۵۶ هـ که به کشته شدن و اسارت جمع کثیری از مسلمانان انجامید چنین روزهای سیاهی را پیش بینی کرده بود و هنگامی که طلیطله نخستین شهر بزرگ اسلامی اندلس در سال ۴۷۸ هجری بدست دشمن نیرومندش اسپانیایی مسیحی افتاد، برای صاحب نظران آشکار بود که اگر روال کارها بر این مدار باشد، چه بسا در آینده ای نه چندان دور، دولت اسلامی از اسپانیا رخت بر بندد. در این ایام این وحشت و هراس در سراسر اندلس بخوبی آشکار بود.

سقوط طلیطله برای امرای طوایف درس بزرگی بود. آنان را از خواب غفلت بیدار نمود و دریافتند که باید بجای اختلاف و کشاکش متحد گردند و روی به آن سوی دریا آورده و از برادران دینی خویش مرابطین یاری جویند. گفتیم که دولت مرابطین در این ایام در عنفوان جوانی خود بود. امیرشان یوسف بن تاشفین سلطه خود را بر ملل مغرب، از اقیانوس اطلس در مغرب تا تونس در مشرق گسترش داده بود. مرابطین به ندای امرای طوایف پاسخ داده و از دریا گذشته و با سپاهی گران به اندلس درآمدند. لشگرهای متحد اسلام به سرداری

یوسف بن تاشفین با لشکرهای متحد مسیحی به سرداری آلفونسوی ششم زعیم اسپانیای مسیحی در دشتهای زلّافه در سال ۴۷۹ هجری مصاف داده و فتح بزرگی حاصل آوردند.

نبرد زلّافه از نبردهای مشهور اندلس بود که پس از پیروزی در آن امرای طوایف تن و توشی دیگر یافتند و روحیه مردم اندلس مضاعف و خود اندلس حیات تازه‌ای یافت، اما دیری نپایید که مرابطین که مجذوب نعمت و ثروت اندلس شده بودند با برادران و هم‌پیمانان خویش دل دگرگون کرده، دولتهای طوایف را یکی پس از دیگری سرنگون کردند و قریب به نیم قرن خود بر اندلس فرمان می‌راندند. هنگامی که دولت مرابطین در مغرب سقوط کرده و جای خود را به موحدین داد، این بار موحدین از دریا گذشته و به اسپانیا درآمدند و بر اندلس مستولی شدند. اینان قریب به یک قرن بر اندلس فرمان راندند و در سایه دولت موحدین اسپانیای مسلمان بار دیگر بر اسپانیای مسیحی پیروز گردید که یادآور پیروزی دولت مرابطین در نبرد زلّافه و استیلای آنان بر اسپانیا بود. این پیروزی به سرداری یعقوب المنصور پادشاه موحدین در نبرد آلاک در سال ۵۹۳ هـ بدست آمد. اما پس از اندک زمانی در نبرد شوم العقاب در سال ۶۰۹ هجری موحدین طعم تلخ شکست را چشیدند شکست العقاب ضربتی سهمگین بر سلطه

موحدین و اسپانیای مسلمان بود.

پس از این شکست اندلس بار دیگر شبح فنا را در سهمناکترین قیافه خود پیش روی دید. در خلال این احوال اندلس در آتش دردناکترین اختلافها می سوخت.

شهرها و مرزها میان رقبای سیاسی دست به دست می گشت و اسپانیای مسیحی سیاست دیرینه فتح مجدد یا بازپس گیری را به شدت تمام تعقیب می کرد. این برنامه از سوی اسپانیای مسیحی اندکی پس از آنکه مسلمانان در اندلس استقرار یافتند، سرلوحه اعمال سیاسی قرار گرفت.

اسپانیای مسیحی در پس کوههای شمال پایگاه و مأمنی منبع یافت و چون جای پای استوار کرد، از اواسط قرن هشتم میلادی به سوی جنوب جنبش آغاز کرد و نخستین شهری از بلاد مسلمین را که بازپس گرفت شهر لک در دورترین نقطه شمال غربی شبه جزیره اسپانیا بود. سپس شهرها و مناطق دیگری را از این منطقه دوردست به تصرف درآورد. اندلس مسلمان به سبب دوربودن این شهرها و همجواری آنها با ممالک مسیحی از فقدان آنها چندان متأثر نشد، ولی پس از آنکه مسیحیان از رودی که از وسط شبه جزیره می گذشت بنام رود تاجه، عبور کردند و پس از سقوط طلیطله که پس از قرطبه و

اشبیلیه بزرگترین شهرهای اندلس بود، خطر را روبروی خود احساس کرد. پیروزی مرابطین در نبرد زلّاقه و ورود ایشان به اندلس تا حدی راه پیشرفت مسیحیان را در منطقه وسطی و شرقی شبه جزیره سدّ کرد، ولی موج جدیدی از خشونت‌ها و جنگ‌ها در شمال شرقی اندلس از آغاز قرن ششم هجری پدید آمد و سر قسطه در سال ۵۱۲ ه و تطیله در سال ۵۲۴ ه بدست مسیحیان افتاد آنگاه در سال ۵۴۲ ه سه شهر مهم دیگر یعنی لارده، افراغه و طرطوشه از حوزه حکومت اسلام بیرون رفت درست در همین روزها سقوط شهرهای اسلامی در غرب شبه جزیره یعنی در پرتقال هم آغاز شد در سال ۵۴۲ هجری ۳ منطقه بزرگ و در سال ۵۶۱ هجری نیز مناطق بزرگ دیگری به تصرف مسیحیان درآمد.

پس از ظهور موحدین در اواخر قرن ششم هجری در اندلس، سیاست فتح مجدد، مدت زمانی به بوته فراموشی سپرده شد، ولی بعد از آن که مسیحیان در سال ۶۰۹ در نبرد عقاب پیروز میدان شدند بار دیگر حال و هوای فتح مجدد و بازپس‌گیری در سرشان قوت گرفت از آغاز قرن هفتم هجری اسپانیای مسلمان دشتخوش موج عظیمی از جنگ‌های مسیحیان گردید و شهرهای اندلس چه در شرق و چه در غرب شبه جزیره، یکی پس از دیگری از حیطة اقتدار

مسلمانان خارج گردید از سال ۶۲۷ هجری شهرهای مهمی چون میورقه، قرطبه، بلنسیه، مرسیه و اشبیلیه به دست مسیحیان افتاد. در غرب اندلس نیز نبرد مسیحیان با مسلمانان برای باز پس‌گیری شهرهای اسپانیای اسلامی ادامه داشت و در این کشاکش شهرهای غربی نیز به تصرف مسیحیان درآمد و هنوز قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) به نیمه نرسیده بود که ولایات شرقی و منطقه وسطی اندلس سراسر به دست مسیحیان افتاد و از میراث دولت اسلامی در اندلس جز چند شهر کوچک در جنوب اسپانیا جایی باقی‌نماند.

اندلس بار دیگر شبح فنا را رویاروی خود مشاهده کرد. مردم اندلس که در این روزگاران به سوی جنوب مهاجرت کرده بودند یقین داشتند که آخرین روزهای حیات خود را می‌گذرانند و بزودی آخرین پایگاه خویش را نیز به دشمن واگذار خواهند کرد، ولی تقدیر چنان بود که این سرنوشت تا چند نسل دیگر به تأخیر افتد و حکومت اسلامی در اندلس در سایه دولت غرناطه به زندگی خود دوام بخشد، دولتی که توانست پیکر خود را از زیر آوار حوادث بیرون کشیده و نیرو و توان خویش را اندک‌اندک بازیابد و بیش از دو قرن دولت اسلامی را بر پای دارد. زیرا در این سالها دشمن نیرومندش اسپانیای مسیحی به

جنگهای داخلی گرفتار آمده بود و دیگر یارای آتش نبود که هدف دیرین خود یعنی پایان بخشیدن به دولت اسلامی اندلس و ملت اندلس را تحقق بخشد، مسیحیان پس از دویست و پنجاه سال که دولت سرافراز غرناطه علم اسلامی را در سرزمینهایی که قرنهای پیش به تصرف مسلمانان درآمده بود توانسته بود افراشته نگهدارد، توانستند با مهیا شدن همه موقعیتهای و امکانات خود به آرزوی دیرین خود دست یابند. در پایان کار دو پادشاه از دو سرزمین نیرومند مسیحی یعنی قشتاله و آراگون با ازدواج خویش قدرتی سترگ و عظیم را در برابر مسلمین احیا کردند، فرناندو و ایزابلا پادشاهان قشتاله و آراگون با اتحاد خویش بنیان حکومت اسلامی را از اندلس برکنند. پس از تسلیم همه مرزها و مراکز جنوبی و شرقی اندلس در برابر پادشاهان دو کشور مذکور، برای پایان دادن به دولت اسلام در اندلس تنها استیلا بر غرناطه آخرین پایگاه مسلمانان، باقی مانده بود. غرناطه در این زمان مملکت یا دولتی نبود بلکه نمادی بود از یک مملکت اسلامی که آخرین نفسهای خود را بر می آورد. غرناطه آخرین دانه های مروارید گردن بندی گرانبها بود که رشته اش گسیخته و دانه هایش پراکنده شده بود. چراغ افروخته اندلس اکنون به دمی بند بود که به خاموشی گراید، پس از تسلیم ابو عبدالله الزغل آخرین حاکم

غرناطه و سقوط دو منطقه بزرگ از غرناطه فرناندو و ایزابلا این دم را دمیده و چراغ را در ظلمتی ابدی فرو بردند. و بدین ترتیب غمنامه اندلس پایان یافت و قشتالیان بر غرناطه آخرین شهر اسلامی در اندلس غلبه یافتند و دولت اسلامی در اندلس به پایان آمد و تا ابد این صفحه درخشان در تاریخ اسلام پیچیده شد و به تمدن و ادبیات و علوم و هنرهای اسلامی در آن دیار خاتمه داده شد و آن میراث شامخ و نفیس از دست رفت.



تنها گامی که بایستی برداریم تا به شفاف‌تر شدن موضوع کتاب نزدیکتر شویم بررسی قیامهایی است که در اندلس مسلمان تحت عنوان شیعه و طرفداران اهل بیت علیهم‌السلام آغاز و به نحوی فرو نشسته‌اند. عللی که موجبات ایجاد انگیزه در بررسی تاریخ عمومی اندلس مسلمان و همچنین قیامهایی که به نام شیعه در این عصر از تاریخ بوقوع پیوسته را گردیده می‌توان در سه موضوع کلی خلاصه کرد.

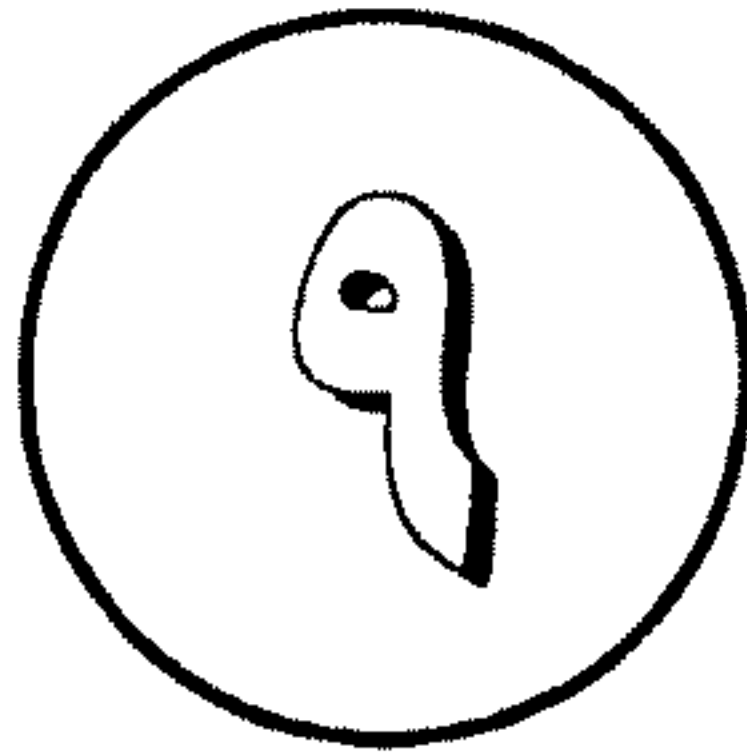
اولاً: کل ماجرای دو داستان، (داستان انباری و فاضل مازندرانی) هم از لحاظ تاریخ و هم مکان وقوع کاملاً در تاریخ اسپانیای مسلمان مستتر می‌باشد.

دوماً: اسامی اشخاص و مکانها و شهرها و ... که در دو داستان به چشم می خورد همگی در وقایع پرنشیب و فراز این تاریخ خود را می نمایند.

سوماً: ماهیت و شناسنامه دو داستان کاملاً مرتبط با عقاید شیعه بوده صرف نظر از له یا علیه شیعه بودن انگیزه پرورش داستانها و اینکه وقایعی که به عنوان قیام شیعه در اندلس بوقوع پیوست خصوصاً دو مورد آخر آن بیشترین ارتباط و مشخصه های لازم را که در ساخت داستان بکار رفته برخوردار هستند.

با توجه به این موارد به بررسی سه قیام که در عصر حکومت مسلمین در اسپانیا تحت عنوان شیعه بوقوع پیوسته می پردازیم.

بخش



پیامهای تحت عنوان
تشیع در اندلس

الف) قیام شقتای بربری:

در سال ۱۵۰ هجری در حکومت عبدالرحمن الداخل اموی قیامی در شمال شرقی اندلس میان بربرها^(۱) برپا شد، رهبر آن قیام زعیم بربرها بود. نام این زعیم، شقنا یا شقنا بن عبدالواحد بود و اصل آن از بربرهای مکناسه. وی فقه می دانست و معلم اطفال بود. روزی مدعی شد که از نوادگان رسول خدا ﷺ و از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام و حسین علیه السلام می باشد و نام او عبدالله بن محمد است دعوت او میان بربرهای آن منطقه شیوع یافت. بربرها در این منطقه اکثریت را داشتند و خصومت میان عرب و بربر خصومتی دیرین بود. بربرها همیشه آماده شورش علیه اعراب بودند. وقتی مردمی پیرامونش را گرفتند

۱- به ساکنین غیرعرب اندلس مسلمان کلمه «بربر» را اطلاق می کردند.

رهسپار شنت بریه^(۱) شد و بر آن مستولی گردیده آنجا را پایگاه خود ساخت، سپس عازم مغرب اندلس گردید و شهرهای مارده، قوریه و مدلین را تصرف کرد و بر همه مناطق واقع میان نهر تاجه و وادی یانه استیلا یافت. کارش بالا گرفت و دعوتش گسترش یافت و در آن نواحی برو بیایی پیدا کرد. از میان اعراب نیز کسانی که با عبدالرحمن مخالف بودند بدو پیوستند.

عبدالرحمن به والی طلیطله نوشت که شورش آن فاطمی را فرو نشانند. او نیز لشگری به سرداری سلیمان بن عثمان به شنت بریه فرستاد. فاطمی با لشگر خود به او تاخت و شکستی سخت را به او تحمیل کرد و سلیمان را اسیر کرد و کشت این پیروزی به قدرت و نیروی او افزود عبدالرحمن خود در سال ۱۵۲ هـ یکسال بعد به جنگ او شتافت و آن منطقه را مورد حمله قرار داد و میان او بربرها چندین نبرد در گرفت که بربرها سخت پافشاری کردند و فاطمی در کوهها موضع گرفت و چون عبدالرحمن معبری برای تعقیب او نداشت به قرطبه بازگشت و غلام مخصوص خود بدر را به شنت بریه فرستاد تا جنگ را ادامه دهد. فاطمی همچنان در کوه بود و با لشگر مهاجم روبرو نمی شد سال بعد در سال ۱۵۴ هجری بار دیگر عبدالرحمن خود به قتال او شتافت و به سختی محاصره اش کرد، ولی باز هم

نتوانست او را از پناهگاه خویش دور سازد و سال دیگر یکی از موالی خود عبیدالله بن عثمان را بجنگ با او فرستاد فاطمی برای نبرد با او بیرون آمد و بربرهائی را که در لشکر عثمان بودند بسوی خود جلب کرد و بدینسان در صفوف لشکر وی تفرقه افتاد و فاطمی از فرصت استفاده کرده حمله‌ای سخت را بر علیه او تدارک دید، عبیدالله بن عثمان که از سپاهش جمع کثیری کشته شده بودند گریخت، فاطمی بر لشکرگاه او دست یافت و جمع کثیری از بزرگان لشکرش را بقتل رسانید این واقعه در سال ۱۵۵ هجری اتفاق افتاد.

بدینگونه حملات پی در پی برای فرونشاندن انقلابات در این منطقه صعب العبور به شکست منجر شد عبدالرحمن بار دیگر لشگری به شنت بریه گسیل داشت و این بار برای از هم پاشیدن لشکر فاطمی ابزار تازه‌ای یافت. وی یکی از بزرگان بربر را در شرق اندلس بنام هلال مدیونی فرا خواند و ضمن آنکه او را در قلمرو خویش ابقا کرد نواحی را که فاطمی بر آن غلبه یافته بود به او داد و به فرمان در آوردن آنها را بعهده او گذاشت، این حيله اثر خود را بخشید و در صفوف بربرها تفرقه افکند، بسیاری از یاران فاطمی از پیرامونش پراکنده شدند و او مجبور شد بار دیگر از شنت بریه بیرون رفته و در جبال موضع گیرد. در همین حال عبد الرحمن سخت به تعقیب او پرداخته بود. سنگرهایش را یکی پس از دیگری تسخیر می‌کرد و

یارانش را در هر جا که میافت در بند می کشید عبدالرحمن سرگرم نبرد با فاطمی بود که خبر یافت در اشبیلیه و لبله و باجه آتش انقلاب افروخته شده و یمنیان، یاران ابوالصباح نامی، پایه گذاران این شورش هستند در رأس شورش اشبیلیه سرداران قدیمی اشبیلیه و لبله بودند که بسیاری از بربرها به آنها پیوسته بودند. این سه شورشی سپاهیان خود را بسیج کرده و در غیبت عبدالرحمن عازم قرطبه شدند، در قرطبه بجای عبدالرحمن غلامش بدر حضور داشت. عبدالرحمن شتابان بازگشت و بی درنگ برای رویارویی با شورشگران بیرون آمد و در وادی منبس برکنار رود بمبی زار از شعب وادی الکبیر بانان روبرو شد و در آغاز چند جنگ محلی میانشان در گرفت. اینبار نیز عبدالرحمن دست به حيله زد، بدینگونه که جمعی از شخصیتهای بربر را که در لشکرگاهش بودند فرمان داد تا نزد دوستان بربر خود در سپاه مخالفین رفته آنان را قانع کنند که طرفداری آنان از یمنیان اشتباه است، زیرا اگر اعراب بر آن پیروز شوند برای بربرها عاقبتی خوش نخواهد داشت، این رسولان در تاریکی شب خود را به لشکرگاه دشمن افکندند و آنچه لازم بود با بربرها در میان گذاشتند و از آنها عهد و پیمان گرفتند روز دیگر میان دو گروه جنگ بزرگی آغاز شد، بربرها پیمان گسستند و از جنگ با اعراب سرباز زدند، اینکار سبب شد که شورشگران به نحو فجیعی روی به گریز نهاده و قریب سی هزار

کشته دهند و بسیاری از سران نیز در این نبرد کشته شدند یکی از شورشیان بنام عبدالغافر با کشتی به مشرق گریخت، عبدالرحمن پیروزی خود را با اجرای یک برنامه خونین همزمان ساخت. او دستور داد سی تن از شخصیت‌های اشبیلیه را که در زمرة لشگریان سردار فراری بودند دستگیر کرده و همه را در سال ۱۵۸ هجری اعدام کرد سال بعد عبدالرحمن به تعقیب فاطمی رفت، فاطمی بر طبق عادت خویش به کوه پناه برد عبدالرحمن برای رسیدن به او راهی نیافت، در منطقه قوریه به جنگ رفت و در آن حوالی خونهای زیادی ریخت در خلال این سالها کار فاطمی (شقنای بربری) روی در رجعت نهاده بود و یارانش نقصان یافته بود و لی همچنان شنت بریه و مارده را در تصرف داشت و همچنان برای عبدالرحمن تهدیدی بشمار می آمد عبدالرحمن سال بعد به سرداری تمام بن علقمه و عبیدالله بن عثمان حمله سنگینی را علیه او تدارک دید فاطمی با آن دو روبرو شد و چندین بار میانشان جنگ در گرفت که در مجموع پیروزی با فاطمی بود، ولی بناگاه به دژی در نزدیکی شنت بریه پناه برد، تمام بن علقمه و عبیدالله بن عثمان چند ماه او را محاصره کردند ولی سودی نبخشید لذا به قرطبه بازگشتند.

پس از رجعت ایشان فاطمی به شنت بریه آمد و در روستائی بنام قرية العیون در آن حوالی فرود آمد در آنجا دوتن از یارانش بنام ابو

معن و کنانه دست بکار توطئه بر علیه فاطمی شدند و در یک فرصت مناسب به ناگاه او را کشته و سرش را بریدند و نزد عبدالرحمن به قرطبه بردند، با این کار جمع وی پراکنده و انقلابش پایان پذیرفت به سبب این قیام بمدت دو سال در شرق و غرب اندلس خونها ریخته و سلطنت عبدالرحمن مورد شدیدترین تهدیدها بود. کاری را که آنهمه لشگرکشی در آن سالهای دراز بپایان نیاورده یک خیانت در یکی لحظه بپایان آورد. حضور خود عبدالرحمن نیز در این توطئه بعید بنظر نمی رسید خیانت و جنایت یکی از ارکان سلاحهای او در سرکوبی دشمنانش بود و آن دوگاه پیروزیهائی نصیب او می کردند که بوسایل و ابزار دیگر به آنها دست نمی یافت و الحق که خلف صالح معاویه بن ابوسفیان، اقیانوس مکر و حيله بود. قتل فاطمی و انقلابش در سال ۱۶۰ هجری بود.

ب) قیام بنی حمود و حکومت آنها در اندلس:

در دوران حکومت هشتمین خلیفه اموی در اندلس یعنی عبدالرحمن بن محمد ملقب به الناصر زمانی که به سختی سرگرم جنگ با شورشیان و مسیحیان داخل شبه جزیره اسپانیا بود از دعوت فاطمیان که شمال آفریقا را در می نوردید غافل نبود، زیرا این دعوت تا مغرب اقصی و سبته شهر هم مرز با اندلس و همسایه جزیره خضراء

نفوذ کرده بود و اینک سواحل اندلس را تهدید می‌کرد، دعوت فاطمیان برای اندلس، هم خطر دینی بود و هم خطر سیاسی. این دعوت در آغاز کار خود مصر و مغرب در دوسوی افریقایه (تونس) را مورد تهدید قرار داده بود و از آن هنگام که عبیدالله المهدی نخستین خلفای فاطمی قیام کرده بود، سپاهیان خلیفه جوان فاطمی از مرکز خود در تونس، به مغرب و مصر راه یافته بودند.

پیشروی سپاه فاطمی به جانب مغرب حکومت قرطبه را به فغان آورده بود، زیرا سواحل مغرب همواره پایگاه نبرد با اندلس و اولین خط دفاعی آن بود. شورشیان اندلس همیشه چشم به سواحل مغرب میدوختند و با فاطمیان مذاکره می‌کردند و تلاششان بر مدار توطئه بر علیه حکومت قرطبه می‌نمود. عبدالرحمن بر خود لازم می‌دانست که این خطر جدید را پیش از آنکه جا پای محکمی برای خویش فراهم سازد از میان بردارد لذا در سال ۳۱۹ هجری ناوگان نیرومندی به سبته فرستاد و آنرا از دست والیان آن که با فاطمیان پیمان دوستی و مودت داشتند خارج ساخت زعمای بربر به فرمانبرداری او مبادرت کرده و دست دوستی بسویش دراز کردند و دعوت او تا فاس گسترش یافت. امیر مکناسه نیز دست دوستی بسوی عبدالرحمن دراز کرد و مورد پذیرش وی واقع شد در سال ۳۲۱ هجری وی توانست سپاهی را که عبیدالله فاطمی برای پایان دادن به نفوذ عبدالرحمن گسیل

داشته بود به شکست بکشاند. پس از فوت عبیدالله در سال ۳۲۳ هجری پسرش القائم لشکر دیگری برای حمله به مغرب روانه کرد. در نتیجه رویارویی این لشکر با امیر مکناسه ایشان شکست خورده و بجانب صحرا متواری شدند و هم پیمانان فاطمیان بر قلمرو او استیلا یافتند سپاهیان عبدالرحمن از این پس بارها به مغرب آمدند تا با فاطمیان و یاران آنان چون ادرسیان و دیگر امرای بربرها بجنگند ادرسیان در پایان ناچار به قبول صلح شده و در سال ۳۳۲ هجری به اطاعت عبدالرحمن گردن نهادند و بنام او بر منابر خطبه خواندند. این اوضاع چندی دوام داشت. ادرسیان در این هنگام از بیشتر نواحی جنوبی و میادین مغرب رانده شده بودند و تنها در منطقه «ریف شمالی» ناحیه‌ای میان غرب دریای زقاق و دریای محیط (مابین غرب دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس در حوالی جزیره خضراء) گذران زندگی میکردند پس از آنکه از فاس هم رانده شدند در قلعه منیع حجر النسر واقع در جنوب تطوان (منطقه‌ای روبروی جزیره خضراء) می‌زیستند در این صورت دولت مستقلی به معنی واقعی کلمه نبودند زیرا همواره تحت سیطره کسی بودند که بر مغرب غلبه میافت، خواه فاطمیان فرمانروایان افریقا، یا امویان فرمانروایان اندلس.

امیر ادرسیان در عهد عبدالرحمن الناصر، حسن بن کنون (یا قنون) نام داشت و قنون لقب قاسم بن محمد بن قاسم بن ادریس بود.

حسن همان کسی است که مقدر بود دولت ادریسیان در مغرب در عهد او پایان رسد حسن بن کنون با فاطمیان بیعت کرده بود و چون سردار فاطمیان بنام جوهر صقلی بر مغرب استیلا یافت، حسن بنام ایشان دعوت کرده و پیمان خود را با عبدالرحمن الناصر نقض کرد. آنگاه که در اواخر سال ۳۴۹ هجری جوهر به افریقیه بازگشت حسن بار دیگر به فرمان امویان اندلس در آمد. وقتی عبدالرحمن الناصر درگذشت حسن فرمانبرداری خود را از جانشین وی حکم ملقب به المستنصر اعلان نمود ولی این عمل چیزی جز حرکتی سیاسی و یا در اصطلاح فقهی تقیه نبود زیرا ادریسیان بنی امیه را دشمن می داشتند و همواره در صدد یافتن فرصتی برای خروج بر علیه ایشان بودند.

فرمانبرداری ایشان از امویان اندلس تنها بسبب خوفی که از خونخواری ایشان داشتند بود زیرا کشورشان در شمال ناحیه ای بسیار نزدیک به اندلس واقع بود.

در اوایل سال ۳۶۱ هجری بلکین بن زیری صنهاجی سردار خلیفه فاطمی المعزالدین الله از افریقیه (تونس) بقصد نبرد به مغرب لشگرکشی کرد تا حکومت شیعه را در آنجا مستقر سازد و انتقام خون پدرش را نیز از قبیله زناته بستاند. زیری بن مناد پدر بلکین عامل خلیفه فاطمی و سردار سپاه او در مغرب بود زناته از قبایلی بود که

تحت لوای امویان اندلس با شیعیان بسختی مخالفت و دشمنی می‌ورزید یکی دیگر از دشمنان سرسخت فاطمیان جعفر و یحیی پسران علی بن حمدون معروف به اندلسی بودند، این اندلسی در منطقه مسیله در ناحیه مغرب اوسط استقرار یافته بود و پسرش جعفر پس از پدر جانشین وی شده بود ولی همواره از قدرت فاطمیان و سطوت عامل ایشان، زیری بیم داشت این بیم به وحشتی مبدل گشته و منجر به گریز با خانواده خود و برادرش یحیی به مغرب اقصی شد که در آنجا به بنی خزر امرای نیرومند زناته و دشمنان کینه توز شیعه پناه بردند. رسولان حکم امید آن داشتند که قبیله زناته و هم پیمانانشان را به جنگ با شیعه برانگیزند، از این رو آنان را با مال و مردان جنگی و ساز و برگ نظامی تطمیع می‌کردند نیروهای بنی خزر و جعفر و یحیی در نبرد با عامل فاطمیان همدست شدند و میانشان جنگ در گرفت در این نبرد شیعیان متحمل شکست شدند و زیری بن مناد سردار سپاه فاطمیان پدر بلکین و بسیاری از مردان جنگش اش کشته شدند و زناتیان بر لشکرگاهشان استیلا یافتند. بدینگونه قدرت شیعه در مغرب پایان رسید این واقعه در رمضان سال ۳۶۰ هجری اتفاق افتاد خبر این شکست که به سپاه فاطمیان و قبیله صنهاجه رسید در روحیه خلافت فاطمی تأثیر زیادی گذاشت المعز لدین الله سردار خود یوسف بن زیری موسوم به بلکین را فرمان حرکت با

سپاهیانش به سوی مغرب داد بلکین رفت و در هر جا که به افراد و جماعات قبیله زناته رسید، از دم تیغ گذرانید، خلق کثیری از ایشان در مغرب اوسط در بجایه و مسیله و بسکره و تاهرت و دیگر جایها بودند، بلکین همه را پراکنده ساخت وی بسال ۳۶۱ هـ به مغرب اقصی رسید. بنی خزر و دیگر امرای زناته آماده رویارویی با او شدند، نبرد میان دو گروه آغاز شد و زناته به سختی به هزیمت افتاد. امیر ایشان خودکشی کرد. بلکین به شدیدترین وجهی زناته را درهم کوبید و شهر بصره (در مغرب) را ویران کرد و سلطه خود را به اکثر نقاط مغرب گسترش داد و دعوت امویان را برانداخت و چنانکه آرزو داشت انتقام خون پدرش را نیز گرفت. حسن بن کنون با شتاب آمده و با بلکین بیعت کرد و زیر علم او یا به عبارت بهتر زیر لوای شیعیان فاطمی قرار گرفت. ولی بلکین مدت درازی در مغرب نماند زیرا سرورش المعز لدین الله که آماده حرکت به مصر بود او را فراخواند، لذا شتابان با سپاه خود به افریقیه بازگشت.

حکم که چشم براه حوادث مغرب بود از این خبر تکان خورد و به بسیج سپاه خود پرداخت و با لشگری عظیم با ساز و برگ تمام عازم نبرد مغرب و جنگ با حسن بن کنون شد سردار این سپاه محمد بن قاسم بود. وی از جزیره خضراء گذشت و در شوال ۳۶۱ هجری در سبته اولین شهر و مغرب فرود آمد حسن بن کنون در این هنگام در

طنجه شهری در نزدیکی سبته بود، حسن با جمعی از بربر به قتال با لشگر حکم اموی بیرون آمد ولی شکست خورد و بسیاری از یارانش کشته شدند و خود نیز گریخت و اموال خویش را در طنجه رها کرد مردم طنجه به محمد بن قاسم سردار لشگر اموی تسلیم شده به اطاعتش گردن نهادند. محمد بن قاسم طنجه را فتح کرده و فتح نامه‌ای برای حکم فرستاد سپس بقایای لشگر حسن بن کنون را به سمت جنوب رانده و تار و مار کرد.

در خلال این دوران حسن باقیمانده لشگر خود را گرد آورده نظام داد و بار دیگر بقصد نبرد با حکم بحرکت در آمد دو لشگر در مکانی بنام فحص مهران به نبرد پرداختند رشادت حسن و لشگریانش در این نبرد پیروزی را برایش به ارمغان آورد و لشگر اندلس را محاصره کرده و جمع کثیری را اعم از پیاده و سواره نابود کرد و سردار سپاه اموی محمد بن قاسم نیز در این نبرد کشته شد این واقعه در سال ۳۶۲ هجری اتفاق افتاد. بقایای لشگر اندلس که به این سوی آب آمده بودند به سبته گریختند و در آنجا موضع گرفتند و از آنجا پیکی نزد حکم فرستادند و نیروی کمکی خواستند.

در این هنگام حکم سپاهی گرد آورد و یکی از موالی خود و بزرگترین سپهسالارانش، غالب بن عبدالرحمن را که شهرت شهامتش بهمه جا رسیده بود به سرداری آن برگزید حکم علاوه بر این لشگر

انبوه و آنهمه ساز و برگ، اموالی گزاف در اختیار او گذاشت تا در استمالت قبایل نیز تلاش ورزد حکم او را فرمان داد که در نبرد ادرسیان پافشاری کند و ریشه آنها را برکنده و سراسر مغرب را از مخالفان حکومت اموی پاکسازی کند.

غالب در شوال سال ۳۶۲ هجری با این لشگر جرار از قرطبه بیرون آمد و در ناحیه جزیره خضراء از دریا گذشت و در قصر مضموره فرود آمد. حسن پس از اطلاع از ورود چنین سپاهی اموال خود را به قلعه حجر النسر سپرده و عازم نبرد شد با حيله غالب چند تن از رؤسای قبایل بربر از لشگر حسن جدا شدند که حسن را مجبور به پناهنده شدن به قلعه حجر النسر کرد که غالب قلعه را در محاصره گرفت از آنسو نیز لشگری امدادی از اندلس برای سپاه امویان فرا رسید حلقه محاصره روز بروز تنگتر میشد تا عاقبت با خیانت عده‌ای از اهالی شهر حسن مجبور به تسلیم و گردن نهادن به اطاعت حکم در سال ۳۶۳ هجری شد غالب بقایای ادرسیان را مورد تعقیب قرار داده و نهایتاً به دولتشان پایان داد حسن بن کنون با خانواده و جمعی از یارانش در اواخر همانسال با غالب راهی اندلس شدند در قرطبه از استقبال شایانی بعمل آمد ادرسیان را در خانه‌هایی که برایشان از پیش آماده کرده بودند، جای دادند بدین ترتیب حسن و فرزندانش قریب دو سال در نزد حکم ماندند در سال ۳۶۵ هجری به سبب

اختلافاتی که میان حسن و حکم پیش آمد که حاجب حکم به این اختلافات دامن می زد حکم آنان را با کشتی به تونس تبعید کرد ایشان از آنجا به مصر رفته و در کنف حمایت خلیفه فاطمی العزیز بالله مستقر شدند. خلیفه باگرامیداشت مقدم ایشان قول همکاری و مساعدت در کاری را که در پیش روی داشتند به آنها داد حسن تا سال ۳۷۳ هجری در مصر درنگ کرد در این سال خلیفه فاطمی طی فرمائی او را نزد بلکین به قیروان فرستاد و از او خواست تا حسن را در رسیدن به اهدافی که در نظر داشت یاری دهد.

حسن با لشگر اندکی که بلکین به یاری اش گسیل داشت رهسپار مغرب شد و بنام خود دعوت کرد، بسیاری از بربرها، پیرامونش را گرفتند بخصوص بنی یفرن علناً به اطاعت او درآمدند. این حرکت در زمان وزارت المنصور محمد بن ابی عامر بود که وزارت خلیفه خردسال هشام المؤید را بر عهده داشت. لشگریان المنصور حسن بن کنون را به شکست کشانیدند که منجر به تسلیم وی شد که پس از تسلیم در سال ۳۷۵ هجری وی را کشتند با مرگ حسن، دعوت ادرسیان در مغرب اقصی پایان گرفت و یارانش به اطراف پراکنده شدند.

در سال ۳۹۹ هجری محمد بن هشام ملقب به المهدی بجای خلیفه هشام المؤید بر تخت نشست خلیفه جدید شخصیتی سست

ولی ماجرا جو داشت. آنچه او را بحرکت در آورده بود گرایشهای کم ارزشی بودند که نه تنها هیچ هدف عالی را دنبال نمیکرد، بلکه بندازپای هر آشوبگری گشوده بود و هر گروه و حزب و طایفه‌ای از میراث دولت سرنگون شده بنی عامر سهم و نصیب خود را می‌طلبید، یکدسته مروانیان یا بنی امیه بودند، دسته دیگر غلامان عامری و یاران ایشان بودند که از لحاظ تعداد در خور توجه بودند، دسته دیگر نیز بربرها بودند.

پس از درگیری‌های فراوانی هشام المؤید و سپس بار دیگر سلیمان المستعین بر تحت خلافت تکیه زدند. در زمان سلیمان المستعین پسران حمود علی و قاسم، بازماندگان ادریسیان در اطراف قرطبه به‌مراه سایر بربرها که در بحکومت رسیدن المستعین نقشی بسزا داشتند فرود آمدند. سلیمان المستعین بخاطر جلب خاطر ایشان و در پاسخ به معاضدت ایشان در بحکومت رسیدنش ایالات اندلس را میان بربر تقسیم کرد و بدین ترتیب بنی حمود یعنی ادریسیان بر مرزهای جنوبی اندلس حاکم شدند. علی بن حمود بر مرز سبته و برادرش قاسم بن حمود بر حکومت جزیره خضراء طنجه و بلاد اطراف مانند زاهره منصوب شد این انتصابات در اوایل سال ۴۱۴ هجری بود کشمکش میان غلامان عامری که از بحکومت رسیدن بربرها هراسان شده بودند و امویان و بربرها اندلس را چند پاره نمود.

علی و قاسم و مرزهای حکومتشان را تنگه جبل الطارق از هم جدا می‌کرد. علی بن حمود غلامان عامری، دشمنان سلیمان المستعین را هم پیمانان طبیعی خود میدانست، از اینرو به رئیس آنها خیران صاحب‌المریه نامه‌ای نوشت و از نامه‌ای سخن گفت که در آن خلیفه هشام المؤید وی را به ولایت عهدی برگزیده و خواستار نجاتش از چنگ سلیمان شده بود. این نامه واقعیت داشت، وقتی هشام کار خود را پریشان دید و دولتش را در حال زوال یافت ولایتعهدی خویش را به علی بن حمود داد و وصیت کرد که پس از وی خلافت به علی برسد. بطور باور نکردنی دعوت علی بن حمود بسیار سریع منتشر شده حکام برخی ثغور جنوبی آندلس به این دعوت پاسخ دادند و زعیم بربرها از المریه به علی که در سبته شمال‌ترین شهر مغرب و هم مرز با جزیره خضراء مستقر بود نوشت که از آب گذشته و نزد ایشان فرود آید. علی بن حمود در اواخر سال ۴۰۶ هجری از سبته به جزیره خضراء آمد و در میان پیروان بربر به مالقه رهسپار شد. والی مالقه به عنوان ولایت عهدی المؤید به تبلیغ او پرداخت و خیران زعیم بربرها نیز در شهری مرزی میان مالقه و المریه به علی بن حمود پیوست، دو زعیم دست اتحاد بهم داده و قوای متحد خود را به انتظام آوردند و نقشه حرکت بسوی قرطبه را طراحی کردند آنگاه با علی بن حمود به شرط اطاعت از المؤید بیعت کرد و رهسپار قرطبه

شدند، در طول راه «زاوی بن زیری» و «حبوس صنهاجی» با جماعتی از بربرها از غرناطه رسید و به آنها پیوستند، خبر حرکت ایشان بسمت قرطبه برای جنگ به گوش سلیمان المستعین رسید و با سپاهی از بربر از قرطبه بیرون آمد که در ده فرسنگی قرطبه درگیر شده و نبرد سختی میانشان در گرفت که منجر به شکست سلیمان المستعین و اسارتش گردید.

در روز بیست و هشتم محرم سال ۴۰۷ هجری علی بن حمود به قصد قرطبه وارد و به جستجوی هشام المؤید پرداخت ولی او را نیافت وقتی از کشت شدن او مطلع شد پدر و برادر وی را که اسیر کرده بود به انتقام خون او کشت و با اعلام کشته شدن هشام برای خود بیعت طلبید، با او به خلافت بیعت کردند و الناصر لدین الله لقب گرفت بدینگونه حیات دولت امویان در اندلس پایان آمد.

وقتی علی بن حمود زمام امور را بدست گرفت بربرها را تحت فشار قرار داده و آتش تمرد و آشوب آنان را خاموش کرد که نتیجه آن هراس بربرها و سکوتشان شد. همچنین هرگرایش به خروج و عصیان را سرکوب کرده معارضان و مخالفان را از میان برداشت، خواه عرب، خواه بربر.

از سوی دیگر با مردم قرطبه سیرتی نیکو را دنبال کرده بساط عدل و دادگستری را گسترانید معاونان او در کار فرمانروائی جمعی از

اولیای خلافت پیشین بودند مانند ابوالحزم بن جمهور و دیگران اما اوضاع دائما بر وفق مراد نماند، خیران عامری، زعیم بربرها هنگامی که خبر مرگ هشام را شنید از خشونتی که نسبت به شورشیان روا داشته بود از خشم او هراسان شده و طبل مخالفت زد وی یکی از بازماندگان بنی امیه بنام المرتضی را بعنوان خلیفه علم کرد المرتضی پس از گرد آوری لشگری از طرفدارانش که مزدوران مسیحی نیز داخلشان بود راهی غرناطه شد، امیر غرناطه طی نبردی خونین او و یارانش را کشت، علی بن حمود وقتی خروج المرتضی را مشاهده کرد با مردم قرطبه که تصور می کرد بسوی المرتضی گرایش دارند سرگران کرد و دست بربر را برایشان گشوده داشت و خلع سلاحشان کرده بسیاری از اعیان ایشان را زندانی و اموالشان را مصادره کرد. ولی تقدیر در کمین علی بن حمود نشسته بود دیری نپائید که چند تن از غلامان قصر از موالی بنی امیه پنهانی در حمام او را کشتند. در همین زمان یعنی سال ۴۰۸ هجری رؤسای زناته خبر کشته شدنش را نزد برادرش قاسم فرستادند، وی که در آن زمان در اشبلیه بود شتابان خود را بقرطبه رساند و جایگزین خلیفه مقتول شد. دو تن از پسران علی یعنی یحیی و ادریس در سبته و مالقه ولایت داشتند بربرها در آغاز در مسئله خلافت بین فرزندان خلیفه و قاسم اختلاف داشتند ولی اکثریت پیرامون قاسم را گرفته و به طرفداری او برخاستند لذا خلافت

قاسم با این حمایت تثبیت شد.

قاسم مشاوران و ندیمان بد سرشتی را در حول و حوش خویش داشت لذا اعمال ایشان حکومت قاسم را به ضعف و سستی کشانید برادرزاده اش یحیی والی سبته منتظر فرصتی بود تا براو خروج کند با برادر خود ادریس موافقت کرد که مالقه را به او واگذارد تا بعنوان پایگاهی از آن استفاده کند یحیی یاران خود را اندک اندک در مالقه گرد آورد تا لشگری نیرومند تشکیل داد زعمای بربر نتوانستند میان قاسم و برادر زاده اش موافقتی ایجاد کنند یحیی با سپاه خود راهی قرطبه شد. قاسم از عاقبت کار بیمناک بود لذا خود را از کار کنار کشید و در سال ۴۱۲ هجری یحیی وارد قرطبه شده و در آنجا با او به خلافت بیعت کردند. بربرها و مردم اندلس هردو خلافتش را با خوشروئی پذیرفتند.

قاسم بن حمود در اشبیلیه استقرار یافت او نیز دعوی خلافت داشت. پس از ظهور حوادثی قاسم و برادر زاده اش یحیی باهم کنار آمدند و هر یک به خلافت دیگری معترف شدند. در سال ۴۱۳ هجری وضع فوق دیگر دوام چندانی نیافت زیرا بربرها خلع یحیی را اعلان نمودند لذا دوباره قاسم وارد قرطبه شده دوباره با او بیعت شد و او را امیر المؤمنین خواندند، در سال ۴۱۴ هجری مردم قرطبه بر علیه قاسم شوریدند مردم قرطبه دروازه های شهر را بستند و بربرها

شهر را محاصره کردند کار به شکست قاسم انجامید و به طرف اشبیلیه حرکت کرد پسرانش محمد و حسن نیز در اشبیلیه بودند، مردم شهر اشبیلیه از ورود وی ممانعت بعمل آورده و فرزندانش را نیز از شهر اخراج کردند، قاسم با خانواده‌اش راهی شریش شد. در این اثنا یحیی از مالقه به جزیره خضراء رفت، اموال عمویش قاسم و خاندانش در آنجا بود که یحیی آن را تصاحب کرد برادرش ادریس والی سبته بر طنجه نیز تسلط یافت قاسم طنجه را بعنوان ملجاء و پناهگاهی در نظر گرفته بود که چون کارش در قرطبه نا بسامان شد در آنجا رود. وقتی قاسم با بقایای یارانش به شریش رفت یحیی بجنگ با او روان شد و عمو و فرزندانش را باسارت گرفته و زندانیشان کرد. بربرهای مرز نشین مغرب به خلافت با یحیی بیعت کردند. قاسم مدت درازی در زندان ماند تا عاقبت در سال ۴۳۱ هجری در حدود هشتاد سالگی خفه‌اش کردند.

در سال ۴۱۴ هـ مردم قرطبه عبد الرحمن بن هشام اموی را بخلافت برگزیدند. این خلیفه و پس از وی المستکفی قریب دو سال ظاهری از خلافت اموی را پیاده کردند ولی دیری نپائید زیرا در سال ۴۱۶ هـ یحیی بن علی بن حمود او را خلع و بر تخت خلافت تکیه‌ای دو باره زد وی پس از ورود بر قرطبه آنجا را ترک و راهی مالقه شد، مالقه از اوایل سال ۴۱۷ هجری پایگاه و پایتخت مملکت او شد و

مدتی بهمان حال ماند. در محرم سال ۴۲۷ هجری یحیی در میان توطئه کثیفی که که از سوی وابستگان امویان طراحی شده بود توسط زمامداران اشبیلیه و سران برخی قبایل به قتل رسید پس از کشته شدن یحیی برادرش ادریس را فرا خواندند تا زمام ملک را بدست گیرد. ادریس در این هنگام والی سبته بود. یحیی دو پسر نوجوان بنام‌های ادریس و حسن داشت، در روایتی آمده که وی حسن را بولایت عهدی وصیت کرده ولی صغر سنش مانع این انتخاب بود، بدین گونه با برادر یحیی، ادریس در مالقه که مرکز خلافت حمودیان بود به خلافت بیعت کردند و او را المتأیّد بالله لقب دادند. وی ولایت سبته و توابعش را به برادر زاده‌اش حسن واگذار کرد و حاجبی نیز برایش به معاونت معین نمود مالک رنده و جزیره خضرا نیز به بیعت وی گردن نهادند. صاحب المریه و فرمانروای غرناطه باوی هم پیمان شده و در لشگرکشی وی بر علیه بنی مناد که قاتل برادرش یحیی بودند یاری کردند. در سال ۴۲۷ هجری لشگر متحد به حوالی اشبیلیه هجوم آورده و نبرد سختی با بنی مناد آغاز کردند. زعمای بنی مناد با لشگریان فراوان دست به غارت و چپاول و ناامن کردن نقاط مختلف اندلس زدند. در سال ۴۳۱ هجری ادریس در قلعه محل اقامتش در حال بیماری از دنیا رفت. پس از مرگ ادریس با پسرش یحیی در مالقه بیعت کردند. یحیی بن ادریس را القاسم بامر الله لقب دادند. از آن

طرف نیز حاجب حسن پسر یحیی برادرزاده ادریس بنام وی دعوت کرده و او را خلیفه خطاب کرد. حاجب حسن لشگری فراهم آورد تا با یحیی بجنگد که او از جنگ با پسر عمش سر باز زده و از خلافت کناره گرفت.

در مالقه با حسن بن یحیی در سال ۴۳۱ هجری بیعت شد و او را المستنصر بالله لقب دادند. غرناطه و سایر شهرهای اطرافش سر به فرمان حسن نهادند. حسن تمام امور را به دست حاجبش که مردی زیاده طلب بود سپرده بود که عاقبت هم در سال ۴۳۴ هجری فرمان قتل حسن را صادر و به اجرا گذاشته شد.

حاجب که نجا نام داشت به جزیره خضراء رفت، دو پسر قاسم بن حمود در آنجا بودند، مادرشان ربیعه نزد او آمد و به سرزنش او پرداخت که چرا ولایی را که با سروران خود داشته از یاد برده است نجا در حال شرمندگی از جزیره خضراء عازم مالقه شد. بیشتر سپاهیان از بربرها و غیره که از خویشاوندان مادری حسن بن یحیی بودند در راه او را کشتند سپس خود به مالقه رفتند حسن بن یحیی در ایام خلافت خود برادرش ادریس را زندانی کرده بود او را از زندان آزاد و به خلافت با وی بیعت کردند و او را العالی لقب دادند. العالی امیری نرمخوی و بخشنده و ادیب و شاعر بود معذالک جمعی یاران بد سیرت که از اراذل قوم بودند گردش را گرفته بودند در اواخر سال

۴۳۸ هجری پسر عمش محمد بن ادريس بن علی بن حمود بر او شورید ادريس با خانواده‌اش بطرف سبته حرکت کرد. در همان سال با محمد بن ادريس بیعت شد و به المهدی ملقب گردید و کارش در مالقه بالا رفت ولی برخی از شهرها از تأیید او سر بر تافتند، مخصوصاً شهر غرناطه که امیر آن بادیس، با وی معارضه و خصومتی شدید داشت. بادیس خود را از هر کس دیگری به زعامت شایسته‌تر می‌دید، محمد بن ادريس به انتظام حکومت و اصلاح امور مملکت پرداخت، مخالفین محمد بن ادريس که کار سخت‌گیری بر مردم را از حد گذرانده بود با بادیس به خلع او متفق شدند و قرار را بر بیعت با محمد بن قاسم بن حمود والی جزیره خضراء گذاشتند برخی دیگر از مخالفین بنارابر بیعت با ادريس بن یحیی‌العالی گذاشتند، بدینگونه سه تن از امرای حمودی در سه نقطه دعوی خلافت کردند، سه نقطه کوچک و نزدیک بهم. باید به این مدعی خلافت، آن خلیفه خیالی را که ابن عباد امرای اشبیلیه بنام هشام المؤید علم کرده بودند بیفزائیم مورخ اندلسی ابن حزم این وضع را که خود معاصر آن بود با تلخکامی به ریشخند می‌گیرد که «یک رسوائی بود که تا این زمان همانند آن در جهان اتفاق نیفتاده بود، چهار تن در مدت سه روز و در مسافت سه روز راه همه خود را امیر المؤمنین می‌خواندند و در یک زمان به نام همه خطبه خوانده شد.»

محمد بن ادریس، المهدی حدود شش سال برکرسی خلافت بود وقتی دشمنانش راهی برای غلبه بر او نیافتند دست به توطئه زده و کسی را وادار کردند که به او زهر بخوراند، این حادثه در اواخر سال ۴۴۴ هجری اتفاق افتاد پس از او با پسر برادرش ادریس بن عیسی بن ادریس بن یحیی بن حمود بیعت شد و به «السامی» ملقب گردید مدتی در مالقه ماند. ظاهراً پس از ابتلا به جنون از مالقه خارج شده و بصورت تاجری سرگردان می گردید، از دریا گذشته و به مغرب وارد شد سپس به سبته رفت تا در آنجا بدست حاکم سبته کشته شد.

ادریس بن یحیی العالی پس از خلع به سبته پناه برد در آنجا در کنف حمایت والی آنجا مستقر شد، مدتی نیز در رنده بود. وقتی السامی به هلاکت رسید به مالقه رفته و با شورو شوق مورد استقبال مردم قرار گرفته و بخلافت رسید وی در سال ۴۴۶ هجری پس از اینکه پسرش محمد بن ادریس را ولیعهد خود کرد، درگذشت.

پسرش محمد بجای او نشست و المستعلی لقب گرفت، بیشتر زعمای بربر و مقدم بر ایشان بادیس امیر غرناطه به مخالفت برخاست. در سال ۴۴۹ هـ بادیس با قوای خود به مالقه رفته و آنجا را تصرف کرد، المستعلی بیرون آمده به المریه و سپس از دریا گذشته به مليله وارد شد، مردم آنجا او را بحکومت خود برگزیدند، او تا سال ۴۵۶ هـ در آن مقام باقی بود که درگذشت. وی آخرین حکام بنی

حمود بود که در مالقه فرمانروائی کرد. در خلال این سالها (۷ سال) زعمای بربر متفق شده و با محمد بن قاسم بن حمود والی جزیره خضرا بیعت کرده بودند یحیی المتعلی هنگامی که عموی خود قاسم را خلع نمود، دو پسرش محمد و حسن را نیز در بند کشید وقتی که یحیی وفات کرد آن دو نیز آزاد شدند و محمد بن قاسم فرمانروای جزیره خضرا شد که بعدا توسط بربر با وی بیعت شد این بهنگامی بود که هنوز المهدی در مالقه بر سر کار بود، محمد بهوای بدستگیری خلافت به مالقه تاخت که مغلوب شد و به جزیره خضرا بازگشت و در سال ۴۴۰ هـ، در همانجا از دنیا رفت. پسرش محمد بجای او نشست و مدتی اندک بر جزیره خضرا فرمان راند، سپس پسرش قاسم بجای او نشست و الواثق لقب گرفت، خلافتش ضعیف و قلمروش اندک بود لذا خلافتش اندک زمانی دوام داشت. ابن عباد فرمانروای اشبیلیه عزم یکسره کردن کار خلافت حمودیان را در سر می پروراند، لذا سپاهی به جزیره خضرا فرستاد و از دریا و خشکی آنها محاصره کرد، قاسم بسرعت تسلیم شد و امان خواسته خود و اهلبیتش در سال ۴۴۶ هـ از جزیره خضرا خارج شدند و تحت حمایت فرمانروای المریه بود تا در سال ۴۵۰ هـ درگذشت. در همین وقت بادیس امیر غرناطه، مالقه را از المستعلی در سال ۴۴۹ هـ گرفته بود و دولت حمودیان در آنجا فرو ریخته بود. بدینگونه دولت حمودیان از مالقه و جزیره خضراء فرو ریخت و قدرتشان پس از آنکه

قریب نیم قرن بر ثلث جنوبی اندلس و مرزهای شمالی مغرب فرمان می‌راندند، فروکش کرد.

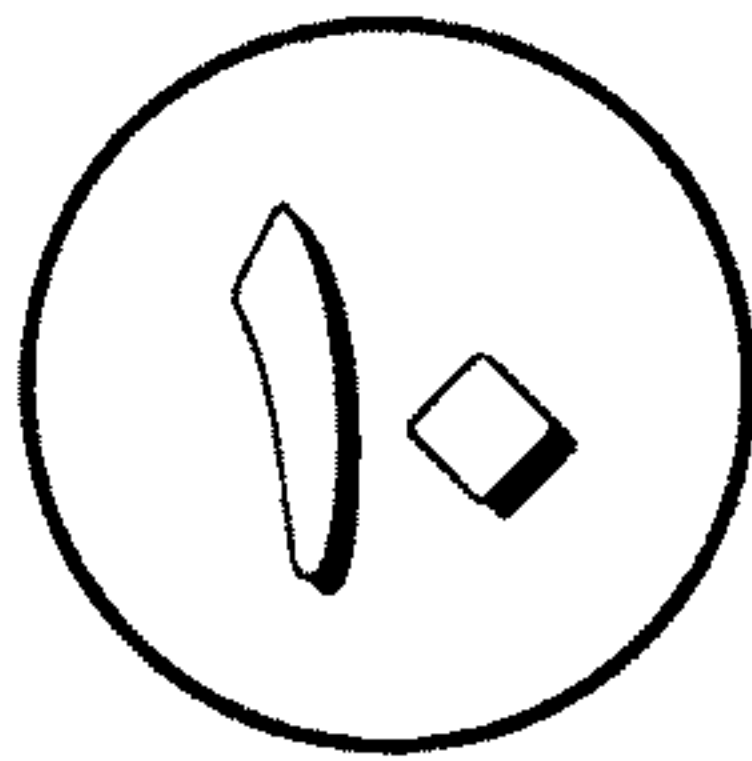
ج) قیام موحدین:

تقدیر چنان بود که دولت نیرومند مرابطین با آن عظمت، سرایشب انهدام را رو در روی خود متأثر از یک جنبش کوچک دینی بنگرد. این جنبش دینی بوسیله فقیهی که در نخست مردی کم‌اهمیت بود بوجود آمد و چون پا گرفت پس از مبارزه‌ای کوتاه به حیات دولت مرابطین پایان داد. این جنبش، جنبش محمد بن تومرت ملقب و مشهور به «مهدی» بود.

در تاریخ اسلام به کمتر حرکتی برخورد می‌کنیم که در آغاز این همه کم‌اهمیت بنظر آید و منجر به نتیجه‌ای آنچنان عظیم شده باشد و حرکت محمد تومرت سوسی چنین حرکتی بود. وی که خود را بجامه مهدویت آراسته بود یکی از دولتهای بزرگ اسلامی را بوجود آورد که هم از جهت گسترش قلمرو فرمان و هم از جهت قدرت و سلطه کم‌نظیر بود دولت او دولت بزرگ موحدین نام گرفت.

حرکت ابن تومرت در نوع خود دومین حرکت در مغرب اسلامی بشمار می‌رود، حرکت نخست، حرکت شیعیان فاطمی بود که به پدید آمدن دولت عظیم فاطمیان در مصر انجامید و از تونس آغاز شد. اولین خلیفه ایشان عبیداله نیز مدعی بود که مهدی منتظر است.

بخش



مهدی دروغین و
افکار و تعالیم و آثارش

محمد بن تومرت (مهدی دروغین)

در او آخر سال ۵۱۴ هجری در شهر مراکش نخستین نشانه‌های یک جنبش دینی به زعامت محمد تومرت بر ضد دولت مرابطی آشکار گردید. در یکی از روزهای جمعه آن سال مردی ریز نقش در جامه فقیران به مسجد جامع داخل شد در نزدیکی محراب در موضعی که ویژه امیر المسلمین بود نشست وقتی برخی از خادمان و کارگزاران مسجد بر او اعتراض کردند این آیه را خواند: «انّ المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا» و هنگامی که امیر المسلمین علی بن یوسف بن تاشفین به مسجد آمد حاضران بپا خواستند ولی این مرد از جای خود نجنبید. وقتی نماز پایان یافت برخاست و بر علی سلام کرد و گفت: «در کشور خود منکرات را منع کن زیرا تو مسؤول رعیت

خود هستی» اینرا گفت و گریست. امیر پاسخی نداد و بهنگام مراجعت به قصر خویش از احوال آن مرد پرسید گفتند: تازه به این شهر آمده، به میان مردم می رود. و می گوید که دین بر باد شده است. وقتی وزیر علی بن یوسف نیازش را پرسید گفت نیازی جز تغییر منکرات ندارم.

این مرد ریز نقش محمد بن تومرت بود که از سفر مشرق بازگشته و اکنون به مراکش آمده بود شهرهای شمالی مغرب را گشته و در هر جا سخن از امر به معروف و نهی از منکر گفته بود. اصل او از سوس بوده و بسال ۴۸۵ هجری متولد شده بود. در باب نسبش روایات مختلف است آنچه مورد اتفاق است اینست که او ابو عبدالله محمد بن عبدالله نام دارد. نسبش به اهل بیت توسط برخی روایات بدینگونه ادامه می یابد عیسی بن عبیدالله بن ادریس بن ادریس بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن فاطمه بنت رسول الله ﷺ برخی از مورخین دوران موحدی نسبش را تا اهل بیت بدینگونه نوشته اند: محمد بن عبدالله بن عبدالرحمن بن هود بن خالد بن تمام بن عدنان بن صفوان بن سفیان بن جابر بن عیسی بن عطا ابن ریاح بن یاسر بن العباس بن محمد بن الحسن بن علی بن ابیطالب.

در کنار ایشان مورخانی نیز بوده اند که معتقدند این نسبنامه ادعائی بیش نیست از جمله مطروح القیسی که می گوید ابن تومرت مردی از

طایفه هرغه از قبایل مصموده است در باب پرورش ابن تومرت گفته‌اند که در خاندانی پرهیزگار و اهل عبادت بوجود آمده بود لذا قرآن می‌خواند و دوستدار علم بود در جوانی او را اسافور می‌گفتند که معنی آن نور بسیار است زیرا در مساجدی که بیتوته می‌کرد روشناییهای فراوانی می‌افروخت.

ابن تومرت در تعالیم دینی خود از آراء و نظریات غزالی تأثیر پذیرفته. وی در خلال تحصیلاتش در مشرق از نظریات علمای مشرق در علوم کلام و اصول و سنت آگاهی یافته. ابن خلدون میگوید که تحت تأثیر تعالیم اشاعره بوده و از آنان علم آموخت و طریقه ایشان را در جانبداری و دفاع از عقاید سلف تحسین میکرد و نیز در تأویل متشابه از قرآن و حدیث پیرو آنان بود. تأثیر عقاید غزالی در آراء ابن تومرت و احکام و سنن دینی او بویژه آنجا که با سنن دینی موجود در مغرب بمبارزه برمی‌خیزد مشهود می‌شود.

این مبارزه بیشتر براساس تعالیم کلامی غزالی استوار است وی پس از گذراندن زمانی چند به تحصیل در مشرق آهنگ مغرب کرد. ابن خلدون میگوید «در علم دریائی دمان بود و در دین شهابی فروزان» و ابن تومرت در اواخر سال ۵۱۱ هجری بقصد مغرب از اسکندریه به کشتی نشست و گویند چون در اسکندریه به سبب نهبی از منکر آشوبی بر پا کرده بود از آن شهر تبعیدش کردند، وی در همان

کشتی که او را به مغرب می برد امر به معروف و نهی از منکر میکرد. چنانکه مسافران کشتی را به اقامه نماز و خواندن قرآن و امیداشت، چنان بر مردم سخت گرفت که مسافران او را به دریا افکندند وی نصف روز همچنان در کنار کشتی شنا کرد بی آنکه آسیبی ببیند وقتی چنان دیدند کسی را فرستادند تا او را از آب بیرون کشید. این امر سبب شد که در نظر مردم بزرگ آید و در اکرام او مبالغه نمایند.

هنگامی که به شهر مهدیه رسید در یکی از مساجد ساکن گردید غیر از کاسه ای و عصائی چیز دیگری نداشت با شنیدن خبر ورودش طالبان علم پیرامونش را گرفته و به فرا گرفتن انواع علوم از وی مبادرت کردند. در شهر هنگامی که چیزی از آلات طرب یا شرابخواری را می دید فی الفور می شکست و نابود میکرد و بلحاظ این کردارش آزار زیادی از مردم میدید ابن تومرت از مهدیه به بجایه رفت و در مراسم عیدی حاضر شد، دید زنان و مردان و پسران زینت کرده با چشمان سرمه سای و آراسته به زیورها در کنار هم ایستاده اند، ابن تومرت آنان را اذیت سختی کرده و جمعشان را پراکنده ساخت و شادمانی عید را در کامشان تلخ گردانید، کار به هرج و مرج کشید تا آنکه برخی زیور زنان را ربودند. والی شهر وقتی تحقیق کرد دانست که این آشوب را آن فقیه سوسی بر پا کرده است لذا ترتیبی داد تا مناظره ای تشکیل دهند، در آن مناظره هر چه ایشان پرسیدند ابن

تومرت فی الفور پاسخ داد ولی هیچ یک از حاضرین به سؤالهای او پاسخی نتوانستند بدهند از اوضاع این شهر نگران شده راهی منطقه‌ای نزدیک بجایه بنام ملاله شد، چندی در میان ایشان زیست، تدریس میکرد و چون فارغ میشد روی تخته سنگی بر کنار راه می‌نشست، روزی مردی سالمند و جوانی خوش منظر از راه رسیدند، این جوان زیبا روی کسی جز عبدالؤمن علی بن علوی نبود مردی که مقدر شده بود که از اصحاب بزرگ مهدی گردد و از بزرگترین سرداران و جانشینان وارث دولت او و بنیانگذار اصلی دولت موحدی باشد.

ابن تومرت از احوال او پرسید و چون دانست که جهت کسب علم به مشرق می‌رود او را گفت که علم و شرف و نام بلند که به طلب آنها برخاسته اکنون در همینجاست و اگر در همنشینی و صحبت او در آید به همه آنها خواهد رسید.

پس از استقرار ابن تومرت در پایتخت مرابطین وی همچنان به فعالیت‌های خویش در باب امر به معروف و نهی از منکر ادامه میداد تا اینکه روزی حادثه‌ای رخ داد و توجه مردم به ابن تومرت و دعوت او جلب گردید از این قرار که «الصوره» خواهر علی بن یوسف بن تاشفین در میان موکب خود بیرون آمد، جمعی از کنیزان خوبروی همراه او بودند و همه به عادت مرابطین بدون حجاب، زنان مرابطین بی حجاب بودند و مردانشان چانه و دهان خود را می‌پوشانیدند وقتی

ابن تومرت آنان را دید به زنانی که با سر برهنه از خانه بیرون آمده بودند نهیب زد که صورت خود را بپوشانند آنگاه او و یارانش به صورت چارپایان ایشان زدند و امیرزاده از اسب افتاد و شهر دچار آشوب شد و همین امر بود که موجب اخراجش از مراکش شد.

ابن تومرت در پانزدهم رمضان سال ۵۱۵ هـ پس از اینکه پیروانش رو به فزونی نهاده بود خطبه‌ای آغاز کرد و اعلان کرد که او مهدی منتظر است وی از قبل در مورد روایات آخر الزمان و خصال مهدی و اوضاع زمان که بیشتر با دوران مرابطین همخوانی داشت با اصحاب خود فراوان صحبت کرده بود خطبه‌اش از این قرار بود: «سپاس خداوندی را که هرچه خواهد میکند و به هرچه خواهد حکم می‌فرماید. کسی نیست که فرمان او را رد کند یا حکمش را به تعویق اندازد درود او بر سید ما محمد رسول خدا که به امام مهدی بشارت داد. آنکه می‌آید و زمین را از عدل و داد پر میکند پس از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد. چون حق بوسیله باطل نسخ گردد و جور عدل را براند او را مبعوث میدارد. مکان او در مغرب اقصی است که زادگاه اوست و زمان او در آخر الزمان است. نام او نام رسول الله ﷺ است و نسب او نسب نبی ﷺ است در عصری که جور امراء آشکار شود و زمین پر از فساد گردد. این زمان، آخر الزمان است، نام همان نام است، نسب همان نسب است و عمل همان عمل است.»

پس از این خطبه ده تن از اصحاب و ملازمین او به نزدش دویدند و بعنوان مهدی منتظر و امام معصوم با وی بیعت کردند که این ده تن را عشره اول نامید و نیز المهاجرین الاولین والجماعه نیز می گفتند پس از این ده تن پنجاه تن دیگر بیعت کردند که آنها را اهل خمسین نامید و ایشان طبقه دوم اصحاب او بودند سپس هفتاد تن بیعت کردند و اهل سبعین نامیده شدند و طبقه سوم اصحاب خوانده شدند.

این سه طبقه مخلصترین اصحاب مهدی بودند و نیرومندترین ایشان؛ ابن تومرت انصار و اصحاب خود را پس از این سه طبقه بر اقسام دیگری نیز تقسیم نمود، طبقه چهارم طالبان علم بودند و طبقه پنجم همه حافظان قرآن که طلاب کم سن و سال بودند. طبقه ششم را اهل الدار نامید، اینان خویشان و عشیره و خواص خادمان او بودند طبقه هفتم مردم هرغه شهر ابن تومرت و موطن قبیله او بود. طبقه هشتم اهل تینملل بودند، طبقه نهم اهل جد میوه و طبقه دهم اهل جنفیسه و طبقه یازدهم اهل هنتانه و طبقه دوازدهم مرکب از سپاهیان بود و طبقه سیزدهم جنگجویان و تیراندازان و طبقه چهاردهم «الفرات» نامیده شده بود که کودکان و نوجوانان بودند ابن تومرت یا همان مهدی قلابی پس از آن برای هر طبقه نظام خاصی معین کرد و رتبه‌هایی را تعیین نمود و برای هر طبقه‌ای وظیفه‌ای گذاشت که در سفر و حضر حق تجاوز از وظیفه را نداشتند. آنگاه برای

هر کس که سرپیچی از اوامر او را نماید مجازات اعدام را مقرر کرد، و... بسیاری قوانین منظم دیگر. مهدی برای رواج آئین خویش سخت می‌گرفت و زمام امور را با حزم و کفایت در دست داشت، همین نظام بعدها اساس دولت موحدین شد. پس از پایان گرفتن بیعت یارانش او را المهدی و الامام المعصوم لقب دادند، المهدی و اصحاب او و اهل آن دعوت «الموحدین» نام گرفتند.

ابن تومرت برای اصحابش کتابی در توحید نوشت و آنرا «المرشده» نامید موضوع کتاب معرفت خدای تعالی و علم به حقیقت قضا و قدر و ایمان به آنچه بر بندگان خود مقرر داشته و امر به معروف و نهی از منکر بود. کتاب متشکل از عشرها، حزبها، و سوره‌ها بود یارانش را میگفت هر کس این توحید را فرا نگیرد موحد نیست بلکه کافر است متابعت از او جایز نیست و از ذبیحه او نباید خورد.

وی همچنین کتابی بزبان عربی نوشت در باب عقیده و علم و امامت، این کتاب را شاگردش عبدالؤمن بن علی از او روایت کرده و چون با عبارت «أَعَزُّ مَا يَطْلُبُ» آغاز میشود، به همین عنوان نامیده شده است. ابن تومرت به انتشار دعوت خویش و رسوخ آن در دل اصحاب پافشاری میکرد چون مردی فصیح و گشاده زبان بود و در وعظ کلامی رقیق داشت سخنش به دلها می‌نشست یارانش در کوهستانهای «مصامده» می‌گردیدند و مردم را به امامت و مهدویت او

فرا می خواندند، مردم از هر سو دسته دسته بسوی او می آمدند و به امامت با وی بیعت می کردند و به دیدار او تبرک می جستند تا کم کم کارش بالا گرفت و آوازه اش در همه جا پراکنده شد و یارانش فزونی یافت و او خود در برابر مرابطین بصورت خطری عظیم خودنمایی کرد.

مسلم بود که محمد بن تومرت که دیگر المهدی خوانده میشد وقتی بنیان کار خویش را استوار دید و انبوه یاران خود می نگریست برای نبرد با مرابطین مهیا گردید وی پس از بیعت با موحدین به آنان اعلان آمادگی جنگی داد لذا به ترتیب لشکر پرداخت و برای هر ده نفر نقیبی معین کرد که این ترتیب و طرحهای مبتکرانه جنگی او عمده ترین دلیل پیروزی در نبرد با مرابطین بشمار می رفت در سال ۵۱۶ هجری اولین پیروزی در اولین جنگ موحدین با مرابطین نصیب ایشان شد و این پیروزی سبب بالا گرفتن کار ابن تومرت شد و نام او بر سرزبانها افتاد و بر پیروانش افزوده شد روحیه موحدین را اثری عظیم بخشید. در نبرد دوم مرابطین لشگری عظیم تر تدارک دیدند و راهی کارزار شدند ولی قبل از آغاز نبرد سپاه مرابطین را وحشتی فرا گرفت که بی هیچ نبردی پا به فرار گذاشتند و موحدین بر لشکرگاهشان مستولی شده و هر چه بود به غنیمت بردند. علی بن یوسف مرابطی از این شکستهای پی در پی دریافت که مسئله یک فتنه محلی نیست و ابن تومرت یک شورشگر عادی نیست بلکه حادثه بسی عظیم تر از

اینها است و جنگشان با موحدین مسئله مرگ و زندگی است، ابن تومرت نیز با کیاست دریافت که با این پیروان سرسختی که دارد تا برافکندن دولت مرابطین جز چند قدمی باقی نمانده است. در سال ۵۲۰ هـ ابن تومرت محیای آخرین نبرد و یکسره کردن کار مرابطین در مراکش شد این در زمانی بود که به اوج قدرت رسیده بود و در میان قبایل نفوذی بسیار پیدا کرده بود این نبرد به شکست موحدین انجامید. تومرت در این روزها بیمار بود. وقتی خبر شکست لشکرش را شنید از احوال عبدالؤمن پرسید وقتی گفتند زنده است گفت: «سپاس خدا را که نهضت شما باقی ماند».

ابن تومرت در سال ۵۲۴ هجری از دنیا رفت. به ادعای مورخان هم عصر موحدین، ابن تومرت از بزرگترین و دانشمندترین و هوشیارترین افراد زمان خود بود روحی قوی داشت که دیگران را سخت تحت تأثیر نیروهای روحی خویش قرار میداد در کنار این هوشیاری و علم، منطقی قوی داشت که در مناظره حریف را مجاب می کرد همچنین خطیبی سخنور بود و در عین فصاحت هم به عربی و هم به زبان بربری شاید چند زبان دیگر سخن می گفت و مستمعان خویش را شیفته خویش می نمود. ابن خلدون نقل کرده که چون شنیده بود مهدی زن اختیار نمی کند، در زندگی خویش زن اختیار نکرد.

ابن خلدون در متن بلندبالائی در یکی از نوشته های خویش به

طرفداری و دفاع از محمد بن تومرت پرداخته و وی را بسیار بلند مرتبه تر از کسانی که آرای وی را تخطئه کردند دانسته و بسیار از روش پرهیزگاری و زهد وی تمجید بعمل آورده که این دفاعیات ابن خلدون توسط بسیاری از نویسندگان و مورخان اهل سنت محل اشکال واقع شده است.

ابن تومرت موفق شد نوعی حکومت دین سالاری (تئوگرافی) تأسیس کند، جماعت یا اصحاب عشره، نخستین اعضاء و وزرای آن دولت بودند. امور مهم را با آنان در میان می نهاد. ابن تومرت برای لشکر خود علمی سفید برگزید که در یک سوی نوشته شده بود «الواحد الله. محمد رسول الله. المهدی خلیفة الله» در طرف دیگر. «وما من اله الا الله وما توفیقی الا بالله وافوض امری الی الله» نوشته شده بود.

در مورد چهره ابن تومرت چنانکه در روایات وصف او آمده، مردی بود میانه بالا. خوش اندام، دندانهای جدا از هم سری بزرگ، رنگ پوستش قهوه‌ای بود، چمشانش فرو رفته بانگاهی تیز، بینی عقابی و صورتی کم گوشت و خال سیاهی بر کف دست راستش بود المهدی تومرت به اتفاق قول مورخان در تینملل خاستگاه دعوتش و مهد دولت موحدی بخاک سپرده شد.

از ابن تومرت دو کتاب که مشتمل بر اساس دعوت دینی او

می‌باشند، بجا مانده «اعز ما یطلب» و «موطأ الامام المهدی» وی کتاب اولی را با این عبارت پر طنین آغاز میکند: «اعز ما یطلب و افضل ما یکتسب و انفس ما ینخر و احسن ما یعمل، العلم الذی جعله الله سبب الهدایه الی کل خیر، هو اعز المطالب و افضل المکاسب و انفس الذخائر و احسن الاعمال».

اولین چیزی که در اسلوب این کتاب جلب نظر می‌کند جزالت و فصاحت آنست وی با آنکه مردی بربری است غالباً آراء خود را در اسلوبی قوی و بیانی متین بزبان عربی ارائه میدهد در عین حال به دسته بندی کردن و تقسیم مطالب سخت موله است و هر موضوع را به ابواب و فصول تقسیم می‌کند وی در بررسی اخبار متواتر و ذکر اقسام و خصوصیات هر کدام میگوید: «برترین تواترها آنست که از مدینه بیرون آمده باشد، زیرا اسلام و شرایع پیامبر و صحابه همه در مدینه بوده‌اند از اینرو عمل مردم مدینه بر دیگر مسلمانان که در جایهای دیگرند حجت است».

این تومرت از نماز نیز سخن می‌گوید و در ضمن آن بسیاری از آیات قرآن و احادیث نبوی را نقل میکند تا برای اقوالش شواهدی صادق باشند وی معتقد است که شریعت از طریق عقل اثبات نمی‌شود وی از «عموم و خصوص و مطلق و مقید و مجمل و مفرد و ناسخ و منسوخ و حقیقت و مجاز و کنایه و تعریض و تصریح و اسماء

لغوی که عرف بر آنها غلبه یافته و آنها را تخصیص داده و اسما منقول از لغت به عرف شرع، بحث می‌کند و همه این مسائل را در پرتو دین می‌گشاید وی در عرصه عقاید خویش از توحید سخن می‌گوید و از دلایل وجود باری تعالی و تنزیه او و تشبیه.

تومرت و مهدویت:

مهمترین مطلبی که در کتاب ابن تومرت آمده سخن او از امامت و امام معصوم و مهدی و علامات اوست. و نیز سخن از قیام طایفه‌ای که در آخر الزمان برای مقاتله در راه حق قیام می‌کنند میتوان این فصل را جوهر و اصل کتاب و مذهب و لبّ دعوت سیاسی او بحساب آورد. زیرا امامتی که بخود بسته بود شعار سیاسی و پایه زعامت و قدرت او بود و نظریه مهدی منتظر جامه‌ای روحانی بود که خود را به آن آراسته بود تا مؤید مشروعیت امامت و قداست او باشد. آنچه مسلم است امامت شعار دعوت دینی و سیاسی شیعه بوده و در طول تاریخ اختصاص به اهل بیت رسول الله داشته است، نه دیگران، ولی ابن تومرت به نظریه امامت تمسک می‌جوید در حالی که از دعوت تشیع تا حدودی فاصله دارد و البته بخاطر اینکه به امامت خود جنبه شرعی دهد بسی آزمند است که خود را به اهل بیت منتسب سازد.

ابن تومرت در باب امامت می‌گوید: «این بابی است در علم و آن وجوب اعتقاد همگان است به امامت. امامت رکنی از ارکان دین

است و ستونی است از ستونهای شریعت. اقامه حق در دنیا ممکن نیست، مگر به وجوب اعتقاد به امامت در هر زمانی از زمانها تا روز قیامت هیچ زمانی نیست مگر آنکه در آن زمان امامی بوده است که حق را در روی زمین برپا می داشته است.

از زمان آدم تا نوح و پس از او تا ابراهیم... امام باید معصوم باشد از باطل، تا بتواند باطل را منهدم سازد زیرا باطل، باطل را منهدم نمی سازد. وی سپس باز می گردد به اهمیت امامت به مثابه رکن اساسی از ارکان دین و وجوب اعتقاد به آن و خضوع در برابر آن و می گوید: «امامت اصل و عمود دین است در همه زمانها و اعتقاد سلف صالح و اهم سالفه است تا ابراهیم و پیش از او. اعتقاد به امامت دین است و عمل به آن دین است و التزام آن دین است. معنی امامت اتباع و اقتداء و سمع و طاعت و تسلیم و امتثال امر است و اجتناب از آن نهی شده و اخذ به سنت امام، در قلیل و کثیر».

ابن تومرت خود را امام و مهدی معرفی کرده است زیرا برای تأثیر در نفوس و تأکید زعامت دینی و سیاسی خود و جلب مردم به زیر پرچم خویش هیچ راهی از این بهتر نیافته است. در جایی مردم را چنین مخاطب ساخته می گوید: «این سخنان را انکار نکند مگر کسی که کافر باشد یا منکر یا منافق یا کور باطن یا بدعتگذار و یا مارق یا فاجر یا فاسق یا رذل و فرومایه و یا کسی که به خدا و روز قیامت اعتقاد نداشته باشد».

همانگونه که در پیشگفتار این کتاب گذشت اعتقاد به ظهور مردی در آخر الزمان که ناجی و فریادرس مظلومان و منتقم از ظالمان خواهد بود در تمام اعتقادات و ادیان و مذاهب و ملت‌های مختلف وجود دارد، در دین مبین اسلام نیز چنانکه می‌دانیم این عقیده مسبوق به عهد حیات حضرت رسول می‌باشد و شمار احادیثی که به وجود ظهور مهدی (عج) مبتنی است نیز از شمار خارج است، و همچنین این اعتقاد رکن رکن و اصلی‌ترین پایه اعتقاد تشیع می‌باشد.

لذا قیام دولت فاطمیان شیعه در تونس و سپس در اوایل قرن چهارم در مصر بر پایه این اعتقاد بوجود آمد، محمد بن تومرت نیز علیرغم تمایزاتی که با فرهنگ تشیع و خود شیعه داشت کوشید که خود را به کسوت مهدی بیاراید. از این رو می‌بینیم پس از بیان اهمیت امامت بعنوان رکن اصلی اسلام با قدرت و هیجان و حماسه بسیار موضوع مهدویت را مطرح می‌نماید.

ابن تومرت سخن خود را با بیان احوال دوره بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای چهارگانه آغاز می‌کند و به شرح تفرقه و فتنه‌هایی که پس از پایان آن دور بر جهان اسلام سایه افکند می‌کشد و از آن این چنین تعبیر می‌کند: «این دوره دوره‌ای است که علما می‌روند و جهال ظاهر می‌شوند، صالحان می‌روند و طالحان می‌مانند، امینان می‌روند و خائنان جای ایشان را می‌گیرند، پیشوایان رخ در نقاب خاک می‌کشند و بدعتگذاران ظهور می‌کنند راستگویان می‌میرند و

دروغگویان آشکار می‌گردند، اهل حقایق می‌روند و اهل تعدیل و تغییر و تلبیس و تدلیس دست بکار می‌شوند تا امور دگرگون و حقایق منقلب و احکام تعطیل و علوم فاسد و اعمال مهمل می‌شوند و سنن می‌میرد و حق رخت بر می‌بندد و عدل از میان می‌رود و جهان از جهل و باطل تیره و تاریک می‌گردد و از فسق و کفر و عصیان سیاه شده و با بروز بدعتها و اهواء رنگ دیگری می‌گیرد و سراسر جور و ظلم و هرج و مرج و فتنه می‌شود.

در این زمان غربت و عصر معکوس شدن امور و قلب حقایق و تبدیل احکام، مهدی ظهور کرد، خداوند تعالی او را برگزید و معانی هدایت را در او به ودیعت نهاد و او را وعده داد که بار دیگر امور معکوس شده را به قاعده اول بازگرداند و آن بنا را به نیروی او ویران سازد تا به اذن خداوند بر پایه حق استوارش سازد، علم از معادن علم بیرون آید و پرتو او همه جهان را روشن سازد و جهان بوسیله او پراز عدل گردد در حالی که پیش از او پراز جور شده بود... اینهاست آنچه خدا به مهدی وعده داده و وعده حق خلاف پذیر نیست».

وی آنگاه برای پیروان خود که باید دعوت او را بدون چون و چرا بپذیرند چنین توصیه می‌کند. «پس علم به مهدی واجب است و شنیدن فرمان و فرمانبرداری او واجب است اتباع و اقتداء به افعال او واجب است، ایمان به او تصدیق او بر همگان واجب است، تسلیم به او واجب است، راضی بودن به حکم او واجب است... رفع امور به

طور کلی به او لازم است موافقت با او موافقت با خدا و رسول اوست. او از همه به خدا آگاه‌تر است و از همه به خدا نزدیک‌تر. به وجود او آسمانها و زمین برپای است. رسیدن به سعادت در موافقت با اوست و دست یافتن به برکات در اطاعت او».

ابن تومرت در همان حال که سخن از مهدی منتظر می‌گوید و از این اندیشه و اعتقاد برای استحکام مبادی دینی و سیاسی دعوتش سود می‌جوید. از حمله بر ضد مرابطین که آهنگ بر افکندن دولت ایشان را داد غافل نیست از این رو در کتابش فصلی را برای کوبیدن آنها اختصاص می‌دهد منتها این حمله خود را به نوعی با قداست می‌آراید و با مبانی دینی استحکام می‌بخشد و از آنان به مبطلین، ملثمین و مجسمین یاد میکند او سپس در ادامه کتاب در فصلی خاص از نماز و فضیلت آن و طهات و غیره سخن گفته سپس از تبدیل و تغییرهایی که بعد از رسول خدا ﷺ بوقوع پیوست سخن می‌راند و در این فصل به ذکر مهدی پرداخته از احادیثی که درباره او روایت شده و دلالت دارد بر اینکه مهدی از اهل بیت است و نام او همانند نام پیامبر است و او زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و مهدی از عترت رسول الله ﷺ و از فرزندان فاطمه ﷺ است و از خروج دجال و هزیمت آن سخن می‌گوید. کتاب (أعز ما یطلب) ابن تومرت را میتوان بیشتر بعنوان وصیت نامه سیاسی وی قلمداد کرد کتاب دیگرش الموطأ بیشتر در باب احکام و معاملات و فروع

میباشد که ارتباطی با متن حاضر ندارد ولی این نکته قابل ذکر است که براساس اقوال مورخین این کتاب مختصر شده کتاب مالک امام مذهب مالکی است.



از ابتدای شروع بحث این کتاب چندین نکته مهم و اساسی که کل ماجرای داستان جزیره خضراء بر محور این موارد می چرخد را مورد بررسی قرار دادیم که جهت حضور ذهن خواننده محترم بار دیگر از نظر می گذرانیم.

اول اینکه جهت اثبات این موضوع که منابعی که در آن معتقدات ناب شیعه خصوصا اعتقاد به امام زمان و منجی عالم در آن به تفصیل و مشروحا آمده در دسترس هر شخصی، اهل یا نا اهل بوده و هست، و ثانيا این اعتقاد ریشه در تمامی ادیان دارد و هر آئینی به فراخور اصول اعتقادی خویش به نوعی به این موضوع اشاره کرده است و اینکه صاحبان قدرت در طول تاریخ هنگامی که چنین پیشگوئیهای را در دسترس داشتند یا خود اقدام کرده اند و یا توصیه های اکیدی مبنی بر مبارزه با چنین شخصی را از خود بیادگار گذاشته اند. در بخش اول کتاب موضوع مهدویت را از دیدگاه های ادیان و معتقدات مورد بررسی قرار دادیم دوم اینکه موضوع تحریف را با مثالهایی که امروزه در جریان عادی زندگی مذهب ما حضورشان مشاهده می شود مورد

بررسی قرار دادیم و دانستیم که رشته برخی عقاید خودمان نیز ریشه در انحرافی چند صد ساله دارد و به یقین باید بدانیم موضوعی به اهمیت مهدویت اگر از دستبرد تحریف مصون می ماند جای شک و شبهه بود! لذا حرکتهای انحرافی را در راستای تخطئه اصول اعتقاد به مهدویت نبایستی از نظر دور داریم.

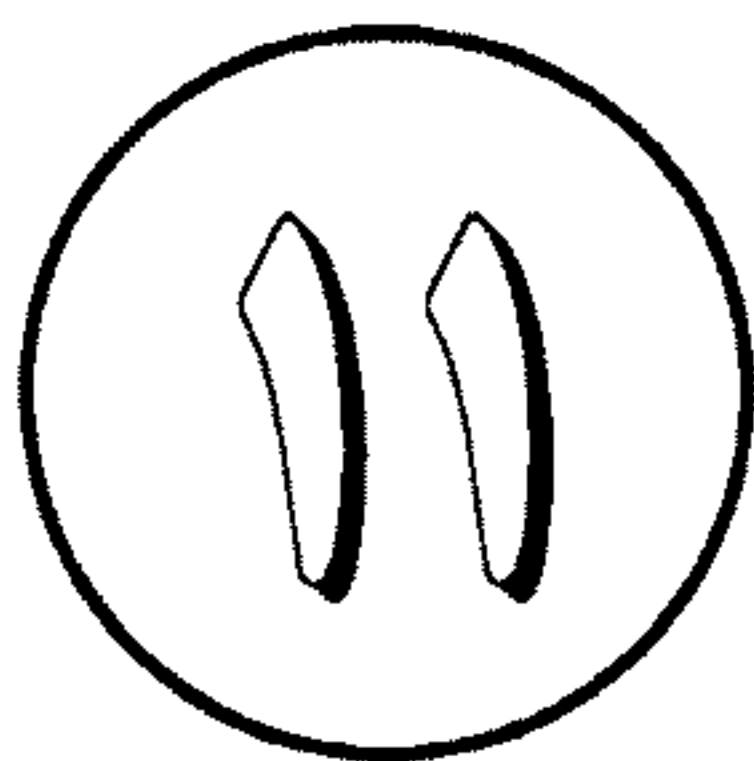
در قسمت سوم کتاب متن داستان جزیره خضرا و داستان انباری را نظر گذرانیدیم و پس از آن سعی شد تا توضیحاتی را که ملزم به ادای آنها بودیم با بررسی موضوعی داستان در متن کتاب آوریم که بررسی تاریخ شیعه و دشمنی هائی که در طول این تاریخ بر شیعه روا داشته شده را از نظر گذرانیدیم.

در بخش چهارم باز در ادامه بررسی موضوعی داستان جزیره خضراء به کانون عوامل ساخته شدن داستان پرداختیم بدین معنی که اندلس مسلمان را که هر دوی این داستانها در حول و حوش آن (بنا به اظهار راویان) اتفاق افتاده تا عصر حاضر مورد بررسی قرار دادیم و در ادامه بررسی تاریخ اندلس مسلمان، به قیامهائی که تحت عنوان شیعه در آن سرزمین بوقوع پیوسته بود اشاره کردیم لذا همانگونه که دیدیم، دولت بنی حمود، و حکومت موحدین در سطحی گسترده و سرتاسر بلاد مغرب اسلامی را از مصر و مراکش و اندلس (اسپانیا) در مدت زمان معینی تحت سیطره خویش داشتند و تاریخ پردازش دو داستان خیلی نزدیک به دوران این دو حکومت شیعه در آن منطقه می باشند.

حال در ادامه ابتدا تمامی وقایعی را که در جزیره خضراء و مناطق و جزایر اطراف آن از ابتدای حضور مسلمین در سال ۹۱ هجری در آنجا تا زمان پایان عمر اسلام در آن منطقه و نیز تا دهه چهارم قرن حاضر میلادی مورد بررسی قرار خواهیم داد تا به عینه شاهد این باشیم که امام دوازدهم ما شیعیان حضرت حجة بن الحسن العسگری (عج) در طی این سالها که قبل از تولد حضرت آغاز و تا عصر حاضر ادامه دارد، نه خود حضرتشان و نه افرادی منسوب به اولاد ایشان در این سرزمین سکونت نکرده و چنین چیزی اصلا وجود خارجی ندارد. لذا یکی از عللی که خلاصه‌ای از تاریخ اندلس مسلمان را در ادامه بحث آوردیم به دو دلیل بود، یکی آشنائی با اسامی امکنه و شهرها و... دیگری استخراج وقایع و علل و عواملی که می‌توانستند در ساخته شدن شایعاتی مشابه داستان و در دراز مدت در ساخته شدن داستان جزیره خضراء سهیم بوده و شاید مستقیما عامل ایجاد چنین خزعبلاتی بوده‌اند را گرد آوری نمودیم.

لذا از شرح زاید بر حوادثی که در جزیره خضراء رخ داده‌اند اجتناب کرده و یافتن توضیح بیشتر را به متن خلاصه شده تاریخ اندلس و در صورت نیاز به منابع و مآخذی که در پایان کتاب مشخصات آنها درج شده ارجاع می‌نمائیم.

بخش



جزیره خضراء در
لابلاى برگهاى تاريخ

سال ۹۱ هجری قمری: بهنگام ورود مسلمانان در این سال به اسپانیای مسیحی. بلحاظ قرار داشتن جزیره خضراء در مدخل ورودی اسپانیا اولین حمله مسلمانان به آن سرزمین انجام شده است.

سال ۹۳ هجری قمری: پس از فتوحات طارق بن زیاد موسی بن نصیر با شنیدن آوازه فتوحات وی و ادامه این کار وارد اندلس شده و اولین بار در جزیره خضراء پیاده شد.

سال ۹۵ هجری قمری: پس از فتح کامل اسپانیا مسلمین که در قالب قبایل و عشایر مختلف در نبردها شرکت جسته بودند در ایالات و شهرهای مختلف پراکنده شدند که قبایل فلسطین در جزیره خضراء و مالقه و اطراف آنها جای گرفتند.

سال ۱۲۲ هجری قمری: در زمان حکومت عبدالملک بن قطن فهری

در اندلس انقلاب دینی و سیاسی که در افریقای شمالی شروع شده بود به اندلس نیز رسید. که عاملان حرکت انقلابی در اندلس جهت ایجاد پایگاهی برای ورود بربرها به اندلس جزیره خضراء را تصرف کردند.

سال ۱۲۵ هجری قمری: در نتیجه نبردی که میان اعراب و بربرها در اندلس در گرفته بود اعراب پس از پیروزی قصد اعدام دسته جمعی بربرها را داشتند که حاکمی از سوی خلیفه دمشق از راه رسید و لشگرهای محارب را در نقاط مختلفی جایگزین کرد که از جمله نیروهای فلسطینیان را در جزیره خضراء ساکن نمود.

سال ۱۴۳ هجری قمری: پس از آغاز حکومت عبدالرحمن الداخل اموی، جهت خوابانیدن شورشهای منطقه‌ای به جزیره خضراء حمله برده و با یک مخالف بنام قاسم بن یوسف نبرد سختی را آغاز کرد.

سال ۱۶۳ هجری قمری: رماحس بن عبدالعزیز کنانی در جزیره خضراء بر علیه بنی امیه و عبدالرحمن الداخل قیام کرد که در نبردی که میان او و دولت اموی اندلس در گرفت از بین رفت.

سال ۲۴۵ هجری قمری: نورمانها به سواحل غربی اندلس با کشتی‌های جنگی حمله کردند، پس از دفع ایشان توسط نیروهای مدافع مسلمان، آنها به سواحل جنوبی و آبهای جزیره خضراء حرکت کردند، دفاع مردم جزیره مانع از ورود آنها به جزیره نگردید لذا، نورمانها وارد جزیره خضراء شده و آنجا را گرفتند و مسجد جامع آنرا

آتش زده و خونریزی فراوانی براه انداختند.

سال ۲۷۳ هجری قمری: در خلال این سالها و دوران حکومت عبدالرحمن الداخل اموی جهت نبردهای تابستانی مردم تمام مناطق اندلس موظف به معرفی نیروهای جنگی به مرکز بودند که سهم جزیره خضراء در این میان ۲۹۰ نفر بوده است.

سال ۳۸۶ هجری قمری: المنصور محمد بن ابن عامر حاجب خلیفه وقت برای نبرد با سردار لشگر خویش که از وی برای جنگ با شیعیان سود جسته بود و اکنون از وی روی گردان شده بود، در جزیره خضراء لشگر فراهم آورد.

سال ۴۰۰ هجری قمری: در زمان خلافت محمد بن هشام که بجای هشام المؤید بخلافت رسیده بود بربرها شورش کرده و تا جزیره خضراء برای نبرد پیش رفتند.

سال ۴۰۴ هجری قمری: با بقدرت رسیدن سلیمان المستعین، وی شهرهای مختلف را بین قبایلی که در بقدرت رسیدنش یاری نموده بودند، تقسیم کرد که جزیره خضراء را به قاسم بن حمود واگذار کرد.

سال ۴۴۶ هجری قمری: المعتضد بن عباد موقعیت استراتژیک جزیره خضراء را درک کرد، سعی در استیلای بر آن را داشت که در این سال بر جزیره خضراء تسلط یافته و یکی از دروازه‌های ورودی اندلس را تصاحب کرده بکار دولت بنی حمود در آنجا پایان داد.

سال ۴۵۰ هجری قمری: المعتضد بن عباد بر پسرش اسماعیل سخت گرفت و در پی مجازات او بر آمد، اسماعیل نیز با جواهرات فراوانی، فرار کرده و به جزیره خضراء پناه برد.

سال ۴۷۸ هجری قمری: با سقوط طلیطه در دوران ملوک الطوائف، ملوک مناطق مختلف اندلس به مرابطین که در مغرب حکومت قدرتمندی را ترتیب داده بودند نامه نوشته و استمداد کردند و تقاضای دفاع از ایشان در برابر حملات مسیحیان را نمودند یوسف بن تاشفین زعیم مرابطین شرط قبولی این دعوت و عبور از آب و آمدن به شبه جزیره را تسلیم جزیره خضراء برای استفاده نظامی به ایشان عنوان کردند. لذا با قبول المعتمد بن عباد در سال ۴۷۹ هجری سپاه مرابطین وارد جزیره خضراء شدند.

سال ۴۸۱ هجری قمری: بار دیگر مرابطین جهت حمایت از مسلمانان اندلس بدعوت ایشان وارد اندلس شدند و لذا ابتداءً در جزیره خضراء فرود آمدند.

سال ۴۸۱ هجری قمری: علی بن یوسف بن تاشفین برادرزاده خودش یحیی را از مغرب به جزیره خضراء تبعید کرد.

سال ۴۸۳ هجری قمری: علی بن یوسف، عبدالله بن بلقین زعیم ملوک بادیس را خلع و او را به جزیره خضراء تبعید کرد.

سال ۵۰۰ هجری قمری: علی بن یوسف زعیم مرابطین (جانشین

يوسف بن تاشفين) كه براى فتح اندلس راهى آن ديار شده بود ابتدا وارد جزيره خضراء شده و به تنظيم امور خویش در آن سامان پرداخت سپس راهى پایتخت اندلس شد .

سال ۵۴۱ هجرى قمرى: وقتى كه عبدالؤمن موحدى، جانشين محمد بن تومرت (المهدى) براى لشگرکشی به مراکش آماده ميشد هيئتهاى از اندلس به تونس آمده و درخواست يارى در برابر حملات مسيحيان نمودند كه اجابت کرده لشگرى به اندلس اعزام داشت و اين لشگر بلافاصله پس از ورود جزيره خضراء را فتح کرد.

سال ۵۴۲ هجرى قمرى: پس از آغاز نبردهاى ميان موحدين و مرابطين در زمان عبدالؤمن موحدى دو تن از برادران محمد بن تومرت به تحريك مرابطين بر عليه عبدالؤمن پرداختند كه عبدالؤمن نيز لشگرى به جزيره خضراء گسيل داشت.

سال ۵۴۹ هجرى قمرى: عبدالؤمن موحدى پس از اضمحلال حكومت مرابطين و تسلط كامل اندلس، امارت اندلس را بين پسرانش تقسيم کرد و جزيره خضراء و مناطق اطرافش را به پسرش ابو سعيد بن عبدالؤمن سپرد.

سال ۵۵۷ هجرى قمرى: پس از شورش مرد نيش (براندازنده حكومت موحدين) سپاهى از موحدين براى جنگ با مردنیش وارد جزيره خضراء شد.

سال ۵۶۰ هجری قمری: پس از جانشینی ابو یعقوب یوسف موحدی بجای عبدالؤمن، برادرش ابو سعید موجبات نگرانی وی را فراهم آورد لذا برادر دیگرش ابو حفص عمر را جهت فیصله ماجرا بسوی ابو سعید فرستاد، که دو برادر در جزیره خضراء ملاقاتی انجام دادند و نگرانی از شورش وی که در شایعات مستتر بود برطرف گردید.

سال ۵۶۵ هجری قمری: حوادث بسیاری در اندلس رخ نمود منجمله بیماریهای طاعون و و با وزلزله‌های عظیم همچنین حمله قشتالیان (مسیحیان اسپانیا) به اندلس بود که تا جزیره خضراء پیش ناختند.

سال ۵۸۰ هجری قمری: پس از آشفتگی اوضاع اندلس در اثر تهاجمات مسیحان خلیفه موحدی ابو یعقوب لشگری گران گرد آورده و از مغرب برای جنگ مسیحیان بطرف اندلس رهسپار شد که پس از عبور از جبل الطارق وارد جزیره خضراء شد. در همین سال خلیفه ابو یعقوب یوسف بن عبدالؤمن موحدی در جزیره خضراء از دنیا رفت.

سال ۵۸۶ هجری قمری: شخصی بنام ابو عبدالله محمد بن عبدالله الجزیری از اهالی جزیره خضراء که یکی از دانشمندان اندلس مسلمان بوده و از انواع علوم بهره کافی داشت و از اینکه موحدین از

تعالیم محمد بن تومرت منحرف شده و به لذائذ و نعم دنیوی روی آورده بودند ناخشنود بود و زبان به انتقاد گشوده میخواست آئین تومرت را از نو زنده کند که پس از تبلیغ و بالا گرفتن کارش دستگیر و بقتل رسید.

سال ۵۹۱ هجری قمری: خلیفه موحدی یعقوب المنصور برای جنگ با مسیحیان اسپانیا لشگری تدارک دیده و راهی آن دیار شد و در جزیره خضراء مستقر گردید.

سال ۶۲۴ هجری قمری: بهنگام حضور المأمون هشتمین خلیفه موحدی در جزیره خضراء خبر بیعت با برادرش یحیی الناصر که طی توطئه‌ای انجام شده بود، به وی رسید که بلافاصله از جزیره خضراء بطرف پایتخت برگشت.

سال ۶۲۶ هجری قمری: المأمون برای نبرد با برادرش که مدعی خلافت بود لشگری عظیم در جزیره خضراء فراهم آورد.

سال ۶۲۹ هجری قمری: از سال ۶۲۵ هجری ابن هود بر علیه موحدین قیام آغاز کرده بودند و قسمتهای زیادی از اندلس را به تصرف در آورده بودند، مسیحیان با سوء استفاده از ناآرامی‌های داخل اندلس به حملاتشان افزوده شد در سال ۶۲۹ هجری ابن هود جزیره خضراء را نیز متصرف شدند و مسیحیان سعی داشتند با تسلط بر جزیره خضراء ارتباط ابن هود را با مرزهای جنوبی اندلس قطع کنند

که در نتیجه ابن هود (محمد بن یوسف بن هود) مجبور به عقد قرارداد با مسیحیان شده و تعهد کرد مبلغ یک میلیون دینار به ایشان پردازد.

سال ۶۳۰ هجری قمری: ابن هود بلحاظ سیاسی کاری خود را در لوای دولت بنی عباس کشید، لذا طی فرمانی از سوی خلیفه وقت عباسی قلمرو دولت ابن هود از شرق تا غرب و از شمال تا جزیره خضراء مشخص گردید.

سال ۶۵۹ هجری قمری: بنی احمر که همزمان با ابن هود دعوی حکومت در اندلس را داشتند و چند بار با ایشان جنگیده بودند برای فتح جزیره خضراء با ناوگانی به آنجا لشگرکشی کرد که شکست خورد.

سال ۶۶۸ هجری قمری: تاخت و تاز مسیحیان پس از یک سکوت محدود دوباره به اندلس مسلمان آغاز شد، مسیحیان در این سال به جزیره خضراء لشگرکشی کرده و به کشتار و تاراج دست زدند.

سال ۶۷۳ هجری قمری: محمد بن احمر برای جنگ با مسیحیان از امیر منطقه تلمسان یاری خواست لذا در این سال در جزیره خضراء ملاقات کردند و با گردآوری سپاهی به مسیحیان تاختند، یوسف المرینی نیز جهت یاری مسلمانان وارد این جنگ شد که جزیره خضراء بعنوان آمادگاه لشگریانش به وی سپرده شد.

سال ۶۷۴ هجری قمری: پس از جنگ مسلمانان با مسیحیان یوسف المرینی پادشاه مغرب که به کمک مسلمانان آمده بود چند هفته در جزیره خضراء ماند، در همان سال بار دیگر به مسیحیان لشگرکشی کرد که مسیحیان از وی امان خواستند که پس از بازگشت از این نبرد چند هفته دیگر در جزیره خضراء به استراحت پرداخت و از آنجا به مغرب رهسپار شد.

سال ۶۷۷ هجری قمری: پس از مرگ امیر مالقه پسرش قلمرو پدر را به سلطان مرینی مغرب واگذار کرد، این امر موجب نگرانی بنی احمر را فراهم آورد لذا مخفیانه با پادشاه قشتاله (اسپانیا مسیحی) صلح نامه‌ای امضاء نمود که طی آن صلح نامه جزیره خضراء به سپاه مسیحیان قشتاله واگذار شد. (از این سال به بعد احتمالاً مصادف است با سالهای حضور فاضل مازندرانی در اندلس)

سال ۶۸۱ هجری قمری: پس از شورش پسر پادشاه اسپانیای مسیحی بر علیه پدرش، پدر از سلطان مغرب المرینی بر علیه پسرش استمداد نمود که در اجابت این درخواست در همانسال در جزیره خضراء دیدار نمودند.

سال ۶۸۳ هجری قمری: با مرگ پادشاه قشتاله بنی مرین (سلاطین مغرب) گروه گروه وارد جزیره خضراء و مرزهای جنوبی اندلس مسلمان می شدند.

سال ۶۸۵ هجری قمری: بهنگام بازگشت سلطان ابو یوسف المرینی از اندلس به مغرب، در جزیره خضراء از دنیا رفت.

سال ۶۹۲ هجری قمری: پس از مرگ یوسف المرینی پادشاه مغرب، پسرش بجای او نشست، پادشاه اسپانیای مسیحی از وی هراس نموده با ابن احمر دست مودت و دوستی داد، در آنزمان جزیره طریف (نزدیک جزیره خضراء) در دست دولت بنی مرین بود ابن الاحمر با مسیحیان همکاری کرده و جزیره طریف را مسیحیان تصرف کردند، قرار بر این بود که پس از تصرف طریف آنرا به ابن الاحمر واگذار نمایند که مسیحیان خدعه کرده و طریف را تسلیم بنی احمر نمودند ابن الاحمر از کار خود پشیمان شده و از یعقوب المرینی عذرخواهی کردند و برای جبران این کوتاهی جزیره خضراء را به وی واگذار کرد تا از طریق آن بتوانند طریف را که یکی دیگر از دروازه‌های اندلس بود باز پس گیرند.

سال ۷۰۹ هجری قمری: درگیر و دار اختلافات داخلی مسلمانان اندلس و مغرب، پادشاه وقت اسپانیا مسیحی بنام فرناندوی چهارم که هنوز جزیره طریف را در تصرف داشتند نقشه‌ای برای فتح جبل الطارق کشیده و لشگری عازم جزیره خضراء کرده و آن را تصرف کرد. در همین سال پس از تصرف جبل الطارق توسط مسیحیان، سلطان بنی الاحمر از کرده خود پشیمان شده و دوباره دست نیاز به

سوی پادشاه مغرب که ابوالربیع بوده دراز کرد و جهت خشنود سازی وی جزیره خضراء و دژهای آنرا به وی تسلیم کرد.

سال ۷۱۳ هجری قمری: بهنگامی که از اندلس فقط ملک غرناطه در دست مسلمانان باقی مانده بود سلطان ابو الولید اسماعیل بر تخت فرمانروائی غرناطه نشست که جزیره خضراء نیز از ضمائم غرناطه بود.

سال ۷۱۶ هجری قمری: لشگر اسپانیای مسیحی به حوالی غرناطه هجوم آوردند، سپس عزم جزیره خضراء نمودند ولی سلطان ابوالولید ناوگانی برای حراست از جزیره خضراء به آنجا گسیل داشت که مسیحیان از فتح آن منصرف شدند.

سال ۷۲۵ هجری قمری: سلطان ابو الولید اسماعیل بدست والی جزیره خضراء محمد بن اسماعیل پسر عموی سلطان به قتل رسید.
سال ۷۲۹ هجری قمری: جزیره خضراء که در دست پادشاه غرناطه بود در اثر فشار بیش از حد مسیحیان بر آن مناطق به سلطان مغرب باز پس داده شد.

سال ۷۴۱ هجری قمری: در عهد سلطان ابو الحجاج یوسف پادشاه غرناطه حملات مسیحیان بر اراضی مسلمانان فزونی یافت آلفونسوی یازدهم پادشاه وقت اسپانیایی مسیحی چشم طمع به اراضی مسلمین دوخته بود وقتی فشار مسیحیان رو به تزاید نهاد و

وسایل دفاع بحد کافی نبود نزد سلطان ابوالحسن علی بن عثمان پادشاه وقت مغرب کسی فرستاده و استمداد کرد سلطان مغرب به همراه پسرش نیروی امدادی به غرناطه گسیل داشت، وی وارد جزیره خضراء شده و دشتهای آنرا در نوردید و اعلان جهاد داد.

سال ۷۴۳ هجری قمری: پس از تسلط مسلمین بر جزیره خضراء در ادامه نبردهای میان مسلمین و مسیحیان در این سال جزیره خضراء بدست مسیحیان افتاد و بدین ترتیب دروازه‌های جنوبی اندلس در تسلط مسیحیان قرار گرفت.

سال ۷۴۵ هجری قمری: در این سال سلطان مصر طی نامه‌ای به سلطان اندلس از سقوط جزیره خضراء اظهار تأسف کرده بود.

سال ۷۵۰ هجری قمری: پس از اینکه مسلمانان جزیره خضراء را از مسیحیان پس گرفتند در این سال مسیحیان قشتالی بار دیگر بر دشتهای جزیره خضراء تسلط یافتند.

سال ۷۶۹ هجری قمری: مملکت غرناطه تنها بازمانده اندلس مسلمان پس از ابوالحجاج یوسف بدست پسرش محمد بن یوسف ملقب به الغنی بالله افتاد، وی در این سال به سمت جزیره خضراء لشگرکشی کرده و آنرا محاصره نمود و پس از نبرد هولناکی مسیحیان را به تخلیه آن وادار نمود و بدین ترتیب پس از ۱۹ سال بار دیگر این مرز قدیمی بدست مسلمین افتاد.

سال ۸۹۷ هجری قمری: غرناطه آخرین پایگاه مسلمین در اندلس سقوط کرده و اهالی دسته دسته از دیار خویش مهاجرت کردند که اهالی جزیره خضراء نیز رهسپار طنجه از شهرهای مرزی مغرب گردیدند.

پس از اخراج کامل مسلمانان از اسپانیای این شهر نیز به همراه سایر شهرهای اندلس در دست مسیحیان افتاده تاکنون نیز حکومت مسیحی و ملت مسیحی در آن سکونت دارند.

سال ۱۹۳۰ میلادی (۶۹ سال پیش برابر با ۱۳۰۹ هجری شمسی): شکیب ارسلان یکی از نویسندگان بزرگ و دانشمند دنیای عرب، از مردم لبنان دارای آوازه‌ای بلند در عصر خودش که با قدرت فکری و سفرهای سیاسی خود یکی از نخستین دانشمندانی است که در زمان فترت، جمود فکری و سیاسی را در مسلمانان دگرگون ساخت وی مدت پنجاه سال مانند ستاره زهره در آسمان دنیای عرب می‌درخشید^(۱) وی در کتاب فتوحات مسلمین در اروپا در صفحه ۳۱۵ آن در پاورقی در توضیح مطلبی در مورد ساخته شدن برجها و باروها بدست مسلمین چنین آورده که:

«هنگامی که من در سفر اسپانیا در سال ۱۹۳۰ از «مالقه» به جزیره

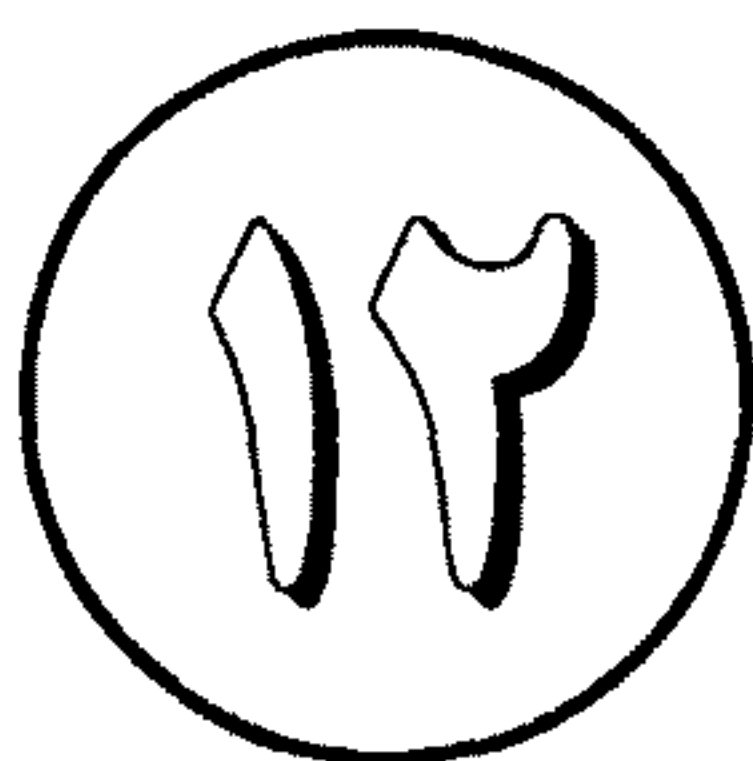
(۱) از مقدمه کتاب فتوحات مسلمین در اروپا نوشته شکیب ارسلان که استاد علی دوانی مترجم اثر، این مقدمه را برشته تحریر در آورده که معرفی شکیب ارسلان از آن مقدمه اخذ شده است.

خضراء رفتم اتومبیل ما در مدت ۶ ساعت این مسافت را پیمود هر ۳۰۰ تا ۵۰۰ متری که پشت سر می گذاشتیم با برج مخروطی شکلی که در فضا سر بلند کرده بود مواجه می شدیم، در آنجا متوجه شدم که این برجها همگی سابقه اسلامی دارد.»

بدین ترتیب واضح است که در طول تاریخ اسلام از فتح اندلس مسلمان (که به قبل از تولد حضرت قائم (عج) بر میگردد) تا عصر حاضر (۱۹۳۰ میلادی) کسی غیر از جناب فاضل بآن سابقه‌ای که برایش ذکر شد و در ادامه نیز احتمالاً به آن افزوده شود ذکری از مشاهده حضرت مهد (عج) و اولاد آنحضرت و یا شیعه اثنی عشر در آن جزیره بمیان نیاورده و امروز هم اگر کسی بخواهد شهر خیالی فاضل مازندرانی را زیارت کند میتواند با سفری به اسپانیا و بابه‌گیری از نقشه‌های راهنمای آن کشور به جزیره **Algesiras** یا همان جزیره خضراء از شهرهای اسپانیا مقابل تنگه جبل الطارق، به این امر نائل آید.

بررسی اوضاع عمومی اندلس مسلمان یکی دیگر از مقدماتی است که بایستی با علم به آن به سمت و سوی نتیجه‌گیری و بررسی بیطرفانه قصه جزیره خضراء حرکت کنیم چرا که قسمت اعظم این داستان مربوط به صحنه‌هایی میشود که فاضل مازندرانی و یا یحیی انباری در داستانهای خود از سرزمین فرزندان امام زمان تصویر کرده‌اند.

بخش



اوضاع اقلیمی و
اقتصادی شهرهای اندلس

در داستان انباری و فاضل چهره و تصویری از شهرهایی ارائه شده که از حیث کشاورزی در عالیترین حد ممکن بوده‌اند و سخن از باغات و مزارع سرسبز و پرمیوه و ساختمانهای بلند و مساجد و حمامها و کتابخانه‌ها و... بمیان آمد؛ ما با هم نگاهی می‌افکنیم به اوضاع عمومی شهرهای اندلس و مناطق مسلمان نشین از زبان مورخان:

یکی از خصوصیات تمدن اسلامی در آن دوران همانا شوق مفروطی بوده است که مسلمین بعلوم و فنون پیدا کرده‌اند در هر جا آموزشگاهها، کتابخانه‌ها و بنگاهها و مجامع علمی و ادبی تأسیس و کتب یونانی را ترجمه نموده و تحصیل هندسه، هیئات، طبیعیات، شیمی و طب بانهایت موفقیت جریان داشته است، تجارت و

بازرگانی نیز در نهایت درجه ترقی بوده، معادن، اسلحه‌ها، پارچه‌های حریر و سایر منسوجات، چرمهای دباغی شده و شکر، تماما در اینجا فراهم آمده و توسط یهودیان و بربرها که تجار آن عصر بودند به آفریقا و مشرق حمل میشد. (رجوع شود به ملاقات فاضل مازندرانی در داستان جزیره خضراء با کاروانی که از جزایر شیعیان!!! کالا حمل می‌کردند) در مسلمانان استعداد فلاح و زراعت بیش از علوم و صنایع وجود داشت. چنانکه از اسباب و ابزاری که برای آبیاری سود می‌جستند هنوز هم آثاری باقی است، آنها در اراضی اندلس زراعت نیشکر، توت، پنبه، موز، سیب، مرکبات و غیره را دایر و ایجاد نمودند در آن عصر تمام اندلس خصوصا اراضی جنوبی آن (منطقه جزیره خضراء و اطراف آن) نمونه باغ ارم بوده است، مسلمین در تمام علوم و فنون استعداد و لیاقت خود را ثابت نموده و در امور عام المنفعه و عمران عمومی در ردیف رومیان قرار گرفتند هر طرف که ملاحظه می‌شد جاده‌ها، پل‌ها، کاروان‌سراها، مسافر خانه‌ها، بیمارستانها، مساجد، برجها و قلعه‌های بسیار عظیم و بلند به کثرت موجود بودند. مسلمین در طول چند قرن کشور اندلس را از نظر علمی و مالی بکلی منقلب نموده و آن را تاج افتخاری بر سر اروپا قرار داده بودند.

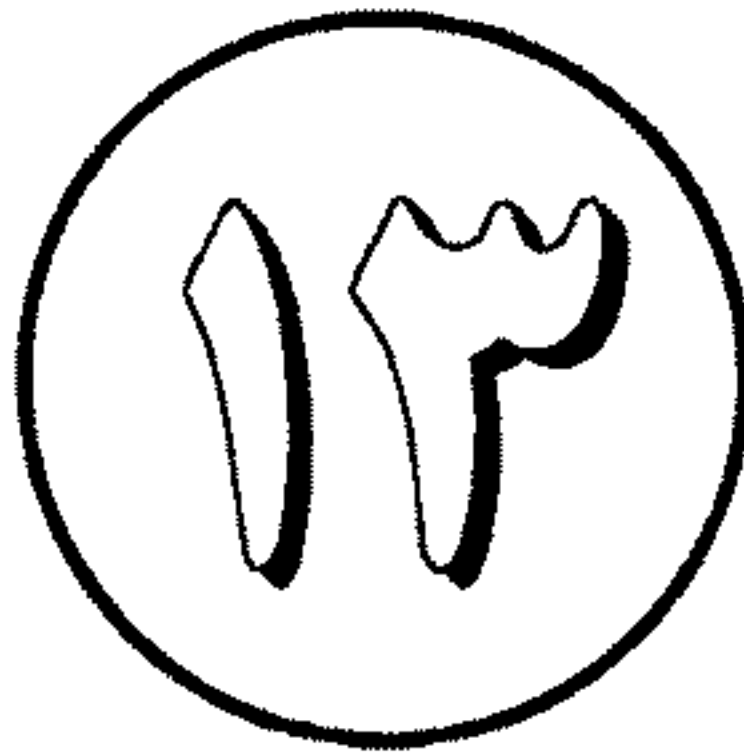
«نهر، نخست وزیر فقید و دانشمند هندوستان در اثر کم نظیر

خود «نگاهی به تاریخ جهان» می نویسد: «دوران ۷۰۰ ساله حکومت اعراب در اسپانیا بسیار حیرت انگیز است اما آنچه بیشتر جالب توجه است و حیرت انگیز، تمدن و فرهنگ عالی و بزرگی است که مسلمانان بوجود آوردند یکی از مورخان که تحت تأثیر این تمدن قرار گرفته می گوید: مسلمانان آن حکومت حیرت انگیز «کوردووا» (قرطبه) را بوجود آوردند که از شگفتی های قرون وسطی بود و در موقعی که سراسر اروپا در جهل و بربریت و جدال و زدوخورد غوطه ور بود به تنهایی مشعل دانش و تمدن را روشن نگاه داشت که پرتو آن بر دنیای غرب می تابید».

نهر و ادامه می دهد: شهر قرطبه مدت ۵۰۰ سال پایتخت و مرکز این حکومت بود، و همین شهر است که معمولاً «کردوبا» یا «کوردووا» نامیده شود. قرطبه شهری بسیار بزرگ بود که یک میلیون نفر جمعیت داشت این شهر به یک باغ بزرگ شباهت داشت که طول آن در حدود ۲۰ کیلومتر و حومه آن در حدود ۴۵ کیلومتر می شد. گفته می شود که ۶۰/۰۰۰ کاخ و قصر و منزل پرشکوه و ۲۰۰/۰۰۰ خانه های کوچکتر در این شهر بود و ۸۰/۰۰۰ مغازه و دکان و ۳۸۰۰ مسجد و ۷۰۰ گرمابه عمومی داشت. ممکن است این ارقام اغراق آمیز باشد، اما لااقل تصویری از این شهر برای ما بوجود می آورد». سخن در حول و حوش زیبایی ها و نعمات خدادادی سرزمین اندلس

مسلمان بسیار است لیکن تحقیق بیشتر را در این باب برای علاقمندان به کتبی که فهرست آنها در منابع و مآخذ این کتاب خواهد آمد محول می‌کنیم اما منظور از آوردن این چند سطر بصورت کاملاً خلاصه و فشرده پیرامون این موضوع است که تصویر القائی فاضل مازندرانی از سرزمین فرزندان امام زمان، تصویری عمومی و واقعی در سرتاسر بلاد اسلامی اندلس بوده و ما در صفحات بعدی کتاب در بخش علل ساخته شدن داستان خواهیم آورد که چه سیاستی موجب بر شمردن این صفات برای شهرهایی که فاضل منتسب به سرزمین امام زمان «عج» می‌نماید گردیده است.

بخش



**اوضاع سیاسی و
فرهنگی شهرهای اندلس**

موضوع حائز اهمیتی دیگری که بعنوان دستاویزی برای ساخت قصه جزیره خضرا از سوی فاضل مازندرانی مورد بهره برداری قرار گرفته اوضاع سیاسی و فرهنگی سرزمین اندلس مسلمان خصوصا در دوران پس از محمد بن تومرت ملقب به المهدی مدعی مهدویت بوده است. همانگونه که در بخش بررسی حکومت موحدین و خلاصه‌ای از سرگذشت و تعالیم محمد بن تومرت گذشت. وی صراحتا خود را مهدی از سلاله اهل بیت عصمت علیهم السلام قلمداد کرده و آثار و نشانه‌هایی را که در روایات ائمه خصوصا سخنان رسول گرامی اسلام، برای مهدی و دوران ظهور او بیان گردیده بنوعی مشخص نموده، چنانکه در احادیث علائم آخر الزمان آمده و اکنون نیز در دسترس ماست، یکی از علائم ظهور عکس شدن اوضاع می‌باشد که زنان کار مردان و مردان کار زنان را خواهند کرد مردان لباس زنان و زنان لباس مردان را خواهند پوشید، معصیت و گناه امری

عادی و امر بمعروف و نهی از منکر موضوعی فراموش شده تلقی خواهد شد، که تمامی این احوال باضافه آنهایی که ما بدان اشاره نکردیم در دوران حکومت مرابطین که توسط موحدین سرنگون شدند، موجود بوده و بصورت علنی میخوارگی و فساد و فحشا در سرتاسر بلاد اسلامی رواج داشت.

ابن تومرت با تمسک به اوضاع موجود زمان و ساختن تصویری از خود مشابه با آنچه در روایات برای مهدی آمده و حتی رعایت ایام و زمانهای مشخص شده در روایات برای علائم ظهور، دعوت دروغین خود را آغاز کرد و تاریخ این آغاز را با اخذ از روایات روز جمعه پانزدهم رمضان قرار داد. که چنین اوصافی در دل مردم از عالم و عامی دیگر جای شک و شبهه را باقی نگذاشت لذا کار بدین جا ختم نشد، اطرافیان وی که در طبقات معلومی تقسیم شدند همگی در جهت قرب به زعیمشان در صدد بافتن اراجیف بر آمده و بیش از پیش هاله‌ای از قداست را دور مهدی دروغین تنیدند که پس از مرگ وی این قضیه شدیدتر نیز شد حتی تا آنجا که بعد از مرگش شایع کردند که او دوباره غیبت کرده و بار دیگر در زمان مشخصی ظهور خواهد کرد جانشینان ابن تومرت نیز به این امر دامن زدند. دولت موحدی چنانکه دیدیم بر مبانی دینی محض استوار بود و در این باب قرین دولت مرابطی بود. ولی میان آن دو تفاوتها و موارد اختلاف بسیار است آن مبانی دینی که دولت مرابطین بر آن استوار بود، عقیده دین و جهاد در راه نشر آن و آنها فقط در آغاز کارشان بود و چنانکه

دیدیم با گذشت زمان مرابطنین مصداق فتنه جویان و مفسدان عالم قرار گرفتند. ولی دولت موحدی خصیصه‌اش اتکاء بر مبانی امامت دینی و نظریه مهدی منتظر بود و از این جنبه به دولت عبیدی فاطمی شباهت داشت البته موحدین هر چند چون فاطمیان به اصل مهدویت شیعه اعتقاد داشتند ولی از حرکت تشیع در شرق عالم اسلام مستقل بوده و مهدویت خود را رنگ محلی مغربی داده بودند.^(۱) ریاست دولت موحدی در آغاز با امامت مؤسس آن محمد بن تومرت یکی بود و بمدت دو سال که ابن تومرت در رأس آن بود هیچ رنگ دیگری نگرفت این امامت منبع سلطه دینی و سیاسی بود و حکومت موحدی در این عصر عبارت بود از یک حکومت تئوکرات یا حکومت دینی.

امام را اصحاب دهگانه او که الجماعه نامیده می‌شدند در کارها یاری می‌دادند و در واقع وزرای وی بودند. پس از مرگ ابن تومرت در رمضان سال ۵۲۴ هجری برابر با ۱۱۳۰ میلادی برگزیده‌ترین شاگرد او عبدالؤمن بن علی بجایش نشست و با روی کار آمدن عبدالؤمن دولت موحدی گسترش یافت و در دوران او اندک اندک خلافت موحدی جای امامت موحدی را گرفت. عبدالؤمن همه آئینهای امامت المهدی را و تعالیم او را رعایت کرد و نام او را در خطبه‌ها و

۱- یکی از دلایلی که توطئه ساخته شدن داستان جزیره خضراء (که شرح آن در صفحات بعدی خواهد آمد) در کوتاه مدت به اهداف از پیش تعیین شده دست نیافت همین تفاوت در مشی معرفی مهدی از نوع مغربی آن بود.

مکاتبات رسمی با عنوان «الامام العصر المهدی المعلوم» می آورد. عبدالؤمن حرکتی کرد که علاوه بر تغییر بطئی ظاهر حکومت قداست آنرا بعنوان ادامه حکومت جهانی مهدی منتظر افزایش داد وی بجای اصحاب تقسیم شده ابن تومرت که عشره و خمسين و سبعين و غيره بودند یاران خود را به سه دسته تقسیم کرد که طبقه اول السابقون الاولون نام گرفتند که اینان کسانی بودند که پشت سر مهدی نماز خوانده و در بیعت با او بر دیگران سبقت گرفتند و دو دسته دیگر که بهمین صورت نامگذاری گردیدند، رفته رفته موضوع رنگ دیگری بخود گرفت و برای عبدالؤمن نیز نسب نامه‌ای منتسب به اهل بیت تنظیم شد و اصل مهدویت حکومت محمد بن تومرت تا قرن‌ها پس از وی برقرار بود. اکنون تمامی این معلومات را که از ابتدای کتاب در مقدمه و پیشگفتار و بخش‌های متفاوت آن آمده کنار هم میگذاریم تا به یک سؤال اساسی پاسخی مناسب پیدا کنیم. و آن سؤال اینست که علت ساخته شدن داستان جزیره خضراء چه بود؟ چرا عده‌ای مانند فاضل مازندرانی مدعی وجود و استقرار حضرت مهدی (عج) در سرزمین دور افتاده در قلب اقیانوس اطلس شدند؟ واقعا چرا از تاریخ ساخته شدن این داستان به بعد هیچ منبع و متنی یافت نشد که در آن ذکر شود که کسان دیگری نیز پس از استماع داستان فاضل به آن منطقه رفته و امامشان را ملاقات کرده‌اند. اکنون اگر خدا بخواهد می‌خواهیم با جمع‌بندی مطالب این کتاب که از اول تا آخر آن برگرفته از متون معتبر تاریخی است بسوی یافتن پاسخ این سؤال پیش برویم.

بخش



۱۶

بررسی علل ساخته شدن

داستان جزیره خضراء

با یک نگاه کلی به متن حاضر که از عمده‌ترین منابع تاریخی اسلام و مسیحیت گرد آوری شده براحتی به کذب محض بودن داستان و ادعای رؤیت سرزمین امام زمان و فرزندان آن حضرت میتوان واقف شد و با توجه به اسنادی که بدانها اشاره شده هر آدم منصفی براحتی دروغ بودن قطعی داستانهای مذکور را متوجه خواهد شد.

حال سؤال اینست که علت ساخته شدن چنین داستانی با این

اهمیت موضوع چه میتواند باشد؟

باز می‌گردیم به داستان جزیره خضراء و نقش فاضل مازندرانی راوی اصلی آن، ارتباط میان فاضل مازندرانی با این داستان را میتوان از دو جنبه مورد بررسی قرار داد.

الف) با فرض تشیع فاضل مازندرانی و وجود ایمان قلبی وی به

اعتقادات شیعه نگاهی دوباره می‌افکنیم به آنچه که از زبان فاضل روایت شده :

مردی مسلمان و شیعه علی بن ابیطالب در سفری که به سرزمین‌های اسلامی داشته بر حسب تصادف گذارش به اندلس مسلمان افتاده و حوادثی را از این قرار مشاهده می‌کند، وی ابتدا کاروانی را که حامل کالاهائی بوده و از جزایر شیعیان حمل می‌گردیده مشاهده کرده و پس از جستجو از کاروانیان پی به وجود جزایر شیعیان می‌برد.

همانگونه که در بررسی تاریخ اندلس مسلمان و بررسی قیامهای شیعیان در اندلس گذشت، از دوران حکومت بنی حمود از قرن چهارم به این طرف جزیره خضراء و مناطق اطراف آن تماما شیعه نشین بودند البته این شیعیان غیر از تشیعی است که ما اکنون وارث آن هستیم، بنیان این تشیع برگرفته شده از اعتقادات شیعیان زیدیه بوده است که ایشان امامت را در فرزند امام جعفر صادق علیه السلام تمام شده تلقی میکردند و همانند ما به دوازده امام و غیبت امام دوازدهم معتقد نبودند.

جناب فاضل با شنیدن اسم جزایر شیعیان که تاکنون در سایر بلاد اسلامی اسمی از آن برده نشده بود به موضوع علاقمند شده و راهی جزیره خضراء مناطق اطراف آن یا به اصطلاح جزایر شیعیان میگردد،

بهنگام مشاهده اوضاع اقلیمی و ساختمانها و بناهای این مناطق و آشنائی بیشتر با مردمان ساکن، اخباری از مهدی بگوشش میرسد، فراموش نکنیم که وی (فاضل) مردی با سواد نیز بوده و عالم به معتقدات تشیع، لذا با جستجوی زیاد بالاخره شایعاتی را که پس از مرگ محمد بن تومرت یا همان مهدی خیالی پیرامون وی را در هاله‌ای از قداست محصور نموده بود را نیز استماع کرده و به آثار وی نیز دسترسی پیدا می‌کند ولی در مقام یک شیعه واقعی اثنی عشری در هر حال می‌داند که این مهدی، مهدی موعود و منتظر و قائم آل محمد نیست، وی پس از اینکه از این مناطق دیدار میکند حالتی از خشنودی از این لحاظ که جمع کثیری از مردمان یک کشور مسلمان دور افتاده را در مسلک مذهب تشیع می‌بیند در وی ایجاد شده و شور و شوق انتقال اخبار این مشاهده مجال دیدار از سایر شهرهای اندلس مسلمان را از وی گرفته و وی را وادار به ترک آن سرزمین و سفر به سرزمین شیعیان واقعی در عراق عجم می‌نماید.

وی اکنون این مشکل را با خود و مشاهداتش در برابر دارد و آن اینکه اگر آنچه را که دیده عیناً نقل نماید، باصطلاح خیری بحال او ندارد چرا که در همان زمان خلفای فاطمی در مصر نیز تحت عنوان مهدی موعود، حکومتی شیعی را ترتیب داده بودند و علمای شیعه با فراستی که در آن عصر از خود نشان دادند خیلی زود بی ارتباط بودن

این حکومت را با حکومت جهانی حضرت مهدی روشن ساخته بودند، پس عنوان این ماقع احتمالا جز درد سر چیزی برایش به ارمغان نمی آورد پس منطق شهرت طلبی و حرص اشتها و معروفیت ویرا وادار به ساخته و پرداخته کردن داستانی میکند که تحت عنوان جزیره خضراء اکنون در دسترس ما قرار دارد.

فاضل مازندرانی داستان را جوری ترتیب میدهد که در صورت پیگیری ماقع و کنترل مسیر سفر او همراهان و آنچه که دیده از سوی فرد یا افرادی، حداقل نمونه‌ای از آنچه که مذکور شده در عالم واقع نیز وجود داشته باشد، صرفنظر از سفرش از دمشق به مصر و از آنجا به اندلس، آنچه که از اوضاع اقلیمی، وضعیت ساختمانها، سیره مردم و... همگی بنوعی در سرزمین شیعه نشین اندلس مسلمان، وجود داشته است و سایر موارد حداقل در شایعاتی که پیرامون قداست بخشیدن به مدعیان مهدویت در سرزمینهای مورد سکونتشان ساخته شده وجود داشته است غیر از قضیه آبهای سفید که این موضوع در یک بخش جداگانه‌ای مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

پس از نقل داستان از سوی فاضل، همانگونه که انتظارش را می کشید اثر آن در مستمعین خود را نمایانده و اکرام و احترامی که عقده کمبود آن وی را وادار به دروغ پردازی و بازی با احساسات ناب شیعیان مخلص آقا امام زمان نموده، بجا آورده میشود و همانگونه که

در آغاز داستان از زبان مستمعین و راویان بعدی قصه آورده شده با القاب و عناوین آنچنانی از فاضل یاد شده و مهر تأییدی بر ماندگار شدن نامش در میان رجال مسلمان می‌گردد.

آنچه خواندید نگاهی خوشبینانه به داستان و شخصیت راوی آن فاضل مازندرانی بود که عمده‌ترین هدفش از نقل چنین اکاذیبی صرفاً شهرت طلبی و اسم در کردن در میان علمای صاحب فضیلت بود، که چنانکه مشاهده کردید در متن داستان صفاتی چون شیعه خالص که شایسته ملاقات سیمای ملکوتی امام زمان (عج) نیز میباشد را نیز برای خود در لابلای قصه دلفریبش جاسازی کرده است. حال می‌خواهیم نگاهی واقع بینانه به ماجرا افکنده و موضوع را از این نظر مورد کاوش قرار دهیم. (شاید برخی از دوستان خضرائی!!! ما واقع بینانه را با لفظ بدبینانه اشتباه بگیرند ولی آنچه که در پی می‌آید امیدوارم از نگاهی واقع بینانه، نه بد بینانه مور مطالعه قرار گیرد.)

اوضاع عمومی شیعه از قرن چهارم هجری با توجه به عواملی چون سستی ارکان بنی عباس، رو به استحکام نهاد که در همان دوران علاوه بر سستی پایه‌های خلافت بنی عباس ظهور پادشاهان آل بویه نیز مزید بر علت گردید. در اواخر قرن پنجم هجری دعوت اسماعیلیه در قلاع الموت ریشه انداخته و اسماعیلیه نزدیک به یک و نیم قرن در وسط ایران و نواحی از مصر در حال استقلال کامل می‌زیستند، از

آنسوی دولت مرعشی در ایران ظهور کرده و سالها سلطنت کردند سلطان محمد خدا بنده از پادشاهان مغول از دیگر سو مذهب شیعه را اختیار کرد که این مورد بخصوص که در ابتدا مسلمین را تهدید می کرد، پس از قبول تشیع توسط مغول، شیعه را به تهدید شدید و خطرناک در برابر مخالفین مبدل کرد، اعقاب سلطان محمد از پادشاهان مغول سالیان دراز در ایران سلطنت و از تشیع ترویج میکردند، سلاطین آق تویونلو و قره قویونلو که در تبریز حکومت میکردند و دامنه حکومتشان تا فارس و کرمان کشیده میشد و حکومت فاطمیین نیز که کماکان در مصر برپا بود.

وجود چنین قدرت عظیمی در دست شیعیان قطع یقین خواب راحت را از چشمان مخالفین خواهد ربود، آنچه که مسلم است آوازه چنین عظمتی دیگر حد و مرز را در نوردیده و از قلم مورخین نیز جاری شده بود، چنانکه ابن خلدون خود یکی از خادمان حکومت موحدی در دربار ایشان بوده و تاریخ معروفش که بعنوان مأخذ بسیاری از محققین قرار گرفته. به کرات به موضوع افزایش قدرت تشیع در جهان اسلام در خلال این سالها (عصر ساخته شدن داستان جزیره خضراء) اشاره نموده است.

مخالفین با سابقه تاریکی از اعمالشان که در باریک راه گذارشان از تاریخ، نحوست و زشتی آن در موارد بسیاری آشکار شده و چهره

پلیدشان را نمایانده بود، اگر فکر کنیم که اینبار بی تفاوت خواهند نشست، اشتباه فاحشی را مرتکب شده‌ایم. آری. مخالفین بیکار ننشستند، اینبار دیگر قدرت نظامی کارآئی چندانی نداشت (همانگونه که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم کشتارهای فجیعی خصوصاً در سرزمین شام و عراق از شیعیان به عمل می‌آمد) و اصولاً روش و ایدئولوژی که منتج از شعبده بازیهای معاویه‌ها و عمروعاص‌ها، در قالب و شکلی دیگر در بلاد اسلامی پراکنده شده، شاخصه‌اش خدعه و نیرنگ و دروغ و لاف زنی بود اینبار زمان وارد آوردن ضربه‌ای کاری بر پیکره فرهنگ تشیع بود، آنالیز فرهنگ شیعه مسطور در منابع مورد دستریشان و واضح و مشخص بود، فرهنگ شیعه بر افراشته از چهارده استوانه نور بوده و اکنون زمان دست اندازی در این ارکان فخیم، که هرکدامشان بنوبه خود در جای جای گستره اعتقاد شیعی تار و پود آن را تشکیل میداد، فرا رسیده بود، ستون اصلی این خیمه نام مقدس مهدی توجه توطئه‌گران را بخود جلب کرد، اعتقاد به مهدی و مهدویت ریشه‌ای دیرینه به بلندای تاریخ داشته و در صفحات اعتقادی همه ادیان، خامه‌ای با نام مبارک منجی آخر الزمان رنگین شده وجود دارد، ولی اعتقاد به مصلح آخر الزمان در اعتقاد شیعه از نوعی دیگر است که پایه اساس را قبل از تولد آن حضرت در سخنان رسول خدا ﷺ میتوان دید، نقطه اتکاء

شیعه در طول تاریخ در برابر تحمل ظلمها و ستمها و نامردی‌ها عقیده ظهور مهدی و امام دوازدهم مردی از سلاله پاک نبوی است، پس نوک پیکان بطرف این رکن رکن ایدئولوژی شیعه نشانه رفت.

طراحی این توطئه از مهد مخالفت با عقاید ناب اسلام و شیعیان اهل بیت علیهم السلام کشورشام آغاز شد و می‌باید هرچه زودتر حرکتی در مقابله با افزایش قدرت شیعیان اتخاذ کرد، اگر مخالفین خود، رأسا و با علم مخالفت به تزریق افکار و عقاید باطل در خطوط دفاع از حریم ولایت اهل بیت، اقدام میکردند قطعا پاسخی دندان شکن از سوی مدافعان این حریم مقدس دریافت می‌کردند، که بعید نبود حال و روزشان به تیرگی نیز بگراید، همانگونه که در یک مقایسه ساده میان روایت محمد بن یحیی انباری و داستان علی بن فاضل مازندرانی که بفاصله ۱۸۰ سال از همدیگر ساخته و پرداخته شدند میتوان چنین شاخصه‌ای را یافت و آن اینکه چرا شهرت داستان انباری هرگز بی‌پای داستان فاضل نرسید؟ چرا فعالیت‌هایی که متعاقب شیوع داستان فاضل آغاز شد، در داستان انباری هرگز اتفاق نیافتاد؟ چرا اکنون و در زمان حال و در عصر ما، شعرای مسلمان و شیعه ایران در مدح جزیره خضراء به سرودن شعر پرداختند ولی چنین اعمالی را در ارتباط با داستان انباری کسی ندیده؟ واضح است که علت مستقیما متوجه تفاوت راویان آنهاست.

راوی قصه انباری شخصی مسیحی است که عناد و لجاجت و گمراهی او علیرغم آنهمه تکریمی که در داستان خرجش میکنند نمی‌تواند بر مسلمان و خصوصاً شیعه پوشیده بماند. یک مسلمان شیعه هرگز حتی معجزاتی را که از زبان یک نصاری به عمود دین و ایمانش منتسب شود نمیتواند قلباً باور و به آن دامن زند. ولی...

ولی وقتی داستان از زبان یک مسلمان و خصوصاً مسلمانی که بر حسب تشیع را بر پیشانی دارد جاری شود، آتش التهاب انتظار شیعه وی را حتی وادار به تشکیل انجمن خضرائیان نیز می‌کند!!

۴

توطئه‌گران به رایزنی می‌پردازند، خبر تکوین حرکتی در راستای قدرت‌گیری و وسعت تشیع در ممالک اسلامی، به سران مخالفین با تشیع از شام گرفته تا عراق و ایران و مصر اندلس به همه جا می‌رسد، زعمای قوم باطل در شام، موضوع را قویاً تحت بررسی قرار میدهند، شیخ زین الدین مغربی اندلس مالکی پیشنهاد بدیعی را مطرح میکند، «حمله به قلب تشیع».

این استاد و دانشمند اندلسی مقیم شام بیشتر از هرکسی به تاریخ سرزمینهای مادری اش (مغرب و اندلس) آگاه بوده، و لذا او محمد بن تومرت را نیز می‌شناخته و قطعاً کتابهایش را نیز خوانده بوده، ارتباط وی علیرغم حضور در شام با اندلس مسلمان برقرار بوده چرا که پدرش و احتمالاً تمام اقوامش در اندلس بوده‌اند و این ارتباط بخودی

خود موجد آگاهی کامل وی از اوضاع سیاسی حاکم بر اندلس
مسلمان و بیشتر از همه علمش به قضیه ادعای مهدویت ابن تومرت
کامل بوده و می دانسته که محمد بن تومرت با بهره گیری از
ظریف ترین نکات و علامات مهدی موعود این ادعای بزرگ را اعلان
نموده و می دانسته که مهدی قلابی از دنیا رفته و مزارش در آن دوران
بعنوان زیارتگاهی توسط موحدین اندلس حفظ و حراست میشود.
قالب کلی توطئه ساخته و پرداخته می شود بدینصورت که «به نحوی
در جهان تشیع شایع شود که مهدی در یکی از جزایر کشور مسلمان
اندلس مسکن گزیده و هم اکنون با ایل و تبار و خانواده اش در آنجا به
سر می برد. پس از شیوع کامل این داستان قطعاً کسانی نیز بدنبال یافتن
وی عازم آن مناطق خواهند شد. جویندگان زمانی به اندلس می رسند
که پس از جستجو نشانی قبر مهدی را از ساکنین مناطق دریافت
می دارند. با بازگشت جستجوگران پرده آخر سناریو نیز با خبر شومی
که بهمراه آورده اند پایین می آید. خبرهایی حاکی از مرگ و نابودی
مهدی می رسد، و اینجاست که قلب عقیده و اعتقاد شیعه مورد
اصابت تیرکین مخالفین قرار گرفته و تمام امیدها و آرزوهای شیعه که
فقط بخاطر وجود آنها تاکنون تحمل مصائب متعددی را نموده اند به
یأس تبدیل میشود و با از بین رفتن این ستون عظیم دیگر شیعه
مفهومی نخواهد داشت و خود بخود در میان سایر عقاید باطل

مستحیل خواهد شد.»

با تکوین چهار چوب اصلی توطئه اکنون نیاز به یک زبان و یا یک راوی است که سخنش در بین شیعیان خریدار داشته باشد تا همچون داستان انباری داستان ایشان نیز در لابلاى صفحات گرد گرفته تاریخ به فراموشی سپرده نشود.

این مشکل نیز بدست استاد اندلسی حل می‌گردد، شاگرد دست پرورده خودش که منتسب به یک خانواده شیعه مذهب بوده و خاندانش تا حدودی در مناطق خودشان به تشیع اشتها دارد و خود شاگرد در طی این سالهای دراز که از تراوشات فکری و عقاید و ایده‌های این استاد اشباع شده اکنون مبدل به گرگی در لباس میش ^۸ گردیده بهترین انتخابی است که میشود مطرح کرد. اساتید فن که همگی در علومى چون صرف و نحو، منطق، معانی، بیان، اصول، ادبیات عرب، تاریخ و... مهارت کافی داشتند به پردازش داستان مبادرت می‌نمایند آنهم به شیوه‌ای که تمام نکات و مراحل آن، اعم از شخصیتها، اماکن، محله‌ها، ساختمانها، باغات و اوضاع اقلیمی، وضعیت جغرافیائی، اقتصادی و... بطرزی ماهرانه و چنانی که اگر شنونده‌ای پس از شنیدن داستان قدم به سرزمین شیعه‌نشین کشور اندلس مسلمان بگذارد هیچ ناهمگونی و تفاوتی در ماجرا و مشاهداتش احساس نکند طراحی می‌شود.

علی بن فاضل مازندرانی آنچه را که بایستی بداند، از استادش اخذ و کاملاً آماده و مهیای انجام نقشه می شود.

از این قسمت به بعد ماجرا را میتوان به دو حالت منقسم نمود، حالت اول اینکه فاضل مازندرانی هرگز بسوی اندلس مسلمان نرفته و یکراست از شام وارد عراق و در پی زعمای وقت تشیع به جستجو می پردازد، لذا با توجه به اقدامات احتیاطی که در مقابله با یک عالم کامل شیعه بایستی بانجام برسد از حضور در محضر مراجع تقلید که نواب عام امام بوده و حتی برخی از آن حضرات ارتباطاتی نیز با مولایشان حضرت ولیعصر داشتند، اجتناب ورزیده و از حضور در شهرهای مهم عراق مانند نجف و کربلا خوداری و در شهر سامرا دو تن از علما و روحانیون ساده «شمس الدینی نجیح حلی» و «جلال الدین عبدالله بن حوام حلی» را یافته و داستانش را به ایشان بازگو میکند آنها نیز که از لحاظ علمی در سطحی که بتوانند استنباط حق و باطل را براحتی میسور دارند نبوده و از وی برای حضور در شهر حله دعوت بعمل می آورند که بقیه ماجرا نیز در داستان مسطور است که چگونه «فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی امامی» اقدام به ثبت ماوقع نموده و حاصل کار آن شد که اکنون در دسترس من و شماست.

شق دوم ماجرا میتواند بدینگونه باشد که واقعا استاد اندلسی در معیت شاگردان و اعوان و انصارش راهی بلاد غربی سرزمینهای

اسلامی می‌گردند در این سفر در عین اینکه تمهیدات قبلی برای اجرای نقشه کماکان بقوت خود باقی است، رؤیت مناظر، و خصوصا عبور از مصر که یکی از پایگاههای شیعیان فاطمی بوده و دیدار و گفتگو با مردمان آن سرزمینها نکات جالب دیگری را بدست عمل کنندگان توطئه می‌رساند. فاضل با ترکیب آنچه در طرح اصلی قصه شنیده و آنچه که دیده موفق به ارائه دادن داستانی می‌گردد که در نوع خود بی نظیر است. آنها پس از عبور از مصر ورود به سرزمینهای اندلس مسلمان و ملاقاتی نزدیک از جزیره خضراء و مشاهده اوضاع اقلیمی خاص آن جزیره و جزایر اطرافش شنیده‌های تازه‌ای را نیز از دوران حیات مهدی محمد بن تومرت برانند وخته‌هایشان می‌افزایند،^(۱) با سفر به جزیره خضراء و دیدن آثار مهدی آن سرزمین

۱- از شنیده‌هایی که بصورت شایعه در اندلس مسلمان و خصوصا مناطق شیعه نشین آن پراکنده بوده موضوع بازگشت مهدی پس از مرگ بوده است بدین صورت که با انقراض دولت موحدی اساس آن کاخ شامع قبیلگی که تکیه گاه دولت آنان بود نیز فرو ریخت این قبایل به دو مجموعه تقسیم می‌شدند که مجموعه اول پس از سقوط دولت موحدی در کوهستانهای خود انزوا گزیده و می‌زیستند اما مجموعه دوم که منازلشان در مرز بین اندلس در مغرب (حوالی جزیره خضراء) بوده کار آنان نیز پس از سقوط دولت موحدی روبه ضعف نهاده و در زمره رعایای عادی در آمدند قبیلۀ تینملل که مهدی در میان ایشان فرود آمده بود و خانه و مسجد خود را در آنجا ساخته بود قبر المهدی نزد آنان بود تا حوالی سال ۷۸۰ هجری مورد تعظیم و تکریم مردم بوده که در آنجا قاریان به تلاوت قرآن مشغول بوده‌اند و حاجبان و حافظان خاصی داشته مردم از اطراف به زیارت آمده و نذورات و صدقات می‌دادند مردم تینملل و اکثر قبایل موحدی اعتقاد جازم داشتند که المهدی باز می‌گردد و دولت او در مشرق ظهور می‌کند و دنیا را که پر از جور و ظلم شده پسر از عدل و داد میکند (تاریخ ابن خلدون جلد ۶).

و مرور آثار ابن تومرت خصوصا قسمتی از آثارش که به موضوع مهدی و مهدویت اشاره دارد (که در بخش افکار و آثار محمد بن تومرت در این کتاب مذکور گردید) سناریوئی منسجم و نافذ و مؤثر ترتیب میدهد و در ارائه سفر همانگونه که گذشت از مغرب به سمت عراق سفر کرده و ماجرا را برابر آنچه که گذشت ادامه میدهد.

بخش



۱۵

تقدیمی بر
یک توطئه ۷۲ سال

در هر حال دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت و بازماندگان غاصبان خلافت حقه اهل بیت و قاتلان فرزندان رسول الله ﷺ با چنین حرکتی اگر چه در زمان خودشان مشخص نیست که چه دستاوردهائی را کسب کردند ولی آنچه امروز در سرزمین شیعه نشین ایران و خصوصاً مرکز نشر علوم ناب اهل بیت علیهم السلام شهر قم و سایر شهرهای ایران میگذرد حاکی از نکته‌ای است که جای بسی تأسف دارد، تاریخ گذشته شیعه هرچه بوده نکات برجسته فراوانی را در خود جای داده است، از آن نکات برجسته یکی اینست که مدافعان حریم تشیع در آن دوران هر که و هر چه بودند نگذاشتند این داستان مسموم تسری یافته و هدف اصلی را که طراحان آن بدان می اندیشیدند، دست نیافتنی نشان دادند.

ولی گویا این امر در زمان حاضر اهمیت خود را از دست داده، چنانکه مشخص است از زمان ساخته شدن داستان تا حال که قریب ۷۲۰ سال از تاریخ آن میگذرد این موضوع فقط در چند اثر نه چندان مهم مورد اشاره قرار گرفته و در آثاری چون بحار الانوار تصریحا به نامطمئن بودن و عدم اعتماد به صحت ماجرا از طرف مؤلف محترم اشاره شده است و بقول نویسنده کتاب: «جزیره خضراء افسانه یا واقعیت» شهرتی را هم که فاضل مازندرانی در برخی کتب ضعیف آنها با ذکر فقط نامی بدست آورده صرفا بواسطه همین داستان کذائش بوده، حال ببینیم چرا در طول این همه سال، از جنجالی که در عصر حاضر در راستای اشاعه این قصه مضحک براه افتاده، اثری نبوده، چرا مثلا علامه بحر العلوم که شهرت ارتباطش با حضرت ولیعصر در آفاق پیچید کوچکترین کنایه‌ای حتی در رد این موضوع در آثارش بچشم نمی خورد؟ دلیل را فقط میتوان در یک کلام خلاصه کرد و آنها بیداری است. علمای سلف بسیار بیدارتر و مسئولیت پذیرتر از اخلافشان بودند. و علت آنها میتوان در شیوع مجدد این داستان در میان نسلهای جدید که از بنیان با نسلهای ماضی تفاوتهای بسیاری را حائز هستند میتوان یافت و این محل چارجوئی و زنگ خطر و بیداری‌اشی است برای همه، موضوع حضور امام زمان (عج) در جزیره خضراء اظهر من الشمس دروغ و کذب محض است.

جزیره خضراء جزیره‌ای است سرسبز خوش آب و هوا که در دوران طلایی حکومت مسلمانان در اندلس دارای برجها و باروهای بزرگی نیز بوده و چون این جزیره در انتها الیه کشور مسلمان اندلس قرار داشت و پس از این جزیره تنگه جبل الطارق واقع بود که آغاز ثغور و مرزهای کشور اسلامی اندلس با سایر بلاد بود لذا دارای اهمیت استراتژیکی فراوانی نیز بوده و ساخته شدن برجهای بزرگ در چهار طرف شهر و ساختمانهای بزرگ بسیار عادی و طبیعی بود چرا که این نقطه بارها و بارها بعنوان آمادگاه لشگریان اسلام و مرکز استراحت ایشان مورد استفاده قرار گرفته و وجوب چنین امکاناتی را در این شهر با این وصف میتوان دریافت.

دیگر اینکه با مراجعه به تاریخ اندلس مسلمان و بررسی اوضاع عمومی آن و حداقل مراجعه به فهرستی که از وقایع اتفاقیه در جزیره خضراء در این کتاب گرد آوری شده براحتی میتوان دریافت که چنین چیزی هرگز در این سرزمین و اطراف آن وجود نداشته و یا لااقل اینکه در خلال سالهای ۵۰۰ تا ۷۰۰ هجری قمری علی الخصوص در سالهای پایانی قرن هفتم (۶۵۰ هجری به بعد) برتری نظامی در شبه جزیره اسپانیا با قوم مسیح بوده و این امر بسیار دور از عقل می نماید که محلی همچون جزیره خضراء یا جزایر شیعیان که لشگریانی آنچنانی نیز در خود جای داده باشد در اندلس یا حوالی آن وجود

داشته ولی سپاه عظیم مسیحی که متشکل از نیروهای جنگی پنج کشور فرانسه، پرتغال اسپانیا و ایتالیا و انگلستان بوده و نیروی دریای بسیار قوی و پیشرفته‌ای را نیز حائز بوده‌اند از وجود آن بی اطلاع بوده یا بی اعتنا بوده‌اند! و این در حالیست که کاروانهای بربر حامل کالاهای سرزمین شیعیان براحتی در آن رفت و آمد داشته‌اند، واقعا که دیگر این هم از آن حرفهاست که تردد در منطقه‌ای برای عده‌ای یهودی و بربر برای تجارت و معامله مجاز و ممکن بوده ولی دشمنان قسم خورده شیعیان از حکام غیر شیعه اندلس گرفته تا اسپانیا مسیحی از آن بیخبر بوده‌اند (و الله اعلم).

ناگفته نماند، سرتاپای این داستان سرشار از تناقض گوئی‌هایی است که راوی در نقل مجالس خویش با علمای جزیره خیالی خودش مرتکب شده این ایرادات عمدتاً به معکوس یا منحرف جلوه دادن برخی معارف از معارف کلیه اسلام مانند انحراف قرآن گرفته تا معارف شیعه برمی‌گردد که این مهم را بعهده اهل فن از علمای محقق و آگاه دینی می‌گذاریم که اشکالات و ایرادات عقیدتی داستان را شناسائی و معرفی نمایند البته جناب آقای ابوالفضل طریقه دار تا حدودی به این مهم اهتمام ورزیده و حقا که زحمات زیادی را در جمع آوری نظرات و آراء علماء طراز اول شیعه متحمل شده‌اند که اینجا جا دارد از ایشان و دوستانشان که یاریشان داده‌اند سپاسگزاری

کرده و برایشان آرزوی توفیق نمایم.

موضوع دیگری که باید مختصر اشاره‌ای به آن نمود ماهیت داستان انباری است که صد البته همانگونه که در صفحات قبلی گذشت بدلیل غیر مسلمان بودن راوی این داستان ارزش بررسی آنرا نیافتیم فقط در چند نکته کوچک در باب آن داستان اشاره می‌کنیم:

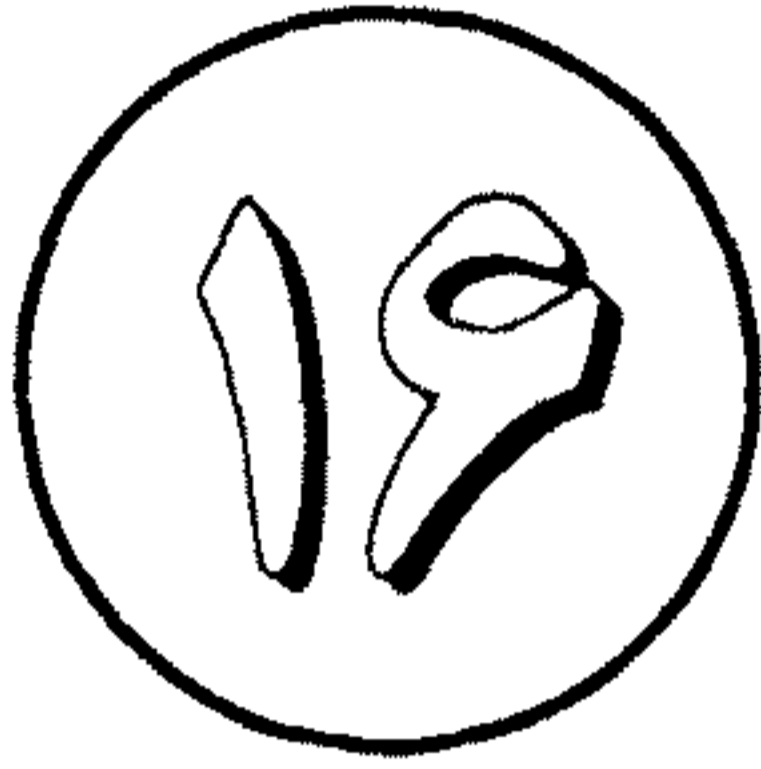
(۱) منطقه‌ای که داستان انباری در آنجا واقع شده بلحاظ جغرافیائی تشابهات زیادی با داستان فاضل دارد لذا توضیحاتی که در زمینه بررسی اوضاع اقلیمی ارائه گردید و پاسخهای مربوطه این قصه را نیز شامل می‌شود.

(۲) وضعیت آب و هوائی و ساختمانها و اوضاع عمومی شهرهای این داستان نیز کاملاً مشابه داستان فاضل می‌باشد که همان توضیحات در اینجا نیز بنظر کافی می‌رسد.

(۳) نکته قابل تأمل در داستان انباری را می‌توان در دو اسم خلاصه کرد، «قاسم» و «زاهره». هماگونه که در توضیح دوران حکومت بنی حمود در اندلس گذشت قاسم بن حمود یکی از فرمانروایان منطقه شیعه نشین اندلس بود، و در زمان حکومت وی شهر زاهره نیز که در حوالی شهر مالقه و در اطراف جزیره خضراء بوده جزء مناطق تحت سلطه قاسم بن حمود بوده است ولی آنچه را که میتوان بعنوان نقطه اتصال دو داستان در نظر گرفت همانا موضوع امام زمان و فرزندان آن

حضرت و حکومت ایشان در مناطقی که بنامشان در داستان آمده می باشد ولی این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که دسترسی فاضل مازندرانی و دست اندرکاران توطئه جزیره خضراء به داستان انباری میسور بوده و ای بسا طرح اصلی داستان جزیره خضراء نوعی استنباط و برداشت آزاد از روایت انباری بوده که بعدها و پس از پردازش نکاتی که قبلا ذکر شد بصورت داستان جزیره خضراء در آمد.

بخش



آثار و

عواقب ثبوت نوطه

در عصر ما و در کشور ما با وجود این همه نقاط روشن و شخصیت‌های مذهبی که چون ستارگان در آسمان علم و معرفت می‌درخشند و همگی تحت نام مقدس شیعه پرچمداران این نهضت الهی بوده و هستند، قدری غیر عادی و دور از شأن به نظر می‌رسد که چنین مهملاتی نقل محافل و مجالس ما باشد و بدتر از همه اینکه خودمان به این معضل دامن زده و قضیه را پیچیده‌تر کنیم.

اگر وضعیت به همین منوال ادامه پیدا کند و روز بروز بر دامنه تبلیغات در راستای وجود چنین محلی با ساز و برگی که در عصر ما بخود گرفته (مثلث برمودا و بشقاب پرنده‌ها) افزوده شود و یک روز همگی از رادیوها بشنویم و از تلویزیونها ببینیم که نیروی هوایی آمریکا با بمباران اتمی یا بمباران ساده جزیره خضرا (با مختصات که

ارائه خواهد کرد) کار امام دوازدهم شیعیان را یکسره کرده آنوقت تکلیف پیرمردها و پیرزنانی که چنین اراجیفی را بخورد شان داده‌اند در آخر عمری چیست؟ حیف نیست که غصه دار از این دنیا بروند؟ واقعا اگر یکروز یکی از قدرتهای شیطانی جهان چنین ادعائی را مطرح کرد من و شما و بیشتر کسانی که به شایعه وجود جزیره خضراء و حضور امام زمان (عج) در آنجا دامن زده‌اند چه پاسخی داریم بدهیم؟

آنچه در عالم حقیقت و در واقع در جریان است نشان از این دارد که قدرتهای سلطه جوی عالم بیکار هم نشستند. سر آغاز دخالت مستقیم و آشکار قدرتهای جهانی در موضوع حضرت قائم ال محمد (عج) به بیست و یکسال پیش یعنی سال ۱۴۰۰ قمری بر میگردد. موضوع بر میگردد به فردی بنام «محمد عبدالله قرشی» که در آغاز سال ۱۴۰۰ هجری از حرم مکه مکرمه حرکتی را آغاز کرد بگونه‌ای که یاران وی بر حرم مسلط شدند و معاون وی شخصی بنام «جهیمان» از داخل حرم اعلامیه‌ای پخش نموده و مسلمانان را به بیعت با قرشی دعوت کرد به اعتبار اینکه او همان مهدی منتظر است که پیامبر ﷺ ظهورش را بشارت داده است. اشغال حرم توسط آنها و مقاومت نیرومندان آنان چندین روز به طول انجامید حکومت سعودی به هیچ وجه نتوانست کوچکترین اثری بر این حرکت گذاشته یا آنرا خاموش

سازد تا اینکه نوبت به عرض اندام نیروهای خارجی و گروه ویژه کماندوئی فرانسه رسید که پس از مدتی درگیری موفق به فرونشاندن این حرکت انقلابی شده و آن را سرکوب کردند لذا این بود آغاز دخالت بیگانگان در دایره اعتقادات ما در عصر حاضر.

این حرکت زنگ خطر را برای امریکائیان و سایر قدرتها بصدا در آورد، موضوعی را که از مدتهای مدید در سفرنامه‌ها و خاطرات سفرا یا مستشارانشان در سرزمینهای شیعه نشین مانند ایران، مطالعه کرده و بادیده حقارت واپس‌زدگی و وحشیگری به مراسم و معتقدات و آداب و سنن مردمان این سرزمینها می‌نگریستند با حرکت عبدالله قرشی جامه واقعیت پوشید و فهمیدند که یقیناً موضوعی در شرف تکوین است، مطالعات وسیع و گسترده در منابع اسلامی و خصوصاً شیعه آغاز شد، کتاب پیشگوئیهای «میشل نوستر آداموس» ستاره شناس و پزشک قرن شانزدهم میلادی فرانسه دریچه‌ای دیگر از واقعیات را بر روی اعضای انجمن مطالعه در مورد «مهدی» گشودند. نوستر آداموس پیشگوئی‌های خود را درباره آینده به رشته تحریر در آورده که عمده این پیشگوئیها خصوصاً در سرزمینهای اروپائی و آمریکائی اعم از بلایای طبیعی، انقلاب فرانسه، ترور شخصیتها و.. تماماً بوقوع پیوسته. پیشگوئی وی درباره ظهور نواده پیامبر ﷺ در مکه مکرمه وحدت بخشیدن به مسلمانان جهان و به زیر پرچم خود

در آوردن آن‌ها و پیروزی او بر اروپائیان و ویران کردن شهر یا شهرهای بزرگ سرزمین جدید (آمریکا)، تکان دهنده‌ترین قسمت پیشگوئی‌های وی بود. لذا بزرگترین فعالیت تبلیغاتی مربوط به اعتقاد ظهور مهدی توسط دشمنان ما با ساخته شدن فیلم «نوستر آداموس» در سیزده سال پیش (۱۳۶۵ هجری شمسی) آغاز شد این فیلم که علی‌الظاهر سرگذشت و زندگینامه این اختر شناس و پیشگو بود بمدت سه ماه متوالی در شبکه‌های تلویزیونی آمریکا بنمایش در آمد. «لوبی» صهیونیست و سازمان اطلاعات آمریکا (C.I.A) دست اندرکاران اصلی ساخت این فیلم بودند، هدف اصلی از تهیه فیلم بسیج نمودن ملت‌های آمریکا و اروپا علیه ایران و مسلمانان و آگاهی دادن از خطری بود که در بیخ گوششان در شرف تکوین بود و این مورد زمانی خود را نشان می‌دهد که موضوعی را که افزون بر پیشگوئی نوتر آداموس در فیلم افزوده بودند مورد توجه قرار دهیم و آن اینکه آمریکا بعد از شکست اروپا بدست حضرت مهدی (عج) و نابودی موشک‌های غول پیکر قاره پیما و کلاهک‌های هسته‌ای آن، جهت رویارویی با آنحضرت به بستن یک پیمان همکاری با روسیه اقدام نموده و سرانجام در فیلم بر امام (عج) پیروز می‌گردند.

کتاب «پیشگوئی‌های نوستر آداموس» مجموعه‌ای از پیشگوئی‌هایی است که نویسنده بزبان قدیم فرانسه (لاتین) و با شیوه رمز و ابهام آمیز

نوشته است که بصورت‌های گوناگون قابل تفسیر می‌باشد. کتاب وی با سرعت پس از پیروزی انقلاب منتشر و چاپ‌های آن با شرح و تفسیرهای متعدد، به صدها هزار وحتى گفته‌اند به میلیون‌ها نسخه رسیده و آنگاه تبدیل به فیلم سینمایی شد و در شبکه‌های تلویزیونی فرانسه در معرض دید میلیون‌ها تماشاگر اروپائی و آمریکائی قرار گرفت.

صرف‌نظر از اعتقاد مسیحیان به ظهور مسیح یا مهدی علیهما السلام و یا اعتقاد ایشان به صحت پیشگوئی‌های ستاره‌شناسان و پیشگویان، آنها بر این باورند که خطر خیزش اسلامی و تمدن الهی آن، تمدن پوشالی آنان را تهدید نموده و سلطهٔ جبارانهٔ آنها بر ملت‌های جهان را از میان برمی‌دارد لذا از هر عنصر اطلاعاتی بهره‌برداری کرده و زنگ‌های خطر را در گوش ملت‌ها بصددا در می‌آورند و بحرکت جدید انقلاب و روند آیندهٔ آن در مکه و مصر و یمن سرزمین‌های اسلامی چشم دوخته‌اند تا بهر وسیله‌ای که شده موافقت و پشتیبانی ملت‌های خود را جهت اجرای کامل نقشه‌های استعماری خود در حال و آینده جهت ضربه زدن به انقلاب اسلامی در این کشور و یا در سایر کشورها جلب نمایند. مسئله از نظر یهودیان صرفاً بالا بردن ترس و هراس غریبها از خطر جنبش اسلامی تا حد توانشان می‌باشد تا بدینوسیله این خطر را از خود دور سازند در این میان منظری که در برابر چشمان

غربیها می‌گشایند حاکی از اینست که تمدن غرب مورد هدف انقلاب اسلامی بوده و اسرائیل اولین خط دفاعی غرب محسوب می‌شود. بنابراین دشمن در اثر این باور داشت ناچار است در مورد حضرت مهدی (عج) تبلیغات آن‌چنانی نموده دست به تهیه فیلم بزند و از آن‌جائی که با موج آگاهی بخش اسلام که نسبت به مهدی موعود افزایش خواهد یافت رو در رو می‌شوند ناگزیرتر شده و در صورت صحت امر ظهور و آشکار شدن آن بزرگوار با او رویارویی نمایند.

جالب اینکه آنان بدلیل ترس و وحشتی که در درون خود از قطعیت ظهور آن حضرت دارند زمینه را برای ظهور او مهیا می‌نمایند، بگونه‌ای که شوق و اشتیاق ما را به دیدار نواده رسول الله ﷺ که در کنار کعبه ظهور میکند، صد چندان میکند زمانی که یک مسلمان امام مهدی (عج) را در فیلم نوستر آداموس می‌بیند و مشاهده میکند که چگونه از اتاق عملیات جنگ به یاری ژنرالهای خود (به تعبیر فیلم) صحنه جنگ را اداره کرده و با سردمداران کفر مبارزه می‌کند و با پرتاب موشکهای غول پیکر از قلب صحرای حجاز به پایگاههای کفر و استعمار در آمریکا و اروپا آنها را درهم می‌کوبد، سرشار از شور و اشتیاق و امیدواری میگردد، گذشته از این تعبیر خوش بینانه از طرح توطئه دشمنان نکته هراس آور و شکننده آن اینست که آمریکا و

اروپائی که به این حد اطلاعات جامع و دقیقی پیرامون موضوع مهدویت و شخص حضرت قائم (عج) گرد آوری کرده تا آنجا که میگویند در سازمان C.I.A پرونده‌ای از حضرت مهدی تشکیل شده که فقط یک قطعه عکس کم دارد!!

بیکباره و با سوء استفاده‌ای بموقع از چنین عقیده باطل و منحرفی که مهدی با خاندانش در یکی از جزایر اقیانوس اطلس بنام جزیره خضراء سکونت دارد، اقدام به بمباران و انهدام وزیر و رو کردن و حتی با بهره‌گیری از سلاحهای اتمی، اقدام به محو کردن جزیره خضراء نماید، عکس العمل ما مسلمانان و شیعیان خصوصاً آنهایی که به این توطئه سبز دامن می‌زنند در برابر اعلام نابودی مهدی از رسانه‌های گروهی غربی و جهانی چه خواهد بود؟

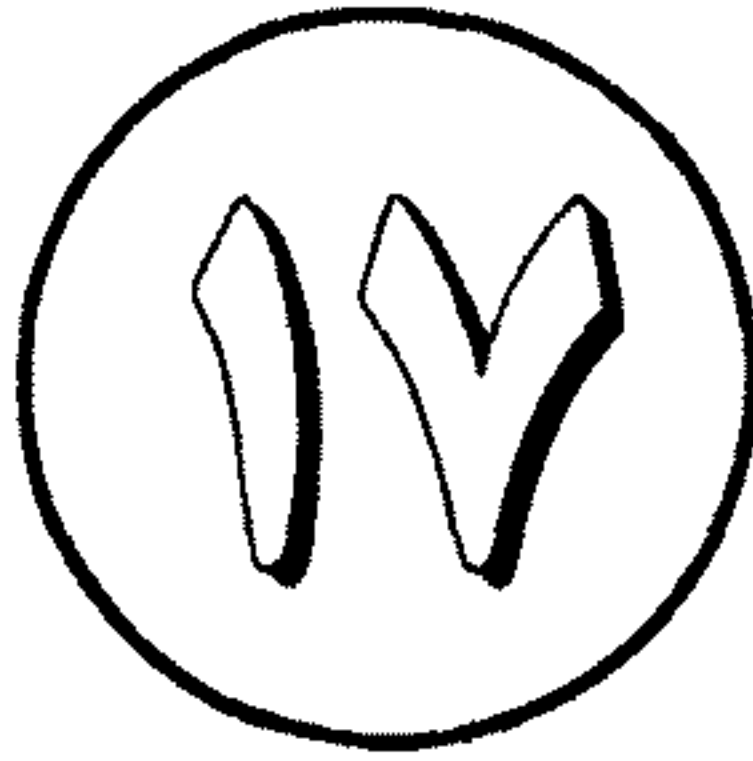
آیا تا بحال کسانی که دم از جزیره خضراء و افزودنیهای مجازی!! که در این سالهای اخیر به آن افزوده‌اند، می‌زنند هیچ به فکر یافتن پاسخی برای این سؤال افتاده‌اند؟

لابد بلافاصله فریادشان در خواهد آمد که در داستان به آبهای سفیدی که کشتی‌های بادبانی! دشمن را از رسیدن به پیرامون جزیره محروم کرده و آنانرا غرق میکند، اشاره شده و این بارهم همان آبهای سفید به وظایفشان عمل خواهند کرد! ما منکر معجزه و خوارق عادات نیستیم ولی انصافاً کسی پیدا شود و به سؤال این حقیر پاسخ دهد که اگر قرار بر این بود که خداوند خلیفه خودش و منجی عالم را بوسیله مقداری آب سفید از گزند هر نوع خطری برهاند دیگر اصلاً

چه نیازی به غیبت و انتظار و سازندگیهای دوران انتظار بود؟ بیکباره در همان اوان که فتنه در صدر اسلام آغاز شد سقیفه را بر سر اهلش خراب میکرد و کار به این جاهای باریک نمی کشید ولی ما معتقد به عدالت خداوند و حکمت او هستیم ما لفظ جلاله «بسم الله الرحمن الرحیم» را منشوری از دو نوع رحمت عام و خاص الهی تفسیر میکنیم، و نیک میدانیم که این رحمت عام همه مخلوقات خداوندی را بدون استثناء در بر میگیرد قوانین جاری از حکمت متعالیه پروردگار در باب عدالت چنین اقتضاء میکند که هر که براساس نظم عالم حرکت کرده و قوانین پیوستن اجزای عالم را کشف و به صناعت جزئی از مخلوق خداوند و یا تغییر ماهیت آن مبادرت نماید، این کار انجام خواهد شد و این موضوع منهای عقیده، اعتقاد و دین و سایر شاخصه هائی است که فقط چراغ راه کمال هستند نه راه کمال راه کمال و رشد و تعالی را خداوند متعال از لحظه خلقت در ذره ذره وجود مخلوقش برنامه ریزی میکند.

منظورم را اگر ساده تر گفته باشم بایست اینگونه بگویم که کسی که تلاش کرده و به تکنولوژی و علم دانش دست یافته یقیناً این گونه نخواهد بود که اگر گذارش مثلاً به آبهای سفید افتاد کل تکنولوژی و علم و تلاش و کوشش او در یک لحظه در آبی مستحیل شود که جناب فاضل آن آب را خورده و مزه اش را شیرین یافته و تشبیه به آب فراتش کرده! و واقعاً چنین اعتقاداتی نیشخند به حکمت و عدل الهی است!

بخش



پایان سخن

بحث پیرامون عصر ظهور و نحوه ظهور مهدی موعود و وضعیت آن حضرت بهنگام ظهور که قویا مرتبط با عدل و حکمت الهی است موضوعی خارج از گفتار این کتاب است و اگر خداوند متعال عنایتی فرماید در آتیه‌ای نزدیک کتابی که در این زمینه در شرف تکمیل است خدمت برادران و خواهران عزیز تقدیم خواهد شد که در آن موضوع غیبت، طول عمر امام، دوران ظهور و بعد از ظهور آن حضرت تماما با استفاده از علوم تدوین و گردآوری شده و امید است به زودی کامل شده و در دسترس عزیزان قرار بگیرد.

در خلال جنجالهایی که پیرامون جزیره خضراء از سوی برخی افراد و بقول نویسنده کتاب جزیره خضراء افسانه یا واقعیت افراد مسئله دارا بر پا شد به سه موضوع که قویا هیچ ارتباطی به موضوع

داستان ساختگی جزیره خضراء نداشت اشاره کرده بودند که این موضوعات در عین بی ارتباطی عملاً مهر تائیدی بر توطئه‌ای بود که ۷۲۰ سال پیش طراحی و اجرا شده بود آن سه موضوع عبارت بودند از آبهای سفید، مثلث برمودا، و بشقابهای پرنده، براساس تحقیقاتی که حقیر در طی این چند سال اخیر در باب این سه موضوع بعمل آورده، این سه کاملاً به هم مربوط بوده و جریان و اتفاقی است کلاً خارج از دایره گفتار جنجال آفرینان و ماورای تفکرات تاریخ گذشته کسانی که به این عوامفریبی‌ها دست زده و غیر از اشباع کیسه‌های طمع دنیوی و حرص شهرت طلبی‌شان هدف دیگری نداشتند و قاطعانه می‌گویم که سه موضوع فوق هیچ ارتباطی به امام زمان (عج) نداشته و ندارد و در جهت اثبات این قول جلد دوم کتاب حاضر که به بررسی این سه موضوع در ارتباط با جزیره خضراء اختصاص یافته انشاء الله بزودی تقدیم مشتاقان علم و معرفت خواهد شد.

اگر چه باز نتوانستیم حق مطلب را ادا کنیم ولی از بارگاه احدیت آرزوی قبولی این عمل ناچیز را داشته، و رضایت و خشنودی، مولایمان حضرت صاحب العصر و الزمان را از این قدم بسیار کوچک چشم انتظاریم. «رب اشرح لی صدری و احلل عقدة من لسانی، یفقهوا قولی».

ارومیه - تیرماه ۷۸

غلامرضا نظری

منابع و مأخذ

- اندلس، یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا - دکتر محمد ابراهیم آیتی.
بحار الانوار جلد های ۵۲ و ۱۳ - علامه مجلسی.
بررسی های اسلامی - علامه طباطبائی.
تاریخ طبری ۱۵ جلدی - محمد بن جریر طبری - ترجمه ابوالقاسم پاینده.
الکامل فی التاریخ ۱۶ جلدی - عزالدین ابوالحسن جزری (ابن اثیر)
تاریخ تمدن اسلامی - جرجی زیدان - ترجمه علی جواهر کلام.
تاریخ عرب ۲ جلدی - فیلیپ حتی.
تاریخ عرب و اسلام - سید امیر علی.
تاریخ تمدن اسلام و عرب - گوستا ولوبون - ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی.
تاریخ العبر (تاریخ ابن خلدون) ۶ جلدی - عبدالرحمن بن خلدون -
ترجمه عبدالمحمد آیتی

تاریخ دولت اسلامی در اندلس ۵ جلدی - محمد عبدالله عنان -
ترجمه عبدالمحمد آیتی .

تاریخ فتوحات اسلامی - شکیب ارسلان ترجمه علی دوانی .
تاریخ دولت خوارزمشاهیان - پرفسور ابراهیم قفس اوغلو - ترجمه
داوود اصفهانیان.

تاریخ سیاسی اسلام - دکتر حسن ابراهیم حسن .

تاریخ ادیان - علی اصغر حکمت

تذکره الائمه - علامه مجلسی

جامع التواریخ ۲ جلدی - رشید الدین فضل الله .

حماسه حسینی - استاد شهید مرتضی مطهری

صحنه های تکان دهنده در اسلام - محمد عبدالله عنان - ترجمه علی
دوانی .

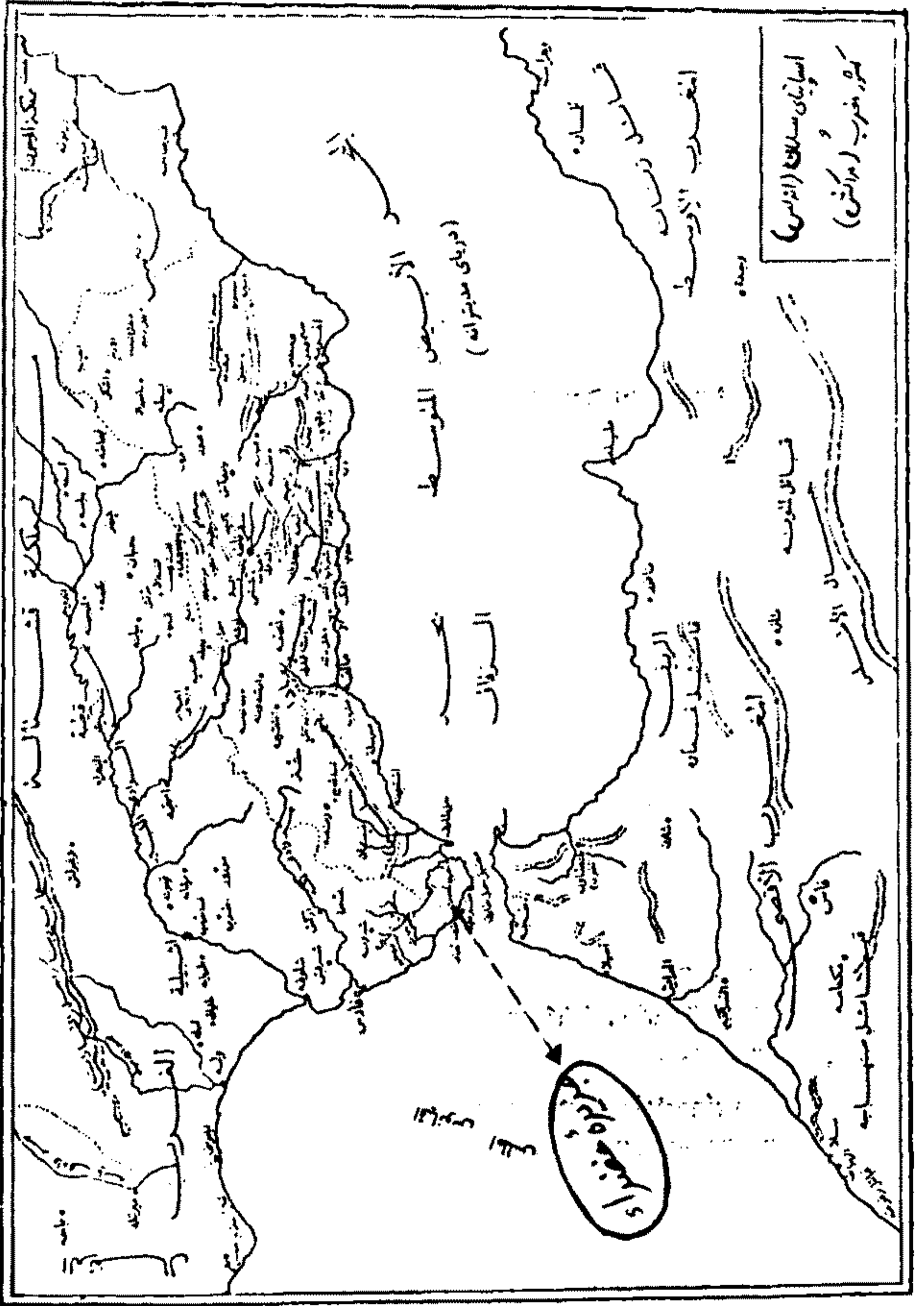
فرازهائی از تاریخ پیامبر اسلام - استاد جعفر سبحانی

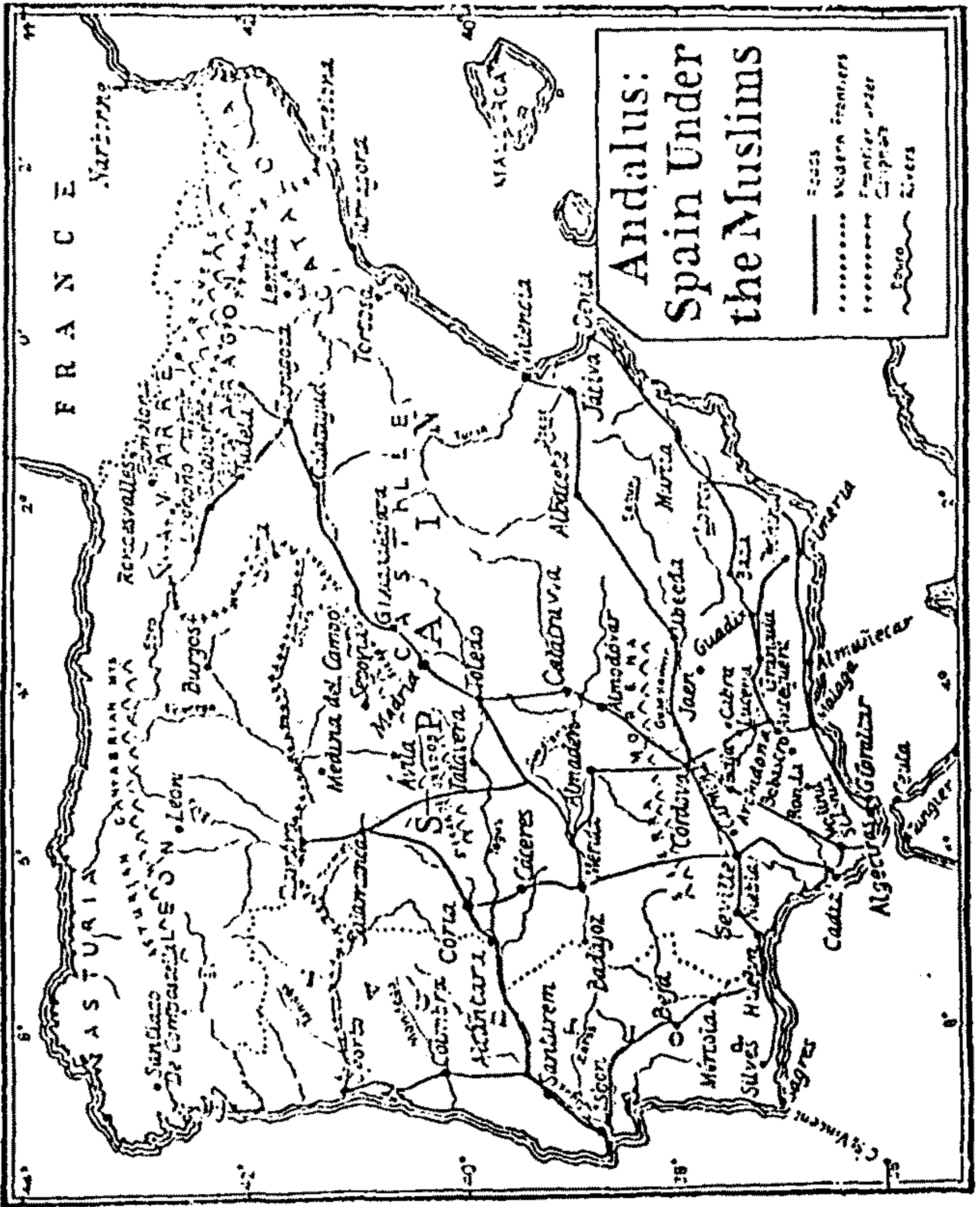
مجموعه مقالات - شهید دکتر بهشتی

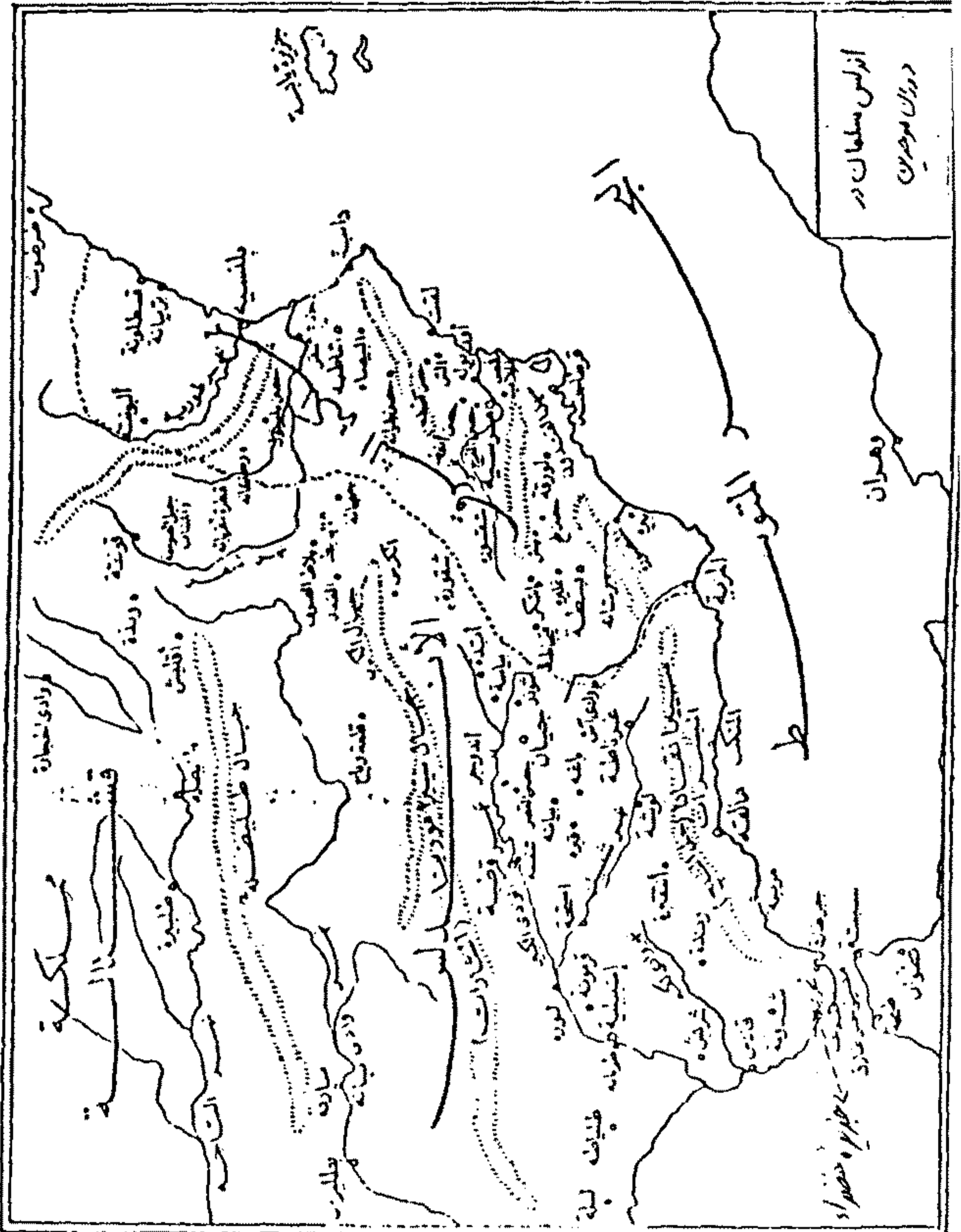
مروج الذهب - علی بن حسین مسعودی

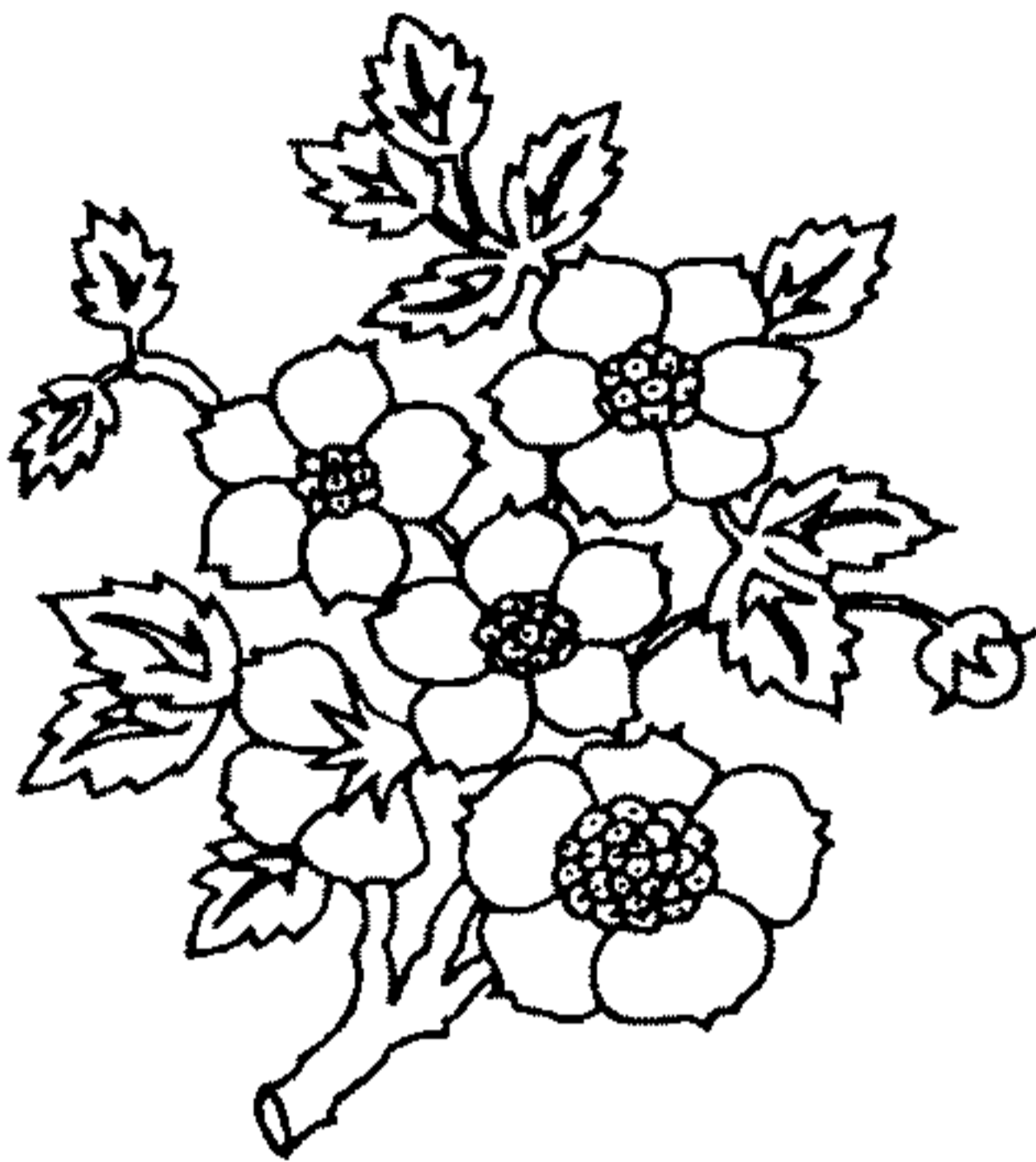
مقدمه ابن خلدون ۲ جلدی عبدالرحمن ابن خلدون

ملل و نحل - ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی - ترجمه ترکه
اصفهانی .









تقدیر و تشکر

سپاس بی‌زوال خداوند لایزال را که بر این کوچکترین، منت عظیمی نهاد و فراراه این حقیر فرزانه‌گانی چون حجة الاسلام علی مؤمنی را قرار داد تا با ارشاد و تشویق چون اوئی، کار تألیف این وجیزه را آغاز نمایم، و صد البته هر آغازی را پایانی است و پایان این کار را که چاپ و انتشار این اثر بود دو دوست و دو برادر، امین و یحیی حلاوتکار میسر نمودند، در همه حال ممنون این عزیزان و شاکر درگاه احدیت بوده و هستم و خواهم بود و آرزومندم چنین انسانهایی در جامعه بیش از پیش وجودشان سرمنشأ خیرات و برکات باشد. انشاء الله

«مؤلف»